

پروگرام تعلیم و تدریس اوکرن انترنیشنل

مجموعه سہ ماہی
علمی
لسان پشتو و دری

بخش دوم : دری

1998 - ۰

سال ۱۳۷۷ هجری

صفحه	عنوان	فصل
۳۴	۹- ملمع	
۳۴	۱۰- ترجیع بند	
۳۶	۱۱- ترکیب بند	
۳۸	III - سوانح شعرا:	
۳۸	۱- سعدی	
۴۰	۲- جامی	
۴۲	۳- ایرج	
۴۳	۴- عطار	
۴۴	۵- امام محمد غزالی	
۴۵	۶- سنایی	
۴۶	۷- فرخی	
۴۷	۸- خواجه عبدالله انصاری	
		فصل پنجم: نگارش:
۴۹	I - تنقیط و علامه گذاری:	
۴۹	۱- نقطه (.)	
۵۰	۲- نشانه پرسش (?)	
۵۰	۳- نشانه عاطفه (!)	
۵۰	۴- شارحه یا دو نقطه (:)	
۵۱	۵- نقطه درنگ (:)	
۵۱	۶- درنگ یا نشانه مکث (.)	
۵۲	۷- گیومه یا علامه معترضه	
۵۳	۸- خط تیره یا فاصله (.)	
۵۳	۹- پرانتز یا قوسین ()	
۵۴	۱۰ سه نقطه (...)	
۵۵	۱۱- افزونه []	

صفحه	عنوان	فصل
۵۵	۱۲- بزرگ نما (—)	
۵۶	۱۳- پاراکراف (بند)	
۵۶	۱۴- خط مورب (/ /)	
۵۶	۱۵- نشانه. هجسائی ()	
۵۷	۱۶- عدد کوچک (*)	
۵۸	۱۷- سه ستاره (***)	
۵۸	II - املا و قرائین املائی	
۵۸	الف) تعریف املا	
۵۹	ب) حروف، تقسیبات و حرصیت های آنها	
۶۱	ج) نسوین	
۶۲	د) فرق همزه و الف و نوشتن همزه	
۶۳	۱- همزه در اول کلمات	
۶۳	۲- همزه در وسط کلمات	
۶۳	۳- همزه در آخر کلمات	
۶۴	هـ) تشبیه	
۶۵	و) تضایقت موصوف و صفت	
۶۵	ز) نوشتن بعضی کلمات	
۶۵	- کلمه، عمرو - و عمرو	
۶۵	- همزه. (ابن)	
۶۵	- الف ممدوده	
۶۶	- الف مقصوره	
۶۶	- «ت»	
۶۷	- الف (تعریف)	
۶۷	- (مسائل - مایل)	

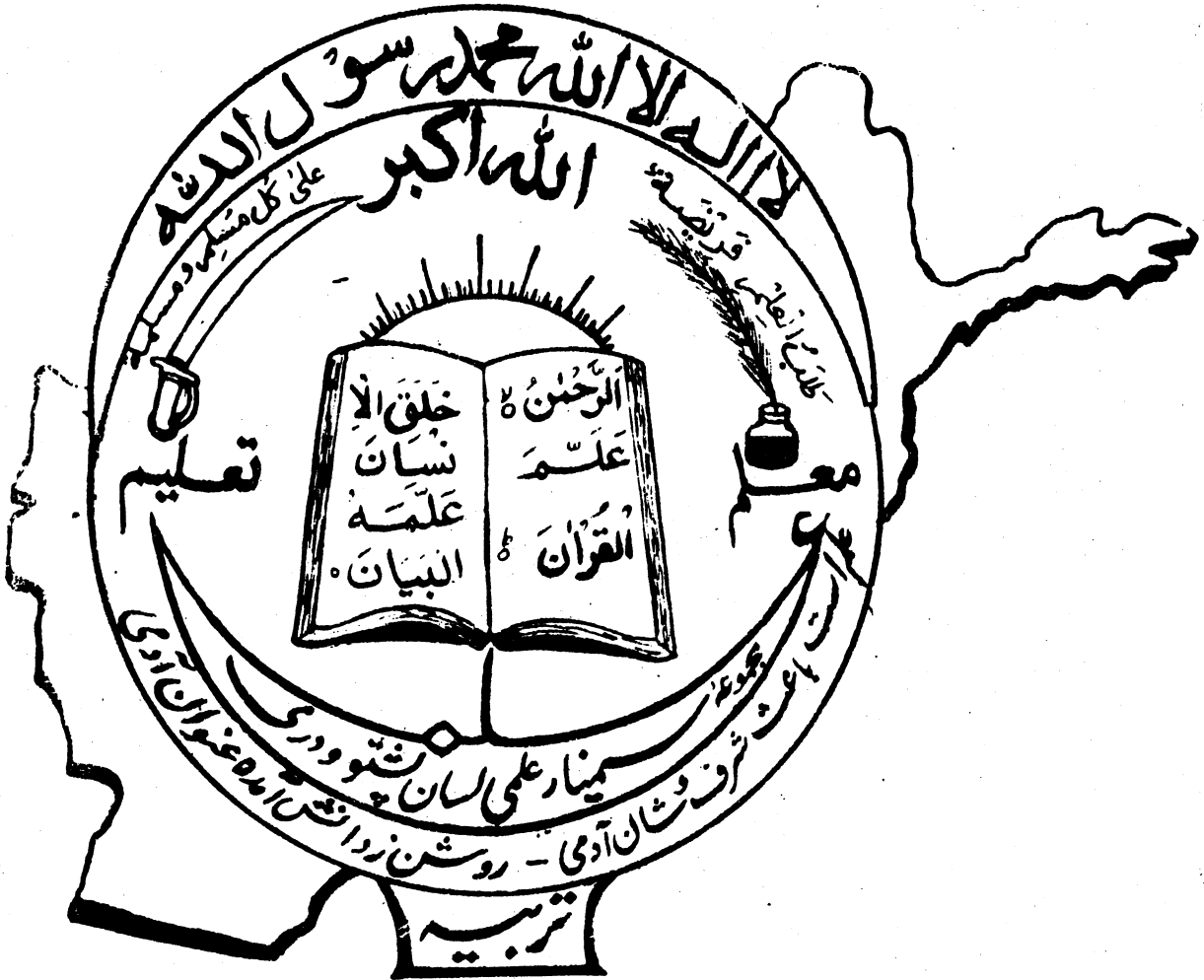
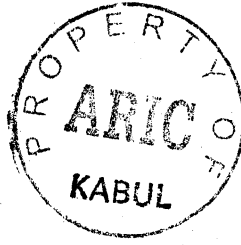
صفحه	عنوان	فصل
۶۷	- کلمه، جبرائیل	
۶۷	- کلمه، داود	
۶۷	- کلمه های (ایمان - اتاق - ارسطو)	
۶۸	- (اسعیل - اسماعیل)	
۶۸	ح- سنجیدن کلمات عربی.	
۶۸	ط- های غیر ملفوظی (بیان حرکت).	
۷۰	ی- کلماتکه در املائی دری، متصل یا منفصل نوشته میشوند.	
۷۲	ت- واو معبدوله.	
۷۲	ث- (کذا، دن - کواردن) - (س، ش)	
۷۳	ه- همزه، افعال دری - همزه، (است)	
۷۳	ز- کلمه های (نست، سدا)	
۷۳	III الف	
۷۳	الف، تعریف انشاء.	
۷۴	ب، مراحل انشاء نویسی.	
۷۵	ج، اجزای انشاء.	
۷۶	د، یاد آوری نکته های حساس برای بهتر شدن انشاء.	
۷۸	ها، شرح و تفصیل محتوای انشاء.	
۷۹	و، یاد آورندهای دیگر برای کسب مهارت در نوشتن.	
۸۱	ز، نامه نگاری - کلیات (۱)	
۸۵	ح، نامه نگاری - کلیات (۲)	
۹۱	ط، نامه ها و پیام های کوتاه	دستورزبان:
۱۰۱	I- تعریف و ساختمان سخن:	

فصل ششم:

صفحه	عنوان	فصل
۱۰۱	عبارت ها.	
۱۰۱	جمله ها	
۱۰۱	کلمه ها	
۱۰۱	حروف	
۱۰۱	- صدا ه	
۱۰۱	- صدا های صوتی.	
۱۰۲	- صدا های غیر صوتی	
۱۰۲	- صوتی های آزاد	
۱۰۲	- صوتی های غیر آزاد	
۱۰۳	- صوتی های مضاعف	
۱۰۳	II - کلمه و اقسام آن:	
۱۰۳	۱- فعل:	
۱۰۶	- مفاهیم اصلی فعل	
۱۰۷	- ریشه، افعال و مشتقات آن	
۱۰۹	- ساختمان افعال	
۱۱۰	- افعال تام (خاص)، ریضی (عام)، ناقص، معین	
۱۱۱	- وجود افعال	
۱۱۲	لازم و متعدی	
۱۱۳	معلوم و مجهول	
	زمان های فعل:	
۱۱۶	گذشته (ماضی) و انواع آن:	
۱۱۶	- ماضی ساده یا مطلق	
۱۱۷	- ماضی استمراری	
۱۱۸	- ماضی نقلی	

صفحه	عنوان	فصل
۱۱۹	- ماضی نقلی استمراری	
۱۱۹	- ماضی بعید	
۱۲۰	- ماضی ابعاد	
۱۲۰	- ماضی التزامی	
۱۲۱	- ماضی ملموس	
۱۲۲	- مضارع اخباری	
۱۲۳	- مضارع التزامی	
۱۲۳	- مضارع ملموس	
۱۲۴	فعل امر - نهی	
۱۲۵	آینده (استقبال)	
۱۲۵	فعل مثبت و منفی	
۱۲۶	مطابقت، فعل با نهاد تجزیه، فعل	
۱۲۸	۲- اسم «نام» و بحث نحوی اسم (ترکیب)	
۱۲۸	- اقسام اسم	
۱۲۹	- اقسام اسم کنایه:	
۱۲۹	۱- مبهمات	
۱۳۰	۲- ضمیر	
۱۳۰	- اقسام اسم صریح:	
۱۳۰	- اسم خاص	
۱۳۱	- اسم عام	
۱۳۱	- اسم ذات	
۱۳۱	- اسم معنا	

صفحه	عنوان	فصل
۱۳۱	- اسم معرفه	
۱۳۱	- اسم نکره	
۱۳۲	- اسم جامد	
۱۳۲	- اسم مشتق	
۱۳۲	- مصدر و اقسام آن:	
۱۳۳	مصدر اصلی	
۱۳۳	مصدر جعلی	
۱۳۳	مصدر ساده	
۱۳۳	مصدر مرکب	
۱۳۳	مصدر پیشوندی	
۱۳۳	مصدر مرخم	
۱۳۴	اسم مصدر - حاصل مصدر	
۱۳۵	مفرد - جمع	
۱۳۵	- قاعده، جمع بستن اسمها	
۱۳۵	اسم جمع	
۱۳۶	اسم ابزار	
۱۳۶	اسم کوچک شده	
۱۳۶	اسم بزرگ شده	
۱۳۶	اسم مرکب	
۱۳۷	- بحث نحوی اسم (ترکیب)	
۱۳۷	حالت نهادی (فاعلی - مستند الیه)	
۱۳۸	حالت مفعولی	
۱۳۸	حالت مستند الیه	
۱۳۹	حالت مستندی	



لا اله الا الله محمد رسول الله
الله اكبر

الرحمن
علم
القرآن
خلق الانسان
تعليمه
البيان

تفسير

مجمع

مجمع شرف و شان آدمي - روشن زردانش اديب و غنوان آدمي
مينا ر علمي لسان پشتو و دري
مجمع شرف و شان آدمي

تفسير

صفحه	عنوان	فصل
۱۳۹	حالت متم فعلی	
۱۳۹	حالت ندایی	
۱۴۰	حالت مضاف الیه	
۱۴۰	# یاد آوری ها:	
۱۴۱	۱-۲ فرق ترکیب اضافه و اسم مرکب	
۱۴۱	- فرق مرکب اضافی با ترکیب وصفی	
۱۴۲	انواع اضافه:	
۱۴۲	اضافه، ملکی - تخصیصی - بیانی تشبیهی - استعاری - اقترانی - بنوت	
۱۴۵	- وصفی حالات دو اسم نسبت به هم	
۱۴۸	۳- ضمیر - اقسام و حالات آن	
۱۵۵	۴- صفت - اقسام حالات آن	
۱۶۵	۵- قید و اقسام آن	
۱۷۰	۶- حرف اضافه و اقسام آن	
۱۷۱	۷- حرف ربط و اقسام آن	
۱۷۵	۸- اصوات و موارد آن	
۱۷۶	- حذف	
۱۷۹	- وندها	
۱۸۲	- تخفیف	
۱۸۲	- تبدیل حرف به بکدیگر	
۱۸۴	تمرین - منابع و مأخذ	

الله
بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

بخش دوم

(درمی)

اظهار امتنان!

چون قبلاً به تعداد (۸۰۰) جلد این کتاب (مجموعه سمینار علمی لسان پښتو و دری) را پروگرام تعلیم و تربیه، هنگو به کمک مالی کمیته نجات بین المللی (IRC) در سال (۱۳۷۳ هـ ش - ۱۹۹۴ م) چاپ نمود.

اینک برای بار دیگر ضرورت چاپ این کتاب و سایر کتب سمینار های اداری، لسان، ریاضی و مسلکی احساس میشود. خوشبختانه مؤسسه اوکندن وینچر (O.V) که به کمک مالی (UNHCR) همه جانبه پروگرام تعلیم و تربیه، هنگو را با خود دارد و کمک مینماید، حاضر شد تا کتب مورد ضرورت را در سال (۱۳۷۷ هـ ش - ۱۹۹۸ م) به تعداد (۲۰۰) جلد چاپ نماید.

پروگرام تعلیم و تربیه، هنگو از بذل مساعی شان در مورد چاپ کتب و همکاری های معارف دوستانه ای که در رابطه با آموزش و پرورش سالم اولاد مهاجر وطن عزیز روی دست گرفته اند تشکر گفته، پیروزی مزیدی مسئولین و معاونین علاقمند علم پرور را در ساحه مقدس تعلیم و تربیه با آرزوی استقرار صلح و صفا در کشور محبوب خویش افغانستان و شگوفائی تمدن اسلامی آن آرزومند است.

با احترام

پروگرام تعلیم و تربیه، هنگو

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مقدمه

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَ الْإِنْسَانَ وَجَعَلَهُ أَكْرَمَ الْخَلْقِ بِالْعِلْمِ وَالْكَرَمِ وَ
جَعَلَ أُمَّةَ مُحَمَّدٍ خَيْرَ الْأُمَمِ وَأَمَرَهُمْ بِالذَّعْوَةِ وَالْإِرْشَادِ وَالْجِهَادِ
الْمُعَظَّمِ وَالصَّلَاةِ وَالسَّلَامِ عَلَى سَيِّدِ الْأَنْبِيَاءِ وَمُعَلِّمِ الْبَشَرِ وَعَلَى
آلِهِ وَأَصْحَابِهِ أَجْمَعِينَ

پروگرام تعلیم و تربیه هنگامیکه در بخش دوره ابتدایی به ارتباط مهاجرین افغان در پاکستان که از دست نظام کونست های داخلی و خارجی در دوران تجا و زشوری و اشغال کشور ملت مستضعف مسلمان افغانستان مهاجر شد بودند یک سلسله فعالیت های تعلیمی و تربیتی آموزشی انجمن مسولیت و نظیفی شکل آزمایشی روی دست گرفت .

فعالیت های اساسی این پروگرام در آغاز کار تهیه و توزیع مواد و لوازم درسی ، همیا کردن شرایط و امکانات تدریس برای اولاد آواره مهاجر در پهلوی خدمات صحی ، حیاتی و اجتماعی شان در کپ با بود .

در جریان کار ، اشخاص موظف و کارکنان مسلکی این پروگرام در یافتند که اجای پرده تعلیم و تربیه در سطح مهاجر علاوه از مواد و لوازم درسی به معلمان محرب و آشنا در فن معلمی ضرورت دارد .

برای رفع این مشکل لازم دانسته شد تا هر چه زودتر با تقسیم قاطع کارمندان دل سوز مسلک و مبصرین آگاه دست به کار شده در راه حل ادر یابند . بعد از برگزاری چند جلسه کار سازی ، مسولین در دمندن داراد تمدن علاقمند تعلیم و تربیت بار اول موفق شدند سال ۱۹۸۸ م پلان کار سینار های تربیتی برای مدت یک هفته طرح ریزی کنند و برای تطبیق آن معلمان صنوف تعلیمات دینی که معلمان مسولین بودند از نگاه متوجه اصول تدریس تحت تربیت تسلر و دهند و نتایج کار خود را در تطبیق آن روش ها در تدریس شاگردان اساده صنوف

ذکور مورد ارزیابی قرار دهنده، همچنان برای بدست آوردن نتیجه بهتر، معلمان و شایین صنوف کلان سالان اینز مورد آزمایش قرار دادند.

نتایج بدست آمده از این دو مرحله آزمایشی پرگرام را بر آن واداشت که برای پرورش و تربیت معلمان مدارس مهاجر در کپ با برنامه‌های سینارهای سه هفته‌ای را طرح ریزی و عملی نمایند. تا بالاخره این پرده در حدود سینارهای یک ماهه و کورس‌های دو ماهه‌ای مسلکی ارتقا نموده و به سطح وزارت تعلیم و تربیه دولت عبوری اسلامی افغانستان و مؤسسات سپیم در کار تعلیم و تربیه در بجزرت و داخل افغانستان انکشاف پیدا کرد که فعلاً در اکثر مدارس قابل تطبیق بوده و مورد استفاده قرار میگیرد.

پرسونل فنی پرگرام تعلیم و تربیه کمیته بین المللی نجات در ضمن این جریان متوجه بودند که شاید یک تعداد از معلمان گرامی چه در داخل و اقامت، چه در خارج و بجزرت از نگاه تغییر پرگرام و نصاب تعلیمی، مشکلات علمی اختصاصی مضمون دار نیز داشته باشند. بنابراین ضرورت احساس مسئولیت ایمانی و مسلکی خویش ترجیح دادند تا پرگرام سینارهای علمی و اختصاصی مهم رومی دست گیرند. مثل سینار علمی ریاضی، لسان و اداری.

خوشبختانه اشخاص مؤلف در این کار موفق شدند که در جریان سال ۱۹۹۲م طرح و ترتیب سینار لسان را تکمیل و در آخر همان سال در عالم بجزرت برای استادان تنظیم‌های جهادی مورد تطبیق و آزمایش قرار دهند. بعد از آن آزمایش، تدویر سینارهای علمی لسان در داخل کشور شروع گردید که تاکنون در بعضی از ولایات و سولالی ادامه دارد.

در ختم سال ۱۹۹۳م اظهار علاقمندی شایین سینار و تقاضای پی در پی آنها باین منظور که مواد سینار باید به شکل یک مجموعه جمع آوری شده و برای مایان غرض استفاده بیشتر داده شود. چون در بخش تدریس شاگردان و اقامت مفید و مؤثر باشد. به اساس این تقاضا و تأیید مؤثریت آن از طرف شایین که استادان فن لسان بودند پرگرام تصمیم گرفت تا این رساله دست داشته را تکمیل و چاپ نموده، به علاقمندان قسم تحفه ناچیز از طرف

پرگرام تعلیم و تربیه، هنگواهدا نماید

ابداء به آن ارادتمندان مسلمانیکه از
اطهار حق و بیان حقیقت خاموش
نمانند و برای تحقق این ارمان دالا
و هدف مقدس جانبازی پیشه کردند.

مہتمم: مسؤل پروگرام تعلیم و تربیہ ہنگو۔ محمد قاسم (فرقانی)

ترتیب کنندگان:

استادان سینار علمی لسان (محمد اسحاق «حقجوی»۔ عبدالتین «حبیب زی»
و میرزا محمد «صدیقی» ۰۱

همکاران:

گل حبیب، قاری عبد الواسع، محمد شعیب «نجیب»، خواجہ عبدالرحمن،
محمد قاسم «وہاج الدین»، عبدالرحمن «قادری» و عبدالمہاشم.

حق چاپ محفوظ است.

باید گفت که محتویات بر نامه سینارلسان غیر از قسمت دستور زبان که تا آنحضرت بطور خلاصه گرفته شده، تبقی قسمت با
به قدر ضرورت و اهمیت زیاد آن بشکل گلچین از مباحث مربوط به تناسب وقت سینار انتخاب گردیده است.
چون تنها غرض سینار، تحلیل همه موضوعات و مشکلات علمی نیست، بلکه مفاهیم و تبادل افکار دو جانب
برای دریافت راه حل آنها میباشد که بنا بر اشتراک تجارب علمی و فنی، مربی و شاگرد از معلومات و اندوخته های فرهنگی
و مسلکی، به یکدیگر خود را کمک و یاری میرسانند.

پس این مجموعه کارنامه در مدت محدود میتواند علاوه بر افزایش معلومات علمی و فنی ما را در مساعی و وظیفه پریشانه همکاری
با یکدیگر و استفاده از هر یک به قسم مشوره فکری از طریق سینار ما، در کشاپ با ملاقات های رسمی و غیر رسمی آشنا
ساخته و کمک برساند.

بهین ارتباط اداره تعلیم و تربیه بهنگو مربوط کمیته بین المللی نجات تصمیم گرفت که تمام موضوعات کار شده
سینارلسان را به قسم یک مجموعه ثبت و برای کمک بیشتر در اختیار علاتمندان و اشتراک کنندگان فن بگذرانند.
مطالعه کنندگان محترم، این مجموعه را با داشتن نواقص و کمبود های علمی و فنی آن، صرف داعی استفاده از معلومات
ماند انند، بلکه برای رفع معایب مذکور دعوت نامه دستگیری و خبر رسانی از ذخایر پرفیض علمی خویش قبول کرده و
به تناسب ترین فرصت به نیت دستگیری و معادنت با ما از طریق صحابه و مفاهیم ای قلبی یا زبانی به سخاوت
و کرامت فرهنگی خود بذل مساعی بخرج دهند. تا جهت بر آورده شدن اهداف مقدس تعلیم و تربیت اسلامی برای
اولاد وطن عزیز ما افغانستان ویران شده که از لطف خداوند متعال انقلاب اسلامی آن پروردگار دیده و دانشاود الله رو به
استقرار یک حکومت اسلامی میرود، نهدمتی انجام داده و جلوه این نابسانی ها را از طریق بخش علم و دانش اسلامی گرفته

باشیم
و الله التوفیق

فهرست مطالب

صفحه	عنوان	فصل
	مقدمه	فصل اول: زبان:
۱	I- پیدایش زبان.	
۲	II- تعریف زبان.	
۴	III- انواع زبان.	
۵	الف) دسته بندی «نوعی» یا ساختمانی از روی ساختمان صرفی و نحوی:	
۵	۱- زبان های تك هجایی (يك هجایی).	
۵	۲- زبان های پیوندی.	
۶	۳- زبان های صرفی.	
۶	ب) طبقه بندی خانواده های اصلی و مهم زبان های بشری به روش تطبیقی.	
۶	۱- خانواده هندو اروپایی.	
۶	۲- خانواده سام و حامی.	
۷	۳- خانواده اورالی «فین و اوگریایی».	
۷	۴- خانواده التایی.	
۸	- دیاگرام تشخیص و تفکیک زبان ها به روش تطبیقی	فصل دوم: لغات:
۹	۱- معنا از روی جمله و استعمال در جمله.	
۱۰	۲- مترادف.	
۱۱	۳- متضاد.	
۱۳	۴- کلمات هم ریشه.	
۱۴	۵- متشابه:	
۱۴	الف) متشابه تام.	

صفحه	عنوان	فصل
۱۵	۱- مشابه ناقص.	فصل سوم:
۱۵	۶- مفرد و جمع.	
		خوانش:
۱۷	I - (قرائت):	فصل چهارم:
۱۸	II - معنای نظم و تبدیل کردن به نثر.	
	انواع سخن:	
۲۱	I - نثر و اقسام آن:	
۲۱	الف) تعریف:	
۲۱	ب) اقسام نثر	
۲۱	۱- نثر مرسل (ساده).	
۲۲	۲- نثر مصنوع (فنی).	
۲۲	۳- نثر موزون	
۲۲	- مطالب و موضوعاتی که به نثر نوشته میشوند.	
۲۲	II - نظم یا شعر:	
۲۳	الف) تعریف نظم و شعر در لغت و اصطلاح.	
۲۳	ب) فرق بین نظم و شعر.	
۲۳	ج) صورت های شعر در دوره های نخستین:	
۲۴	۱- شعر آهنکی.	
۲۴	۲- شعر هجایی.	
۲۴	۳- شعر عروضی	
۲۴	I) اصطلاحات شعری:	

صفحه	عنوان	فصل
۲۴	۱- وزن.	
۲۵	۲- بحور عروض.	
۲۵	۳- قافیه.	
۲۶	۴- ردیف.	
	۵- بیت.	
۲۶	۶- صدر - عروض - ابتدا - عَجْزٌ - یا ضرب)	
۲۶	۶- مصراع.	
۲۶	۷- مطلع.	
۲۶	۸- مقطع.	
۲۶	۹- حسن مطلع	
۲۶	۱۰- حسن مقطع.	
۲۷	۱۱- تشبیب (تغزل)	
۲۷	۱۲- تخلص	
۲۷	۱۳- حسن تخلص	
۲۷	II) اقسام شعر دری و فارسی:	
۲۷	۱- رباعی.	
۲۷	۲- دوبیتی.	
۲۸	۳- مثنوی.	
۳۰	۴- غزل.	
۳۱	۵- قصیده.	
۳۲	۶- قطعه.	
۳۴	۷- مسقط.	
۳۴	۸- مستزاد.	

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الرَّحْمَنُ ۝ عَلَّمَ الْقُرْآنَ ۝ خَلَقَ الْإِنْسَانَ ۝ عَلَّمَهُ الْبَيَانَ ۝
(جزء ۲۷ - سوره الرحمن آیه ۱-۲)

ترجمه: آن ذاتیکه بسیار مهربان و بخشنده است، آموختند قرآن را، آفرید انسان را، آموختند به سخن گفتن را.



فصل اول زبان

۱. پیدایش زبان :

بر شما بهتر معلوم است که همه اظهارات باطنی و ظاهری بطور کامل جز از راه بیان (گفتن) ممکن نیست چون الله مهربان
همزمان با خلقت انسان اشاره به تعلیم قرآن (خواندن) و آموختن بیان (گفتن) کرده است. و اختلاف زبانها را
از جهت لغت و لهجه در ردیف خلقت آسمانها و طبقات زمین از آیات خود شگفتی های خلقت معرفی کرد
و فرموده است :

وَمِنْ آيَاتِهِ خَلْقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ السِّبْكَمُ وَاللُّوَانِكُمْ ط
(جزء ۳۱ - سوره بقره - آیه ۲۱-۲۲)

ترجمه: یکی از نشانه های قدرت الهی، آفرینش آسمانها و زمین است (یکی دیگر، اختلاف زبانهای شما
از لحاظ لغت، لهجه و شن صدای و در رنگ های بدن تان)

همچنین در قسمت بهترین و نقش ارترین نعمتهای که به انسان داده، از اعطای چشم، زبان، لبها و انواع
و نمود های مادی و معنوی نام برده و میفرماید :

الْمَنْجَعِلُ لَهُ عَيْنَيْنِ ۝ وَلسَانًا وَشَفَتَيْنِ ۝ وَهَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ ۝
(جزء ۳۰ - سوره بلد - آیه ۸-۱۱)

ترجمه: آيا به او دو چشم عطا نکرديم؟ و زبان و دو لب (برای سخن گفتن) به او نداديم! و راه خیر و شر (حق و باطل)

را به او نمودیم؟!!

بیشتر تیب. قدرت سخن گویی زبان از یکسو، و اختلاف لغت و لجه آن از سوی دیگر، از شاہکارهای جهان خلقت است که: با صد رقم لغت، و هزاران نوع لجه تزاوی و محلی و شخصی، و به عدد افراد انسان «تن صد» و طیارها و اثره تکلم میکند و بجاست که خداوند^{عز} خود به خلقت آن بیابد، و او، و ما همه «تَبَارَكَ اللهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ» بگوئیم، پس میرد ازیم به تعریفات زبان از نگاه زبان شناسی که علما تعریف کرده اند:

II تعریف زبان:

- هرگونه نشانه ای که بوسیله آن زنده ای بتواند حالات یا معانی موجود در ذهن خود را به ذهن موجود زنده دیگر انتقال دهد زبان خوانده میشود.

- زبان مجموعه ای از نشانه های دیادالاتی وضعی است که از روی قصد میان افراد بشر برای القای اندیشه یا فرمان یا خبری از ذهنی به ذهن دیگر بکار برود.

- زبان بر حسب عادت تنها به یک نوع دلالت وضعی اطلاق میشود و آن دلالت سمعی، یا زبان شنیدنی است. از میان همه انواع زبانها، یکدیگر وجود آنها ممکن بوده است، تنها یکی است که از جهت تنوع وسایل بیان بر آن دیگرها مزیت دارد و آن زبان شنیدنی است، که زبان گفتار و زبان طغوظ نیز خوانده میشود.

- زبان عضوی از اعضای بدن انسان و حیوان است که در ذهن قرار دارد و به آن مزه چیزها چشیده میشود. جالب اینست که همه ارزش و اهمیت که سخن دارد نقش زبان در آن خلاصه نمیشود زیرا زبان در پر تو حسن ذوقه (همانند سایر اعضا و جوارح) که دارای حس بینایی، شنوایی، لامسه و بویایی هستند و انواع اطلاعات را کسب نموده و به مغز میدهند) مزه خوردنیها و آشامیدنیها را، از لحاظ شیرینی، تلخی، تندمی، شورمی، ترشی، خامی و پختگی، رسیدگی و نارسایی، سالم و فاسد و بالاخره مطبوع و نامطبوع بودن را درک نموده و به مغز تحویل میدهد، باین اضافه که زبان، اطلاعاتی را که مغز از خوردن آن، یا از دیگر اعضا و جوارح دریافت نموده بازگو کرده و در اختیار همگان قرار میدهد.

بطور خلاصه زبان در میان اعضای بدن، دارای یخزوع نیروی فیزیکی است که هم نقش گیرنده و هم نقش فرستنده دارد، در حالی که دیگر اعضا و حواس از این ویژگی محروم و تنها نقش گیرنده دارند و پس، بعنوان مثال چشم همه رنگها را شکل می بیند، اما قدرت بیان و معرفی آنرا ندارد همچنین سایر حواس.

- زبان عبارت از وسیله نطق و بیان است (زبان گوینا)،

- زبان عبارت از وسیله ای است که برای گوینده و شنونده عین معنی و مفهوم را دارد.

- زبان، لجه و طرز تکلم و گفتار هر قوم و ملت را میگویند.

- کلمه زبان هم در عرف و هم در اصطلاح زبان شناسان بر دو بیان معانی و ارتباط میان اذنان بشر به وسیله

گفتن و شنیدن، اطلاق میشود.

- اما زبان دیدنی یا زبان اشاری نیز میان بعضی از طوائف و ملل جهان به ندرت معمول است و دلالان و رنگها،

غالباً این زبان را به کار میبرند. جز اینها، غالب مردمان از حرکات دست و چهره برای تکمیل و تأیید زبان گفتار استفاده

میکند. اما این حرکات و اشارات از مقوله زبان شمرده نمیشود و مورد بحث زبان شناسی نیست.

- نوع دیگر از وسایل ارتباط ذهنی میان افراد بشر خط و کتابت است، که در نظر ادل ممکن است از قبیل زبان

در زبان دیدنی، شمرده شود. اما نوشته، که دلالت کتبی خواننده میشود تنها در یک صورت ممکن است زبان مستقلی به

شمار آید و آن وقتی است که شکل نوشته، خود بر معنی دلالت کند نه بر لفظ. در این حال نشانه اخطی معنای کلمه را به

ذهن میسندد یا خواننده القا میکند نه لفظ، یعنی مجموعه صوتهایی که خود نشانه از معنا است.

برای توضیح این نکته میگویم که هر چیزیک وجود عینی دارد، یعنی آنچه در خارج است مانند وجود میز. و یک

وجود ذهنی، مانند تصویر میز در ذهن انسان. نشانه ای که میان دو، وجود از امر واحد رابطه ای پدید آورد، یعنی

از یکی به دیگر دلالت کند از جمله مواد زبان شمرده میشود. خواه این نشانه خود چیز باشد، خواه در نزد کنایه ای از آن بمثل خود

ماهی؛ و شکل ماهی؛ یا نشانه خاصی برای ماهی قرار بدهیم که بیان دو طرف معلوم و مفهوم باشد و از آن تصور ماهی در ذهن حاصل

شود، که این شکل و علامت خاص از زبان دیدنی یا نگاشتی یاد میکنند. گرچه در لفظ ماهی از نگاه زبان «دری» پستو و عربی

و « اختلاف باشد، از نشانه خاص عن مقصد حاصل میگردد.

علامتها یک برای رهنمایی رانندگان در معابر میکند از این متولدشده میشود. این علامت تا غالباً در همه کشورها یکسان است، اگرچه زبان رانج در هر کشور مختلف باشد.

بنابر این تنها یک نوع خط است که از انواع « زبان دیدنی » بشمار می آید یعنی از نشانه دیدنی، راست بی واسطه لفظ، به معنا، یعنی وجود زبانی اشیاء و امور دلالت میکند و آن صورت نگاری و پیکتوگرافی (Pictographie) نامیده میشود.

زبان یک سیستم صوتی کلمات است که از آنها آن برای ابراز نظریات، عقاید، افکار و اندیشه های شان به کار میبرند. نشانه های دلالت های لفظیکه مربوط به زبان گفتار است هر یک دارای دو وجه هستند، مانند دوروی یک سکه، یکی از این دو وجه، دال (صورت مطلق کلمه) است. دیگری مدلول (صورت مفهوم و معنای کلمه). و کلمه عبارت است از مجموع این دو تصور. اصواتیکه دارای این دو وجه دال و وجه مدلول نباشند کلمه خوانده نمی شوند و از ۶۰۰۰۰ اجزاء زبان نیستند، پس هرگاه کسی لفظی را ادا کند و از آن لفظ، شنونده معنای خاص نگیرد و ولو که گوینده معنای خاص از بیان آن معین برارده کرده باشد، عمل گفتار انجام نمیگیرد.

III) انواع زبان:

میش از نام راجح به انواع زبان با باید یاد آور شد که از ابتدا تا کنون بسیار زبانها بوده که امروز وجود ندارند یعنی با آنها مکالمه صورت نمیگیرد و امروز در کدام جای استعمال نمیشود. این قسم زبانها در حکم زبان های مرده میباشد چون در مروج نیست « ولی زبانها یک با آن مکالمه صورت میگیرد و استعمال آنها رواج دارد زبان های زنده گفته میشوند. تمام زبان های ساکنان امروزی که زمین به کار میبرند به (۲۷۹۶) نوع تخمین شده که این شماره تقریبی است زیرا میزان و ملاک صریح و قطعی برای تعیین حد فاصل میان دو، زبان وجود ندارد و بسیاری زبان های نسبی به این لحاظ در این شمار داخل نیست. با آئیم علای زبان شناسی زبانها را ذیلا دسته بندی نموده اند:

الف: دسته بندی نوعی، یا (ساختانی)،

عده ای از دانشمندان کوشیده اند که زبان های مختلف از روی ساختمان صرفی و نحوی آنها تقسیم و دسته بندی کنند که این دسته بندی را «نوعی» یا «ساختانی» خوانند و به این اساس سه نوع کلی در زبانها مشخص میشوند.

۱- زبانهای تک بجایی (یک بجایی)، ۲- زبان های پیوندی، ۳- زبان های صرفی.

۱- زبان های تک بجایی،

در زبانهای تک بجایی هر کلمه از یک بجای تشکیل میشود، این بجای همیشه صورت واحدی دارد یعنی اجزای آن تغییر نمیکند و عبارت دیگر صرف نمی شود. این بجای مفهوم کلی کلمه را اعم از ذات یا معنای بردارد. شماره کلمات این نوع آن قدر که گمان میرود در افراد نیست. مثال زبانهای تک بجایی: زبان هیندی، ژاپنی، سیامی، برمه ای، تبتی میباشند.

۲- زبانهای پیوندی:

زبان پیوندی به آن نوع زبانها گفته میشود که در آنها رابطه کلمات با یکدیگر با معانی ثانوی و تسری مانند شخص و زمان و عدد فرق کرده و با اجزای جداگانه ای بیان میشود که پس یا پیش از کلمه اصلی قرار میگیرد و با اصل کلمه یکجا نشده به شکل مستقل جدایی آنها محفوظ میماند و افزودن این اجزاء به کلمه ای اصلی موجب هیچگونه تغییری در آنها نمی شود. مثال زبان های پیوندی، زبانها در ایدمی (در شبه قاره ای هندوستان شامل اتلوگو، تمول، یاتیل، ملایا) و لوند و جنوب هندوستان، زبانهای افریقای باتو و جنوب استوا، بوتوتو، بوشمین، زبانهای ملائی و پولتری که شامل زبانهای شبه جزیره نالاکا و جزایر فیلیپین و جاوه و مالکاش (در جزیره مادگاسکر) و جزایر فیجی و جزیره های شمال استرالیا است. نزدیک به (۱۲۰۰) زبان مختلف که بومیان امریکا به آن ها سخن میگویند نیز از این گروه شمرده میشوند.

۳- زبان های صرغی:

زبان های صرغی که نوع برجسته این نوع، گروه زبان های موسوم به (هندواروپایی) است که زبان دری نیز از آن جمله شمرده میشود و شامل بزرگترین و مهمترین زبان های تمدن جهان امروز است. انگلیسی، روسی، فرانسوی، آلمانی، ایتالیایی، اسپانیایی، سویدی، ناروژی، دنمارکی، هلندی و زبانهای مردم افغانستان، ایران، پاکستان و بعضی از زبان های مهم شمال هندوستان از این گروه به شمار میروند.

دیگر گروه «سامی» یا به اصطلاح جدید «سامی های» که زبانهای عربی و عبری شامل است و زبانهای باستانی آشوری، کنعانی، آرامی، ملطی، قبطی یا مصری قدیم و زبانهای اردوی کشور های مغرب یعنی شمال آفریقا و زبانهای حبشی از این دسته اند.

ب- طبقه بندی خانواده های اصلی و مهم زبانهای بشری به روش تطبیقی:

طبقه بندی «نوعی» یا «ساختنی»، قرار نظریات جدید زبان شناسان بسیار مورد قبول نمی باشد چون سرحد تشخیص بین زبانها به این اساس شکل بوده مثلاً: کلمات زیاد بین اکثر زبان ها مشترک پیدا شده مثل کلمه «بد» دری و «be le» انگلیسی، پدر، مادر، برادر و غیره که امکانات و هم اشتراک بین زبانها را واضح میسازد بنا بر آن زبان شناسان برای تشخیص و تفکیک زبان ها از روش تطبیقی استفاده کرده که تقسیمات آن بدین اساس قرار ذیل میباشد:

۱- خانواده هندواروپایی:

دری، پشتو، انگلیسی، فرانسوی، آلمانی، ایتالیایی، لیتوانی، اسپانیایی، لیتونی، روسی، ناروژی، سویدی، دنمارکی، هلندی.

۲- خانواده سامی های:

کنعانی، فنیقی، عبری، عبری کهن، آرامی یا سورینی، حامی «همیر و گلیفی، لیبی، بربری» سامی «آکدی بابلی، آشوری».

۳- خانواده ادراالی «دیفین وادگریایی»:

فلندی، استونی، مجاری، لاپونی، سامویدی «در سپری».

۴- خانواده التایی:

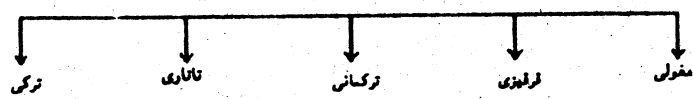
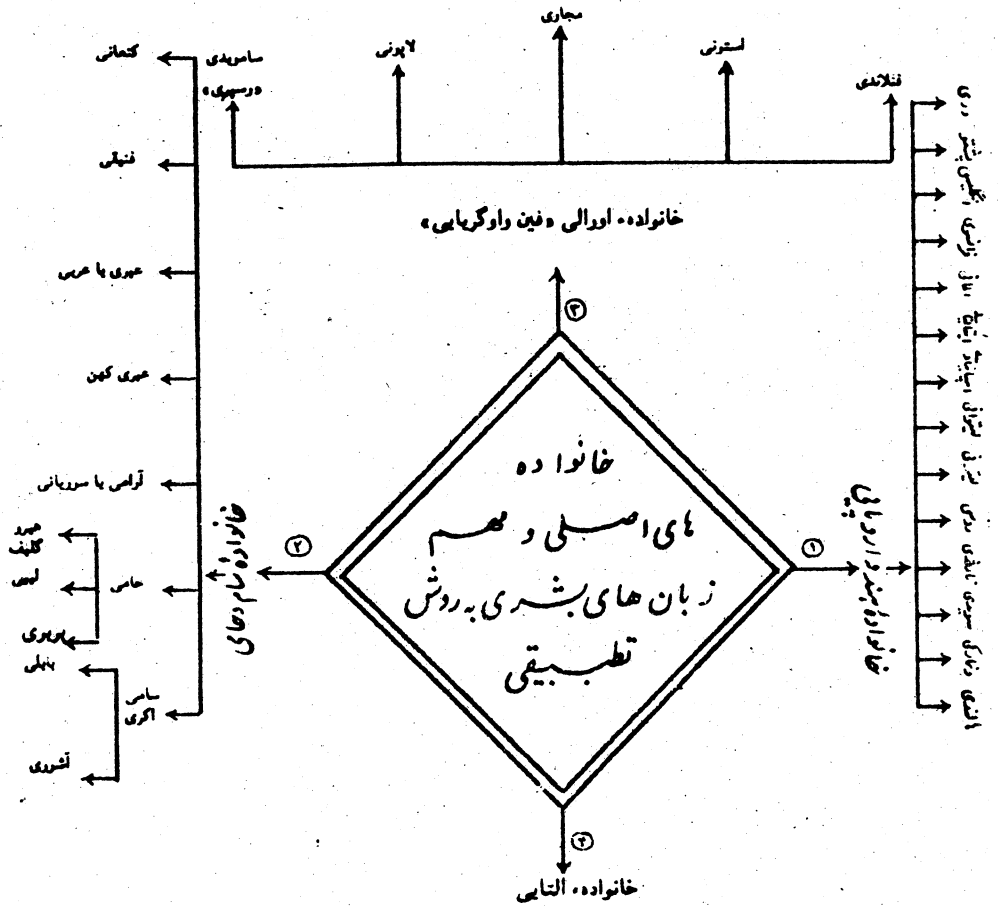
مغولی، قرقیزی، ترکمانی، تاتاری، ترکی.

خانواده های دیگر در آسیا، آفریقا، امریکای شمالی، مرکزی و جنوبی که همه دانشمندان هم رأی نیستند، نیز وجود دارند که قرار ذیل اند:

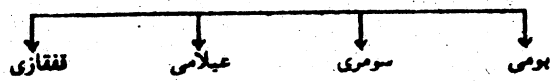
زبان های منفرد «آسیایک»، بومی، سومری، عیلامی، تفتقازی، که زبان بومی در آفریقا هندوستان

و امریکارواج دارد.

دیاگرام تشخیص و تفکیک زبان ها به روش تطبیقی



زبان های منفرد « آسیاتیک »



برون دایچ بزبان و انواع آن معلومات مختصر داده شد. لازم است ارجح بر موضوع دوم سیمینا که در فهرست تحت عنوان لغات کلدش و کلدشیک از آنزه معلومات ارائه نمایند

فصل دوم

لغات

لغات جمع لغت بوده و لغت به معنای واژه، کلمه، زبان و کلام هر قوم که به آن تکلم کنند لغات و لغون جمع آن می‌باشد و در عربی چنین نوشته شده: «لغة».

باید متوجه بود که لغت در علوم ادبی به ارتباط لسان، خود علم جداگانه می‌باشد و امروز آن را بحث یک رشته‌ای از علوم ادبی مطالعه می‌کنند، ولی صرف در اینجا به ارتباط فعالیت‌های آموزشی لغت، در مورد آن تا سن می‌گیریم.

۱- معنا از روی جمله و استعمال در جمله؛

بسیاری اوقات در تدریس لغات، معنا و یا استعمال آن در جمله، هدف قرار داده شده در حالیکه فعالیت‌های دیگر به ارتباط آموزش بهتر آن امکان دارد. و خوب است شاگردان را به آن طرق هم در باره آموزش لغات لگت‌نایم مثلاً تنها بجای معنای ستقیم لغات باید از استعمال آن در جملات متفاوت استفاده شود تا شاگردان مفهوم و معنای متفاوت لغات را نظر به جملات متفاوت آن آموخته و در نظر داشته باشند مثلاً:

سرخ :- رنگ خون سرخ است.

سرخ :- خوردن غذای سرخ ضرر دارد.

سرخ :- پرهیزگاری عامل سرخ رویی هر دو جهان است.

کام :- کام قسمت بالایی دهن را گویند.

کام :- غم دالم زیاد هر کس را تلخ کام می‌سازد.

کام :- هر کس در اثر زحمت کشتی به کام خود میرسد.

۲- مترادف :

مترادف در لغت به معنای ردیف هم، پی در پی، چیزیکه ردیف چیزی دیگر واقع شود. چند کلمه هم معنای با هم گفته و نوشته شود.

در اینجا مراد از معنای آخر می باشد یعنی چند کلمه ای که در نوشته متفادت و در معنایک مطلب را برساند عبارت از کلمات مترادف اند.

پس لازم است گاهی لغات بحساب مترادف باشاگردان کار شود مثلاً کلمات داده شود تا شاگردان مترادف آنها را پیدا و تکمیل کنند :

- کشور = «میهن، وطن، ملک، مملکت».
- جنگ = «نبرد، کارزار، پیکار، ستیز».
- سپاه = «شکر، اردو، فوج، عاگر».
- قصه = «حکایت، نقل، افسانه».
- شاب = «برنا، جوان، فستی».
- پند = «اندرز، توصیه، نصیحت».
- رفاه = «آسایش، آرامی، قراری».
- ابله = «نادان، احمق، جاهل».
- وقار = «دعزت، احترام، شرافت».
- فسق = «فجور، فساد، جرم، گناه».

تمرین !

شهامت =

فراست =

حرمت =

منور =

شفق =

افسوده =

دشوار =

بمهره =

خورشید =

زیان =

نفع =

کریم =

صیت =

۳- تضاد:

در لغت بمعنای ضد یکدیگر، چیزیکه با دیگری مخالف باشد. و نام صنعتی است در شعر که آنرا تضاد و مطابقت و طباق هم میگویند. و در اینجا مراد از آن عبارت است از بکار بردن کلمات ضد یکدیگر در نظم یا نثر مثل:

سیاه - سفید	حلال - حرام
سرد - گرم	قرین - بعید
برنا - پیر	کبوتر - مهر

پس لازم است گاهی لغات بحسب مقاد باشد که در آن کار شود مثلاً کلمات داده شود تا شاگردان تضاد آنها را پیدا و تکمیل کنند:

کاذب - صادق	مردور - مغموم
-------------	---------------

قوی - ضعیف
 فربہ - لاغر
 برودت - حرارت
 ارتفاع - عمق
 سہل - معب، مشکل

سود - زیان
 مجازات - مکافات
 نقص - نفع
 حق - باطل
 اقل - اکثر
 ناقص - کامل

تمرین :

حریص -
 ذلیل -
 تقیر -
 تھید -
 کامیاب -
 مینا -
 دارا -
 فقیر -
 بخیل -
 عاقل -

ظاہر -
 اظہار -
 کثیف -
 ادنا -
 ذکور -
 شیخ -
 نار -
 عاقل -
 طویل -
 منور -
 جبون -
 فرجاء -
 تقیر -

۴- کلمات هم ریشه :

چون ریشه لغات به معنای بیخ، بن، اصل، هر یک از تارها درشته و درخت میسازد در حاشیه چادر پارچه یا چیزی دیگر آویزان کند. در اصطلاح گیاه شناسی، عضو اصلی گیاه که از تخم بیرون می آید و در زمین فرو میرود و گیاه بوسیده آن آب و مواد غذایی را از زمین جذب میکند است، پس کلمات هم ریشه آن دسته لغاتی را میگویند که در اساس، اصل و بن مشترک باشند.

بعضی اوقات لازم است برای دریافت معنای لغات و انکشاف ذهن شاگردان یا افزایش ذخیره لغات آنها از طریق هم ریشه بودن کلمات کار گرفته شود مثلاً معنای «تظاہر»، را میجوئیم از کلمات هم ریشه آن پیدا کنیم. برای شاگردان میگویم: کلماتی را که با «تظاہر»، هم ریشه باشند نام ببرید!

تظاہر، ظاہر - منظر - مظاہر - مظاہره - اظہار - تظاہرات - ظہر - ظہور - . . .
حال گویید که معنای کدام یکی را میدانید. شاید بر شاگرد معنای یکی از آنها را بگویید که از روی این معنای امکان دارد معنای لغت و کلمه مطلوب خودشان پیدا کنند و این اصول برای دریافت معنای لغات و انکشاف ذهن لغوی شاگردان مفید می باشد.

مثلاً:

جَد: جده، جدات، اجداد، . . .	خَلیفه: خلفا، خلافت، . . .	اتحاد: متحد، متحده، . . .
جَد: جدی، جدیت، . . .	فَتَح: فاتح، مفتوح، . . .	نَفَاق: منافق، منافقت، . . .
عَدَل: عادل، عدالت، . . .	لَطَف: الطاف، لطیف، . . .	حَمْد: تحمید، حامد، محمود، . . .
قَدَر: مقدار، تقدیر، . . .	رَفَع: رفوع، ترفیع، . . .	حَق: حقوق، تحقیق، محقق، . . .

تمرین :

امین : شکر : رازق :
سقوط : علم : ناطق :

حفظ :	عبد :	تعل :
عظیم :	مهاجر :	نازل :
ترقی :	شہرت :	عمل :
عرفان :	فرحت :	معصوم :
نصیحت :	فصل :	توفیق :

۵- تشابہ :

در لغت بہ معنای مانند شونده، مانند ہم، ہم مانند بوده ولی در بنام از آن دسته کلمات اند کہ دارای شرایط تشابہ (شکل، تعداد حروف، ترتیب حروف، حرکات حروف) باشند و کلماتیکہ دارای شرایط فوق بودند بنام تشابہ نیز یاد میشوند کہ بر دو قسم اند : الف) تشابہ تام . ب) تشابہ ناقص .

الف) تشابہ تام :

عبارت اند از آن دسته کلمات اند کہ از حیث شکل، تعداد حروف، ترتیب حروف و حرکات یکی بوده ولی در معانی و معارف داشته باشند مثل کلمات نامی و گور در بیت های ذیل :

{ چون نامی بینوایم ازین نامی بینوا } - - { بہرام کہ گور میگرفتستی ہمہ عمر }
 { شادی ندیدہ و ہمچکس از نامی بینوا } - - { دیدی کہ چگونه گور بہرام گرفت }

کلمہ نامی = نامی کہ از حیث شکل، تعداد حروف، ترتیب حروف و حرکات آن یکی بوده ولی در معانی و معارف نامی جداگانہ چون (طولہ، گلو، نام جامی دزدان غزنوی)، بکار رفتہ و پیمان کلمہ گور = گور کہ در مصرع اول بہ مفهوم حیوان وحشی ای بنام گورہ خمر و در مصرع دوم بہ مقصد قبرستان استعمال شدہ است، کہ این کلمات تشابہ تام گویند .

ب) مشابه ناقص :

عبارت از آن دسته کلماتی اند که در یکی از شرایط فوق الذکر باهم دیگر فرق داشته باشند.

مثل :

- غذا - غذا؛ که در شکل و حرف فرق دارند.
- خاستن - خواستن؛ که در تعداد حروف فرق دارند.
- شرف - فرش؛ که در ترتیب حروف فرق دارند.
- نفس - نفس؛ که در حرکات فرق دارند.

تمرین :

مشابه ناقص
خَلَقَ - خُلِقَ
 سَر - سِر - سُور
 ... - ...

مشابه تام
 نای - نای
 گور - گور
 ... - ...

۶- مفرد و جمع :

گاه گاهی از روی مفرد و جمع نیز برای آموزش و معنای لغات باشاگردان کار کردن مؤثر تمام میشود. قسمیکه کلمه مفرد داده میشود، جمع آن خواسته میشود. و یا کلمه جمع داده شده مفرد آن خواسته میشود.

جمع : { اقلام - قلم
 میوه جات - میوه }

مفرد : { شکل - اشکال
 شخص - اشخاص }

مثلاً،

شالهای مفرد و جمع :

مفرد	جمع	جمع	مفرد
حادثه	حوادث	اشجار	شجر
کوکب	ککب	آمار	ثمر
طبع	طبایع	اسمار	سمر
سالک	سالکان	اقار	قر

تمرین :

میوه جات	فلک
قواعد	جانب
مشارق	حدیث
انصار	ابن
جبال	مخون
فواقص	جلاد
عواید	عدو
شاخل	قلب
قیود	جنبی
فواید	ناغه

ادآوری :- ناگفته نماند که به ارتباط لغات لازم بود مطابق فعالیت های نام برده همه لغات کتب درسی لسان
عاب از صنف اول الی صنف نهم هست و جمع آوری شده و درج این مجموعه میگردد ولی نداشته شدن وقت کافی
- ای این کار از یک طرف احتمال تغییر پروگرام نصاب تعلیمی در آینده نزدیک از طرف دیگر مانع شده که فعلاً همین اندازه بطور توافقی میکنیم
حال که بحث درباره لغات بطور مختصر خاتمه یافت ، الزاماً وارد فصل خوانش میشویم .

فصل سوم

خوانش

I) قرائت :

قرائت که در لغت بمعنای خواندن، خواندن قرآن کریم یا کتاب یا روزنامه میباشد، از نگاه تعلیم و تربیه به آن گونه فعالیت های آموزشی گفته میشود که معلم یا شاگرد در ساحت تدریس لغرض آموزش، موضوع یا مضمونی را به آواز مناسب از روی میخوانند. این عملیه را به عبارت روان تر بنام خوانش نیز یاد میکنند.

غرض از آواز مناسب، مراعات کردن صدای حروف نظر به مخارج مصطلح شان در زبان وری، خصوصاً دقت در مورد حر و فیکه آواز مشابه دارند و مراعات کردن حرکات و پیوست و روان خواندن، موافق به نوع جمله و کاربرد و علایم، اشارات تنقیط چون مکث، درنگ و غیره میباشد که تا حد امکان باید به آنجا توجه شود.

پنجمان درست خواندن به اساس حالات و مواردیکه انسان در آن موقعیت قرار دارد مثلاً جمله بیانی یا که خواننده میخیزد یا نگر افاده میکند باید آرام و با حالت عادی قرائت نمود.

اما جمله استقبالی و پرشی را لازم است به شدت یا تیزی در آفران ادا کرد تا حالت پرش او واضح نماید. جملات و عبارات ندائی و تعجبی حسب حالات و موارد مربوطه آن طوری خوانند که شنونده مطلب خطاب، التجا، تحیر و تعجب از خواندن و شنیدن آن درک نماید.

در سمت خواندن اشعار و منظومه های ادبی بیشتر موارد مذکور خصوصاً تشدید و نرم یا بلند و پائین کردن آواز و جزم خوانی را مد نظر داشته باشیم که بسیار مهم و مؤثر میباشد.

بطور خلاص میتوانیم بگوییم که تا اثر صدا در گفتن درست مناسب همین ادای عبارات و جملات در بیان موضوع برای شنونده تاثیر بیشتر دارد. فلینذا لازم است که توضیح نماییم :

- جملات و عبارات بیانی، آهسته، آرام، روان و در آه فرزم خوانده میشود.

- جملات و عبارات پرشی، سریع و اکثر اوقات در آه بلند خوانده میشود.

- جملات و عبارات ندایی و تعجبی (عاطفی) گاهی بسیار بلند سریع و گاهی آهسته و نرم خوانده میشوند.

تحاللت را شنونده در پیسنده درک نمایند.

- اشعار و منظومه با نظر به کیفیت و نوعیت بنری، رزمی، مدحی، هجوی، ... و قسمی شان بلند،

پایین، بم، زیر، آهسته، تیز، شدید و نرم قرائت میشوند تا در شنونده تاثیر مطلوب نمایند.

- حروف مدغم در کلمات، شدید - حروف ممیزه، واضح و عیان در حروف ساکن جزم (قطع، حذف

و یا بریده) خوانده میشوند.

اشارات و علائم مربوط به تقیظ، با خصوصیهتهای شان در این مورد بیشتر لگت میرسانند که به حیث موضوع جداگانه

در آئینده راجع به آن بحث میشود.

چون موضوع قرائت یا خوانش بطور عام نثر است یا نظم، که با نوبه مورد بحث قرار میگیرند ولی قبل از

آن راجع به معنا کردن نظم یا تبدیل آن به نثر که نیز در این ساحت قرار میگیرد و آموختن آن برای شاگردان مفید

میباشد قابل توضیح و مباحثه در داده میشود.

II) معنای نظم و تبدیل کردن آن به نثر؛

شاید در مورد معنای نظم و تبدیل کردن آن به نثر بسیار نکات ارزنده از نگاه ادبیات و دیدگاه ادب و علمای

فن موجود باشد، گرچه وجیزه ای «*دو المعنی فی البطن الشاعِر*» میرساند که اصل مطلب احساس

و انگیزه که شاعر در آن دقت داشته با خود او دست و کس نمیتواند آن را درک کند یا بشناسد ولی چیزیکه با آن

ارتباط میداند همان خواهد بود که به لگ از روی قوانین علمی، دساتیری ادبی و معلومات فنی و به اتکای آنجا

از طواهر شعر و قرائن امر بر عزم خود، در تحلیل از آن استفاده میکند شاید به عمق مسئله که نزد شاعر است

پی بر دیانبرد، خصوصاً که ناآموزان علاقمندان مسلک، مستقیم در باغ و بوستان علم و ادب خوش داریم به -

صفت تماشاگر چانس داشته باشیم تا از هر چمن یک دسته سمنی و از هر گلشن یک گلدان نسترنی گلچین کرد و باشیم
و برای شش و تیرین شاگردی در این مکتب با خود داشته باشیم؛ نه اینکه به کار بزرگ بزرگان دست اندازیم و
بی ادبی نسبت به مقام اعلی ادب کرده باشیم.

امید داریم که توسط ما در این امر برادران رمزفهم و رمزشناس معارف، نیاز از کبودی و تلاشی از علاقه‌مندی
و تشنگی ما نسبت به آب حیات بخش چشمه سار علم و دانش دانسته و مشتاقی از نمونه خوردن قبول کنند. پس لازم است
به ارتباط تسلسل کارهایی گذشته برای معنا کردن شعر و تبدیل نمودن آن به نثر در تدریس شاگردان متوجه به نکات
ذیل باشیم:

- نظم یا شعر درست قرائت شود تا سهو و خواندن سبب اشتباه در معنا و نثر آن نگردد.
- معنای لغات با در نظر داشت موارد آن که در بحث گذشته یاد آوری شد در معنا و تبدیل کردن نظم به نثر
تأثیر ستقیم بسیار مهم دارد. بنابراین لازم است که به آن توجه خاص مبذول شود.
- داشتن معلومات راجع به اصطلاحات شعری ضروری می‌باشد که برای معنا کردن و تبدیل نمودن نظم به نثر
باید از آن استفاده گردد.

- از همه صنایع لفظی و معنوی شعر، تشبیهات، استعارات و کنایات ادبی آن مطابق علم بدیع و بیان آگاهی
داشتن لازم بوده تا برای تحلیل و درک مطلب از شعر صحت معنا کردن و نثر نمودن از آن لگ گرفته شود.
- درباره صرف و نحو معلومات کافی داشتن ضروری است؛ باید در وقت جمله بندی و عبارات معنای شعری یا
تبدیل نمودن آن به نثر از اساسات صرف و نحو پیری گردد.

- داشتن معلومات راجع به شاعر، محیط اجتماعی و فلسفه زندگی، طرز زندگی او که از آن با چهره نوع متأثر شده،
هم لازم می‌باشد تا در قسمت معنای شعری نظم و درک احوال شاعر و گوینده ما را بهتر تک کند.

- تماس و مباشرت با اهل علم و فن نیز انسان را کمک میکند که راجع به موضوعات ادبی و خصوصیات آن از معلومات
و نحوه افکار آنها نیز بهره مند گردد.

علاقتمندی و تلقی خود شخص از نگاه موقف و حالات اجتماعی و روانی او در این کار دخل می‌باشد، خصوصاً تلقیات
و جهان بینی او که بکثرت محرکه او را به جهت مطلوب سوق می‌دهد.

ناگفته نماند هر کسی که نظمی را معنادار به نثر تبدیل میکند علاوه بر مراعات کردن نکات فوق الذکر باید متوجه باشد
که در قسمت معنای می‌تواند با تفصیل موضوع را تشریح نماید، مطلب و نتیجه شعر را ضمن معنادار با طور جداگانه بیان کند.
اما بناگام می‌کند شعر را به نثر تبدیل نماید لازم است مثل ترجمه تحت‌اللفظی پیش برود و از تفصیل بیشتر خودداری نماید.
جمله بندی را با طور مد نظر داشته باشد که علاوه بر داشتن مفهوم کامل شعر، زیبایی ادبی و قواعد دستوری را نیز حفظ
نموده و نتیجه و مطلب را بسیار واضح بیان کند.

یاد آوری :

قرائت به اساس آموزش و انکشاف طبیعی زبان مراحل ذیل را در بردارد:

- ۱- شنیدن :- استاد یا یک نفر از شاگردان لایق موضوع را از روی کتاب می‌خواند و باقی همه گوش میکنند بدون
اینکه کتاب را ببینند. «چون طفل در رحم مادر صداه را میشنود».
- ۲- دیدن :- بعد همبزه شاگردان موضوع درس را از روی کتاب خاموشانه مطالعه میکنند، مشکلات
خواندنی و لغوی را تشخیص دهنده معلم حل مینماید. «چون طفل بعد از ولادت چشم باز کرده می‌بیند».
- ۳- خواندن :- در این مرحله شاگردان درس را به نوبت قطع می‌خوانند. «چون طفل بعد از دیدن به
گریه شروع میکند» یعنی وسایل گفتن را به کار انداخته در اثر انکشاف مراحل مذکور، فکر، شناسایی و تفریق عمل آغاز
میکرد.

۴- نوشتن :- انکشاف مراحل فوق به سر حد عمل می‌رسد و پیش میرود. «از اینجا است که شاگرد میتواند بنویسد».
بنابراین لازم است در تدریس مراحل مذکور به نظر گرفته شود.

بعد از فصل خوانش غرض کسب معلومات نریه لازم است راجع به انواع سخن بحث آغاز نمایم.

فصل چهارم

انواع سخن

سخن بر دو قسم است: I- نثر (کلام منثور)، II- نظم (کلام منظوم).

I، نثر:

الف، تعریف نثر: نثر در لغت به معنی پراگندن و در اصطلاح سخن است که دارای وزن و قافیه نباشد.

ب، اقسام نثر:

نثر بر دو قسم است: ۱- نثر مرسل (ساده) ۲- نثر مصنوع (فنی).

۱- نثر مرسل (ساده): سخنانی است که مردم در گفتگوی عادی خود به کار برند و در آن صنعتی دیده نشود، مانند

نامه نگاری.

دوست عزیزم، بعد از عرض سلام، امید دارم که در سایه توجهات خداوند بزرگ سلامت باشید....

۲- نثر مصنوع (فنی): سخنانی است که به سجع و دیگر صنایع ادبی آراسته شود مانند:

کتاب اسرار التوحید، گلستان سعدی، منشآت قائم مقام...

مثال:

«ایهیی! در جلال رحمانی، در جمال سبحانی، نه محتاج مکانی، نه آرزو مند زمانی، نه کسی به تو ماند و نه تویی کسی

مانی، پیداست که در میان جانی، بلکه جان زنده به چیزی است که تو آئی، ایهیی ترا به عظمت ستودن و سیله سرور است و به نعمت تو زبان کشودن مرتبه اعلا و راست.»

(از مناجات نامه خواجہ عبد اللہ انصاری)

ناگفته نباید گذاشت که عده از سخن سرایان شیوه دیگری را که بدان «شیوه نثر موزون» نام می‌دهیم افزود، پس نثر موزون را قریباً زیر تعریف کرده اند.

۳- نثر موزون : - مراد از نثر موزون نوعی از نثر است که در آن کلام گوینده به بند های کوتاه چند بجای تسادی و قافیه دارد گاهی قافیه منقسم میگردد و اگر آن بند بلند و دارای مجامعی (سیلابها) متعدد باشد در آنهار عایت «وقف» یا «برش» نیز میشود. و زنها درین عبارات گاه متحد در چند بند و گاه متغیر است. یعنی در هر دو بند (که منزله دو مصراع از یک بیت است) یک وزن در مجموع عبارات چند بند متناسب الاوزان ملاحظه میشود.

اینگونه نثر را دنباله شعر بجائی قدیم دانست که در دوره اسلامی هم مدتی متداول بود و سپس جای خود را بشعر عروضی داده و باین حال در ادبیات عامیانه و نیز در ادبیات شفاهی ولایتی باقی مانده است و همچنین است در بعضی از ملتها. مثال :

«آتش جان سوزد قبیله را که عداوت سوزد قبیله را»

یا «بد مکن که بد انستی چه مکن که خود انستی»

مطالب و موضوعاتی که به نثر نوشته میشوند :

نثر درسی برای بیان مطالب و موضوعات مختلف در طول زمان و در تاریخ ادبیات فارسی مورد استفاده واقع شده. این موضوعات عبارتند از داستانهای ملی و پهلوانی، زمانها و داستانهای متنوع دیگر، قصص و حکایات، مسائل فلسفی و علمی، مسائل اخلاقی و اجتماعی، تصوف، تاریخ، تراجم احوال (تذکره) و طبقات علماء و شعرا و نویسندگان، مسائل دینی، مسائل انتقادی، نامه نگاری (قرسل)، اخلاق و جز آنها، فنون ادبی و لغت.

II) نظم یا شعر :

الف) تعریف نظم یا شعر : - نظم در لغت بمعنی ترتیب دادن و شعر بمعنی دانش است در اصطلاح



سخنی است که دارای وزن و قافیه باشد.

ب) فرق بین نظم و شعر :

اگر سخن مزبور احساسات و هیجانات درونی گوینده و نویسنده باشد و از حد و مسائل عادی خارج باشد و در شنونده و خواننده تاثیر کند آن شعر گویند مانند :

هنوزم ز خردی به خاطر در است	که در لانه ماکیان برده دست
به منقارم آسان به سختی گزید	که اشکم چون خون از برگ، آن دم جمید
پدر خنده برگرم که یه ام زد که ده هان!	وطن داری آموز، از ماکیان!

اما سخنی که از احساسات و هیجانات خالی باشد نظم است نه شعر مانند :

چهار چیز شد آیین مردم هسنری	که مردم هسنری زمین چهار نیست بری
یکی سخاوت طبعی چو دستگاه بو	به نیکنای آن بر ایحشی و بخوری
دو دیگر آن که دل دوستان نیازاری	که دوست آینه باشد چو اندر نگری
سه دیگر آن که زبان بر آگاه گفتن زشت	نگاهداری تا دقت عذر غم نخوری
چهارم آن که کسی کو به جای تو بد کرد	چو عذر خواهد نام گناه او نبری

ج) صورت های شعر در دوره های نخستین :

شعر در قدیم های نخستین از وزن و قافیه آزاد بود، بر اثر مرور زمان به تدریج قواعد و قوانین برای شعر وضع گردید و بصورت آهنگی، هجایی، عروضی درآمد.

۱- شعر آهنگی : شبیه تر مسیح و عبارات از جمله بانی است که از حیث آهنگ با هم شبیه باشند. معالای بودن بجای در کلمات شده طریقت مانند جمله های بعضی از کتب قدیم.

(۲) نثر مسیح : نثر مصنوع یا سنی است که از مسیح برخوردار باشد و مسیح در لغت آواز کبوتر را گویند پس نثر آهنگ دار عبارات از نثر مسیح است.

۲- شعر مجازی (سیلابی) :- اشعار قدیم درسی و فارسی بطریق مجازی ساخته شده است و امروز اغلب کشور های اروپایی نیز این نوع شعر دارند و عبارت از جمله های است که فقط بجای آن یا یکدیگر تطبیق میکند و توجهی به آهنگ کلمات نمیشود. شاعر میتواند وزن شعر را بطوریکه میخواهد تغییر دهد.

۳- شعر عروضی :- اشعار عربی و فارسی درسی از آن قبیل است و عبارت از جملاتی است که در آن تقاضای مجازی بلند و کوتاه میشود و کلمات نیز با هم موزون میباشند.

عروض یا میزان کلام منظوم تابع اوزان موسیقی، و موسیقی تابع طبیعت و محیط است از این رو اشعار عروضی عموماً با دستگاه های موسیقی ایرانی و عربی تطبیق میکند.

این نوع شعر از حیث ظاهراً بهترین و کاملترین انواع شعر است. ازین که شاعر مجبور است از ابتدای سخن تا آخر از یک وزن و قافیه تبعیت کند گاهی در تنگنا واقع میشود و بهین جهت بعضی اوقات معنی فدای لفظ میگردد.

I - اصطلاحات شعری :

وزن ۱- سنجیدن اشعار است بر یکی از بحر عروض.

بحر عروض ۱- دستگاه های گوناگونی است که از روی علم موسیقی اولین بار توسط خلیل بن احمد عروض استخراج و تدوین گردید و هر کدام از آن دستگاه ها را بحر گویند. مانند :

بحر متقارب، بحر رمل، بحر هزج، بحر رجز، بحر کامل، بحر وافر، ...

خداوند	تو دانایی	به هر را زی	تو مردمان	ندگان را چا	ره می سازی
مفاعیلن	مفاعیلن	مفاعیلن	مفاعیلن	مفاعیلن	مفاعیلن
خداوند	تو دانایی	به هر را زی	تو مردمان	ندگان را چا	ره می سازی
مفاعیلن	مفاعیلن	مفاعیلن	مفاعیلن	مفاعیلن	مفاعیلن

قافیه : کلمات آخر اشعار را گویند که حرف اصلی آنها یکی باشد و بیش را که دارای قافیه است مقفی

نامند مانند :

تواند دل از وطن برکند

مرد را اگر بزند بند از بند

نه هدیه بیج مرد غیر تمند

خانه دوست در کف دشمن

کلمات قافیه دار در دو بیت بالا الفاظ زیرند (بند - برکند - غیر تمند). ولی خود قافیه عبارتند از (کند)، با احتساب حرف ردوی .

یاد آوری : حرف اصلی آخر کلمه را حرف ردوی گویند مانند (د) در قوافی بالا .

ردیف : اگر یک کلمه عیناً در آخر همه اشعار تکرار شود آن را ردیف گویند و کلمه پیش از آن را قافیه نامند

و اینگونه اشعار را ردیف خوانند. بودن ردیف در شعر لازم نیست بلکه آرایشی است که شاعر به میل و سلیقه خودی آورد مثلاً در ابیات زیر کلمه (من) ردیف و الفاظ قافیه دار (وطن - تن - سمن - چمن) میباشد.

مثال اول :

ای کشته به مهر تو عجمین جان و تن من

ای خطه (انغان) مهن، ای وطن من

ای باغ گل دلاله و سرو و سمن من

دور از تو گل دلاله و سرو و سمن نیست

بی ردی تو ای تازه شکفته چمن من

بس خار مصیبت که خلد دل ابر پای

مثال دوم :

در ابیات زیر کلمه (خدایا) ردیف و الفاظ قافیه دار (راست، زیباست، پیداست، آنجاست،

... میباشد .

چه نغزست چه خوب است چه زیباست خدایا

زهی عشق، زهی عشق که ما را است خدایا

چه پنهان و چه پنهان و چه پیداست خدایا

چه گرمیم، چه گرمیم ازین عشق چو خورشید

زهی کار، زهی بار که آنجاست خدایا

زهی شور، زهی شور که آنگیخته عالم

بیت : بیکوچترین و اصدق شعر را گویند که مرکب از دو مصراع که در حرکت و سکونها مساوی باشند مانند :

خداوند ادر توفیق بکشای نظمای راره تحقیق بنسای

یاد آوری : بیکه اول مصراع اول را صدر و بیکه آخر مصراع اول را عروض و بیکه اول مصراع دوم را ابتدا

و بیکه آخر مصراع دوم را عجز (ضرب) گویند مانند :

گوش کن بندای پس از بهر دنیا غم مخور گفتت چون در حسدنی کوتوانی در گوش

گوش (صدر) و مخور (عروض) گفتت (ابتدا) و گوش را (عجز یا ضرب) گویند و الفاظ که بین آنها واقع شده است (حشو) نامند.

مصراع : نصف هر بیت را مصراع یا نیم بیت گویند . مانند :

جهان را چه بد مهر و بد خو جهمانی

مطلع : بیت نخستین غزل و قصیده را مطلع گویند مانند غزل عارفانه از حافظ :

مرجای یک مشتاقان بد به پیغام دست تا کنم جان از سر رغبت ندای نام دست

مقطع : بیت آخر غزل و قصیده را مقطع نامند مانند مقطع همان غزل بالا :

حافظ اندر درد ادوی سوز دبی در مان بسا زان که در مانی ندر درد دبی آرام دست

حسن مطلع : اگر بیت مطلع دلنشین و خوش آید باشد در دشمنونده و خواننده تاثیر خوبی داشته باشد این

صفت را در اصطلاح بدیع حسن مطلع (حسن ابتدا) گویند مانند مطلع غزلی از حافظ :

یار بسی ساز که یارم پر سلامت باز آید و بر مانندم از چنگ ملاست

حسن مقطع : اگر بیت مقطع به لفظ فصیح و معنی لطیف ختم شود در دشمنونده و خواننده اثر مطلوب

گذارد . این صفت را در اصطلاح بدیع حسن مقطع (حسن ختام) گویند مانند مقطع غزل بالا از حافظ :

کو تکه کند بحث سوز زلف تما حفظ پیوسته شد این سلسله تا روز قیامت

تشبیب (غزل) : بمقدمه ای است در ادای قصیده که از عشق و عاشقی دو صف منظر طبیعت

و امثال آن ساخته آن راه شاعر به مناسبتی لطیف و بیان فصیح از آن مقدمه به اصل منظوم را قبیل مدح و زحم و تهنیت و تعزیت پدید آید. تشبیب قصیده را انسیب یا تغزل نیز گویند.

تخلص؛ کلمه تخلص دارای دو معنی است:

- ۱- نام شعری شاعر از قبیل سی، حافظ، شهریار، مفتون و امثال اینهاست.
- ۲- تخلص قصیده یعنی دارد شدن از مقدمه تشبیب و تغزل به تهنیت یا تعزیت یا مقصود دیگر است و این گریز از مطلب به مطلب دیگر را تخلص گویند.

حسن تخلص؛ آن است که شاعر با مهارت خاصی و با کلمات خوش آهنگ و دلکش از تشبیب قصیده به مقصود دیگر گریز زده باشد، بعضی با این صنعت را جزو صنایع بدیعی به شمار می آورند.

II- اقسام شعر فارسی و درسی:

رباعی؛ رباعی عبارت است از چهار مصراع (نیم بیت) که سه مصراع آن (مصراع اول و دوم و چهارم) بر یک قافیه و مصراع سوم بر قافیه جداگانه ای باشد. البته آوردن قافیه در مصراع سوم اختیاری است، بر وزن مخصوص (لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ) باشد.

گر از پی شهوت و بوی خواهی شد از من خبرت که مینوا خواهی شد
بسگر که کی و از کجا؟ آمد ای می دان که چه میکنی کجا خواهی شد

دویتی؛ مانند رباعی است ولی در وزن با آن تفاوتی دارد، وزنش مطابق با (مفاعیلن، مفاعیلن، مفاعیلن) است مانند:

دلی دارم خریدار محبت کز دگر کم است با زار محبت
لباسی باقم بر قامت دوست ز پود محنت و تار محبت

مشنوی؛ شعری است که هر بیت آن قافیه مستقل دارد یعنی دو مصراع هر بیت به یک قافیه است. حکایات مفصل در استانهایی را که با دیگر اقسام شعر به علت تنگی قافیه نمیشود گفت به وسیله مشنوی میتوان

آورد. قدیمترین مثنوی از مسعود مرغزی و بلاد کی است ولی حماسه فردوسی و مثنوی مولوی و بوستان سعدی
 و خمس نظامی و حدیقه سنائی از بهترین انواع مثنوی است. شماره ابیات مثنوی محدود نیست. در لغت
 به معنای دو، دو یا جوره هم آمده.

از کمال الدین وحشی بافقی

الهی

در آن سینه دلی و آن دل مهر سو	آبی سینه ای ده آتش افروز
دل فسرده غیر از آب و گل نیست	هر آن دل که سوزی نیست، دل نیست
زبانم کن یگفتن آتش آلود	دلم پر شعله گردان، سینه پر دود
دلی در وی درون در و بیرون	گرامت کن درونی در و پرود
کز آن، گرمی کند آتش که ایلی	به سوزی ده کلام را رد ایلی
زبانم را بیسانی آتشین ده	دل را داغ عشقی بر جسمین نه
چکد که آب از او، آبی نداد	سخن کز سوز دل تابانی ندارد
چراغی زو به غایت روشنی دو	دلی نسزد دارم تخت بی نور
فروزان کن چراغ مرده ام را	بده گهی دل فسرده ام را
ز لطف پرتوی دارم گدایی	ندارد راه فکرم روشنائی
کجا فکر و کجا کنجینه راز	اگر لطف تو نبود پر تو انداز
نهاده خازن تو صد دغینه	ز کج راز در هر کنج سینه
پشیزی کس نیابد ز آن مهر کج	دلی لطف تو گر نبود به صد رنج
نمی خواهم که نو میدم گذاری	چو در هر کنج صد کنجینه داری
مرا لطف تو می باید، دگر هیچ	براه این امید هیچ در هیچ

غزل :- غزل در لغت به معنی عشق بازی است و چون این نوع شعر بیشتر در وصف معشوق و مشتعل

برسخان عاشقانه است آن را غزل خوانده اند و ضمناً باید گفت غزل‌های و عارفانه نیز داریم.

اما غزل در اصطلاح چندبیت هم وزن و هم قافیه را گویند که قافیه آنها با قافیه مصراع اول بیت نخستین یکی باشد یعنی مطلع داشته باشد (هر دو مصراع بیت اول به یک قافیه باشد) تعداد بسیار با پنج تا چهارده بیت نوشته اند.

موضوع آن مربوط به مسائل نفسانی است از قبیل عشق، وصال، هجران، مکن است مضمون مضامین اخلاقی و دقایق حکمت و معرفت نیز باشد.

در نوع غزل از نظر معنی و مضمون به مرور زمان تحول بزرگی روی داد معانی عالی عرفانی و اخلاقی و حکمت وارد شعر فارسی گردید و اصطلاحاتی که از پی و معشوق و میخانه و پیرمی فروش و امثال آنها در غزلیات باقی گذاشت در بیان معانی عالیتری غیر از آنچه جاهلان تصور کرده اند به کار رفت. حافظ در این باره گوید:

چو بشنوی سخن اهل دل گوی که خطاست سخن شناس نی جان من خطایجاست

حسن تخلص در غزل به منزله جمله معترضه است که یکی دو بیت آخر غزل را به این امر اختصاص میدهد و بناؤ که

ستایش ممدوح غزل را به پایان می رسانند.

بکشای لب که قند فیه ادا نم آرزوست

بنمای رخ که باغ و گلستانم آرزوست

کان چهره شعشع تا بانم آرزوست

ای آفتاب حسن بگردن آ، دی ز ابر

آن گفتنت که بیش مرغی نام آرزوست

گفتی ز ناز: «بیش مرغیان مرا، برو»

آوارگی و کوه و بیابانم آرزوست

و الله که شهر بی تو مرا حبس میشود

شیر خدا در ستم دست نام آرزوست

زین همه هانست عناصر دلم گرفت

کز بود و دلم و دان نام آرزوست

دی شیخ با چراغ همی گشت گردشگر

گفت: «آن که یافت می نشود آرم آرزوست»

گفت: «یافت می نشود جسته ایم ما»

آن آشکار صنعت پنهام آرزوست

پنهان ز دیده ما و همه دیده ما از او است

(از دیوان شمس بلخی)

قصیده : قصیده در لغت قصه کرده شده معنایه هد در اصطلاح قصیده یا حکامه ایاتی است بر یکب وزن و قافیه و مانند غزل دارای مطلع است ، تعداد ابیاتش از پانزده بیت کمتر نیست . در این موضوع معین از قبیل مدح ، ذم ، تنبیه ، پند و اندرز ، تسلیخ عقاید زهدی ، مرثیه مسائل اجتماعی ، اخلاقی ، دینی یار وصف طبیعت ساخته میشود .

اگر قصیده با وصف طبیعت شروع شود آن مقدمه را تشبیب . اگر با غزل شروع شود آن مقدمه تغزل خوانند ، قصیده ای که مقدمه نداشته باشد محدود گفته میشود . بعضی تعداد ابیات قصیده کمتر از (۲۵) بیت قبول ندارند .

از اجداد القین انوری

تاشای باغ

دین حال که تو گشت زمین را در زمان با
 ناقص مه این شد روزانه هم آن را
 هم فاخته بجنا و فرد بسته زبان را
 آن روز که آوازه ننگند نخران را
 آری بدل خیم بگیزند ضمان را
 که خاک چمن آب بشد غنبر دیان را
 از عکس چرا رنگ دهد آب روان را
 تا خاک می عرضه دهد راز نهان را
 در سایه او روز کنون نام نشان را
 ناداده لبش بوسه سرا پای فسان را
 چون رستم نیشان نجم آورد دگان را
 بنگر که چه سود دست مرین بایه زبان را

باز این چه جوانی و جمالت همچان را
 مقدار شب از روز فرون بود بدل شد
 هم جمره بر آدر و فرد برده نفس را
 در باغ چمن ، ضامن گل گشت ز بلبل
 اکنون چمن باغ گرفتار تقاضاست
 آه بوسه سبزه مگر نایمند اخت
 گر خام بنسته است جبارنگ ریاحین
 خوش خوش ز نظر گشت نهان از دین
 همچون ثریب کند نام و نشان کم
 بادام دو مغز مست که از خجرا لاس
 زاده سپر برف ببرد از کیف کوه
 که میضه کافور زبان کرد و گهر سود

از غایت تزی که بود راست عجب نیت
 گر خاصیت ابرو دهد طبع و دُخان را
 گزینا تره ابر نشد پاک بریده
 چون هیچ عنان باز نچید سیلان را؟
 در آبر نه در دایگی طفل شکوفاست
 یا زان سوی ابر از چه کشاد دست دهان را؟
 و رلاله نورسته نه از فروخته شمعیت
 روشن ز چه دارد همه اطراف مکان را؟

نقل از بطله دل گنج سخن صفحه ۳۷۸

قطعه: شعری است بر یک وزن و قافیه ولی اغلب بدون مطلع و در مسائل اخلاقی و بند و اندرز و مضامین متقل ساخته میشود.

تعداد ابیاتش را از دو تا پانزده بیت نوشته اند. اگر مطلب واحدی از غزل یا قصیده جدا شود قطعه بدست می آید.

از فرخی یزدی

قسم بعزت و قدر و مقام آزادی
 که روح بخش جهان است نام آزادی
 پریش چشم جهان محترم بود آنکس
 که داشت از دل و جان احترام آزادی
 هزار بار بود به ز صبح استبداد
 برای دسته پابسته شام آزادی

از رودکی

ز مانده پندی آزاد و داد مرا
 ز مانده را چونکو بسگر نمی همه پند است
 به روز نیک کسان گفت غم نخور ز بها
 بسا که به روز تو آرزو مند است

(۱) فی، چیزی نیل مانند که میان خالی باشد. نیلمی که در شش پرانگده شده. هر چیزی که از میان آن آب بگذارد.

مستط به در لغت به معنی جوارب برشته کشیده شده دلی در اصطلاح آن است که چند مصراع بربیک وزن و قافیه ولی مصراع آخر با همان وزن اما با قافیه جداگانه گفته شود و باز بندی دیگر شروع شود مثلاً در ابتدا پنج مصراع بربیک وزن و قافیه بگویند و در آخر یک مصراع بیاورند که در وزن با مصراع های قبل یکی در قافیه مختلف باشد. هر مستط را به شماره مصراع های هر بند، مثلث، مربع، مخمس یا مستس خوانند. منوچهری، لامعی، قآنی، دجنجی بهترین مستط را دارند.

مستط خزانیه از منوچهری

سدس

در وصف خزان

خیزید دختر آریه که هنگام خزان است باد خنک از جانب خوارزم دزلن است

آن رنگ بر زبانین که بر آتش خردانست گویی به مثل پیرهن رنگ بر زبان است

دهقان به تعجب انگشت گزان است

کاند رچمن و باغ ز گل ماند و نه گلزار

طاووس بهاری ادبناں بکنند پرش بیریند و بکنی بفرگندند

خته بمیان باغ بزاریشن بسندند با او نشینند و گویند و نهندند

دین پرنگار نقش براد بار نمبندند

تا آواز سه بگذرد و آید آزار

شکیر نیننی که خسته بچه در دست کرده دورخان زرد، و بر و پرچین کرده است

دل غایبه فاست درخشن چون گل زرد است گویی که شب دوش می غایبه خورد است

بویش همه بوی سمن و مشک پیسه ده است

زنگش همه رنگ دورخ عاشق بیمار

بسنگر بترنج ای عجبی دار که چون است پستانی سحنت است دراز است و گونست
زرد است و پید است و پیدیش فزون است زردیش بردنست و پیدیش درونست

چون سیم درونست و چو دینار بردنست

آگنده بدان سیم درون لولوی شهوار

وان نار بگردا یکی حقه ساده بیجا ده همه رنگ بدان حقه بداده

لختی گهر سرخ دران حقه نهاده لختی سلب زرد بران روی قتاده

بز سرش یکی غالیه دانی بکشاده

واگنده در انغالیه دان سوش دینار

ستقط و بجزا در باره آزادی :

ای مرغ سحر، چوین شب تار بگذاشت ز سر سیاهکاری

وز نغمه روح بخش اسرار رفت از سر خفتگان خماری

بکشود گره ز زلف زرتا محبوبه انیس لگون عساری

یزدان به کمال شد پیدار و اهریمن زشت خو خاری

یا و آرزو شمع مرده یاد آرد

ای همسره تیه پور عمران

وان شاهد نغمه نرم عرفان

بگذاشت چو این سنین معدود

نمود چو و عد خویش مشهور

وز منج زر چوشد بکوان
 بر صبح شمیم عنبر و عود
 زان کوبه گناه قوم نادان
 رحمت روی ارض موعود
 بر بادیه جان سپرده یاد آر

متراد: شعری است که در آخر هر مصراع رباعی یا غزل قطعه داشته باشد آن جمله
 مستعجبی بسیارند که در وزن بدان احتیاجی نباشد ولی در معنی با مصراع ارتباطی داشته باشد مانند
 گر حاجت خود برشی به درگاه خدا
 حاجات ترا کند خداوند روا
 با صدق و صفا
 بی چون و چیدا
 ز نهار مبر حاجت خود در بر خلق
 کز خلق نیاید که موجد و عطا
 با جامه دلق
 بی شرک دریا

از سنا

لمع: شعری است که یک بیت یا یک مصراع آن فارسی و بیت و مصراع دیگر آن
 عربی یا بزرگان دیگری باشد مانند:

سَلِ الْمَصَانِعَ رَكْبَاتِيهِمْ فِي الْفُلُواتِ تو قدر آب چه دانی که در کنار فراتی

(سعدی)

وَقِنَارِنَا عَذَابَ النَّارِ

زینهار از قسین بد زینهار

(سعدی)

ترجمه بند: آن است که اشعار از چند قسمت مختلف تشکیل شده باشد همه در وزن یکی
 و در قوافی مختلف، یعنی چند بیت با یک وزن و قافیه بگویند، مانند غزل در پایان آن یک

بیت با قافیه جدا گانه بیادند که با ایات پیش در وزن متحد و در قافیه مخالف باشد و همین طور
 این عمل را چند بار تکرار کند. و آن بیت منفرد باید در فواصل عیناً تکرار شود. این نوع شعرا ترجیح
 بند و بیت فاصله را بند ترجیح یا بند گردان گویند. ترجیح بند هفت اصفهانی با این مطلع و بند ترجیح :

ای فدای تو بم دل بم جان	دی نشار رحمت بم این دم آن
دل فدای تو چون تویی دلبر	جان نشار تو چون تویی جانان
دل ز ماندن ز دست تو مشکل	جان نشان من به پای تو آسان
راه وصل تو راه پر آسیب	در دهمج تو در دبی در مان
بند گانم جان و دل بر کف	چشم بر حکم و گوش بر فرمان
گر دل صلح داری اینک دل	در سر جنگ داری اینک جان
دوش از سوختن و جذب عشق	هر طرف می شناسم حیران
آخر کار شوق دیدارم	سوی دیرمغان کشید غمان
چشم بد دور خلوتی دیدم	روشن از نور حق نه از نیران
هر طرف دیدم آتشی کان شب	دید در طور موسی عمران
پیری آنجابه آتش افزوی	بادب گو دیر مرغ بچگان
همه سیمین عذار و گل رخسار	همه شیرین زبان و تنگ دمان

.....
 که یکی هست و هیچ نیست جز او

وحده لا اله الا هو

از تو ای دوست نگویم پند	گو به تغیم بر بند بند از بند
الحق از زبان بود ز ما صد جان	وز دمان تو نسیم شکر خمند

ای پدر پند کم ده از عشقم	که نخواهد شد اهل این فرزند
من ره کوی عافیت دانم	چه کنم کافاده ام . من
پند آنان دهند خلق یکاش	که ز عشق تو میدهندم پند
در طلبی با بسبری ترسا	گفتم : ای ! دل بدام تو دند
ای که دارد دست از نارت	هر سر سوی من جدا پیوند
ره بوحدهت نیافتن تا کی	نگ تلیث بر یکی تا چند
نام حق یگانه چون شاید	که اب و این و روح قدس نهند

.....

که یکی هست و هیچ نیست جز او
وحده لا اله الا هو

ترکیب بند به ترکیب بند مثل تزیج بند است با این تفاوت که ابیات فواصل
با یکدیگر فرق دارند مانند : ترکیب بند معروف عنتم کاشانی با این مطلع و بند ترکیب :

باز این چه شورش است که خلق عالم است	باز این چه نوحه و چه عزای مات است
باز این چه رستخیز عظیم است که تین	بی نفع صور خاسته تا عرش عظم است
دین صبح تیره باز دمید از کجا کرد	کار جهان و خلق جهان جلوه دم است
گویا طلوع میکند از مغرب آفتاب	کا شوب در تمامی ذرات عالم است
گر خوانش قیامت دنیا بعد نیست	این رستخیز عام که ناشی محرم است
سرهای قدسیان همه برز انوی غم است	گویا عزای اشرف اولاد آدم است

خورشید آسمان و زمین نور شد قین
پرورده کنار رسول خدا حسین (رض)

در خاک و خون فتاده بمیدان کربلا
خون میگذشتت از سر ایوان کربلا
زان گل که گشت شکفته بهستان کربلا
خوش داشتند حرمت همان کربلا
خاتم ز قحط آب سیلیمان کربلا
فردا العطش زیبایان کربلا
کردند رویه خیمه سلطان کربلا

کشتی شکست خورده طوفان کربلا
گر چشم روزگار بر او فاش میگردد
نگرفت دست و هر گلابی بغیر اشک
از آب هم مضایقه کردند کوفیان
بودند دیو و دهمه سیراب میگردید
زان تشنگان سنوز به عمیق میرسد
آه از دمی که لشکر اعدا نکرد شرم

آدم فلک بر آتش غیرت پسند
کز خوف خصم در حرم افغان بلند

دین خرم که بلند ستون بی ستون شدی
سیل سیاه در روی زمین تیرگون شدی
یک شعله، برق خرم من گردون شدی
جان جهانیان همه از تن بردن شدی
عالم تمام غمره در بای خون شدی

کاش آزمان سر ادا کردون نگون شدی
کاش آزمان بر آسوی از کوه تابکوه
کاش آزمان راه جگر سوز آل میت
کاش آزمان که پیکر او شده دهن خاک
کاش آزمان که گشتی آل نبی شکست

آل نبی چو دستت نظلم بر آوردند
ارکان عرش ایه تنزل بر آوردند

ادل صلابه سلسله انبیاز زدند
زان ضربتی که بر سر شیر خدا زدند
افر دستند و بر حسن محبتی زدند
کنند از دیدنه در کربلا زدند

برخوان غم چو عالمیان را صلا زدند
نوبت به او لیا چو رسید آسمان تمید
بس آتشی ز اخگر الاس پاوی
پس آن سر ادا تی که ملک محرش نبود

از تیشه ستیزه در آن دشت کوفیان
 بس تخلص از گلشن آل عباس زدند
 پس ضربتی کزان بگر مصطفی دید
 بر خلق تشنه خلف مرتضی زدند
 آل حرم دریده گریبان کشاد موی
 فدایا بر در حرم کبیرا زدند

روح الایمن نهاد بر انوسه از حجاب

تاریک شد ز دیدن آن چشم آفتاب

.....

III سوانح شعرا:

بر ارتباط معنی موضوعات مربوط به شعر، لازم دیده میشود که از شعرا نیز ذکر می‌سپان آید.
 شرح سوانح شعرا از جمله موضوعات نثر، در نوع سخن بیباید و ما به این منظور سوانح چند شاعر و نویسنده را
 که اثراتشان در پرودگام نصاب تعلیمی درج است تشریح میکنیم.

سعدی

شیخ مشرف بن مصلح شیرازی یا مشرف الدین بن مصلح الدین - سعدی شیرازی در اوایل قرن
 هفتم هجری (اوایل قرن سیزدهم میلادی) میان خاندانی از عالمان دین در شیراز ولادت یافت و آدان
 جوانی به بغداد رفت و آنجا در مدرسه نظامیه، که بزرگترین مرکز علمی بود تحصیل علوم ادبی و دینی نمود
 گاهشت و سپس عراق و شام و حجاز سفر کرد و در اواسط قرن هفتم هجری در عهد حکومت اباک سلفری -
 ابوبکر بن سعد بن زنگی (۶۲۳ - ۶۵۸ هجری = ۱۲۲۶ - ۱۲۵۹ میلادی) شیراز بازگشت و منظومه
 حکمی بوستان را در سال ۶۵۵ هجری (= ۱۲۵۷ میلادی) بوی تقدیم کرد و سال بعد (۶۶۰ هجری

= ۱۲۵۸ م، گلستان برادرمواظف در حکم بنشتر مزین اسبخته باقطعات اشعار دل انگیز بنام شاهزاده سعد بن ابوبکر در آورد و بوی تقدیم نمود و از آن پس قسمت عمده عمر خود را در شیراز و در خانقاه خود زیسته و به سال (۶۹۱) هجری = (۱۲۹۱ م) یا (۶۹۴ هجری = ۱۲۹۴ میلادی) درگذشته و در جهان خانقاه مدفون است.

سعدی با فردوسی و حافظ یکی از سه شاعر بسیار بزرگ و بلا منازع فارسیست، در سخن او غزل عاشقانانه، آخیزین حد لطافت و زیبایی را دارد که کرده و لطیف ترین معانی در ساده ترین فصیح ترین و کاملترین الفاظ است. در حکمت و موعظه و ایراد حکم و امثال از هر شاعر پارسی گوی موفقی تر است و نثرش زین و آراسته و شیرین و جذاب او در گلستان بهترین نمونه نثرهای فصیح فارسی است. وی به سبب تقدم در نثر و نظم از قرن هفتم به بعد همواره مورد تقلید پیروی شاعران و نویسندگان فارسی گوی ایران و خارج از ایران بوده است.

آثار مشهور دیگرش غیر از گلستان مجالس پنجگانه، نصیحت الملوك، رساله عقل و عشق، تقریرات ثلاثه است؛ و اشعارش به قصاید و مرثیاتی و ترجیعات و چند مجموعه غزل و مقطعات و جز آن تقسیم میشود.

کلیات سعدی بارها در ایران و سایر کشورها طبع شده.

در باره احوال و آثار او رجوع شود به سعدی نامه، طبع وزارت فرهنگ، تهران، ۱۳۱۶ شمسی. تاریخ مفصل ایران از استیلاي مغول تا اعلان مشروطیت، مرحوم عباس اقبال آشتیانی، ج ۱، تهران، ۱۳۱۲، ص ۵۲۹.

۵۴۴

تاریخ ادبیات ایران، آقای دکتر رضا زاده شفق، تهران، ۱۳۱۱ (ص ۱۶۳-۱۷۶) نمونه‌ی کلام:

همردی

که در آینه نش زیک گو برون
در عضو بارانمانند سوار
نشاید که نامت نهند آدمی

بنی آدم اعضای یک پیکرند
چو عضوی به درد آورد روزگار
نوکز محنت دیگران بی غمی

جامی

د. نورالدین عبدالرحمن بن احمد جامی،

جامی مشهورترین شاعر آخر عهد تیموری است که باید او را بزرگترین شاعر آن عهد دگوبنده بنام بعد از حافظ شمرود. ولادتش به سال ۸۱۷ هجری (= ۱۴۱۴ میلادی) در خرچرد جام (خراسان) اتفاق افتاد. تحصیلش در هرات و سمرقند در علوم ادبی و دینی و عرفان با سیر و سلوک در مراحل تصوف صورت گرفت تا بمرتبه ارشاد رسید و در سلک رؤسای طریقه نقشبندی درآمد و بعد از وفات سعدالدین کاشغری خلافت نقشبندیان بدو تعلق گرفت. جامی از سلاطین عهد خود مخصوصاً به سلطان حسین بایقرا قرب یافته بود و ضمناً با سلاطین بزرگ دیگر عهد خود نیز ارتباط داشت. وفاتش به سال ۸۹۸ هجری (= ۱۴۹۲ میلادی) اتفاق افتاد.

جامی شاعر و عارف و ادیب و محقق بزرگ عهد خود و صاحب نظم و نثر و کتب فارسی و تازی متعدد است. از آثار معروف مشهور او باید کتاب نغمات الانس و لولای اشعة المعات در بهارستان را در اینجا ذکر کنیم. نغمات الانس که به سال ۸۸۳ هجری (= ۱۴۷۸ میلادی) تألیف شده در شرح حال مشایخ صوفیه و حامی اطلاعات ذی قیمت در این باب است.

از آثار منظوم او نخست هفت اورنگ یا سبعة است. شامل هفت مثنوی، سلسله الذهب، سلمان و ابسال، تحفة الاحرار، سجت الابرار، یوسف ذلیخا، یلی و مجنون، خردنامه اسکندری، دیگر دیوان قصائد و ترجیعات و غزلهای وراثی و ترکیب بند و ترانه هایست و قطعات است که جامی آنرا به سه قسمت کرده و فاتحه الشباب و واسطه العقد و خاتمت الحیات نام نهاده است.

در اشعار جامی انکار صوفیانه و داستانها و حکمت و اندرز و تصورات غزلی و غنایی همه بوفور دیده میشود. وی در مثنوی های خود روش نظامی را تقلید میکرد و در غزل از سعدی و حافظ پیروی نمود و در قصیده

تابع سبک شاعران قصیده گوی عراق بود. با اینحال نباید او را از ابتکار مضامین تازه و قدرت بیان و لطف معانی در اشعارش بی بهره دانست. و با آنکه بر تبه استادان بزرگ پیش از خود کمتر میرسد لیکن از آن حیثیت که خاتم شعرای بزرگ فارسی زبان است دارای اهمیت و مقام خاصیت.

در باره احوالش رجوع شود به: جامی، آقای علی اصغر حکمت، تهران، ۱۳۲۰، - از سعدی تا جامی در ترجمه از جلد ۳ تاریخ ادبیات برون، ص ۵۲۲ - ۵۹۷ - تاریخ ادبیات ایران، داکتر رضازاده شفق -

ص - ۳۴۳ - ۳۵۲ .

نمونه کلام:

سنت دونان

باخن راه درخارا بریدن
بپلک دیده آتش پاره چین
ز مشرق جانب مغرب دیدن
ز بارمنت دونان کشیدن

بدنمان رخسند در پولاد کردن
فرد زفتن به آتش ان نگونسار
بفسق سر نهادن صد شتر بار
بسی بر جامی آسانتر نماید

ایرج

(جلال المالك ایرج میرزا پسر صدر الشعر اعلام حسین میرزا)

ایرج میرزا از نوادگان فتحعلیشاه قاجار بود. ولادتش بسال ۱۲۹۱ هجری (= ۱۸۷۴ میلادی) در کس
سال ۱۳۴۳ هجری (= ۱۹۲۴ میلادی) اتفاق افتاد. وی در پارسی، تازی و زبان فرانسوی مهارت
داشت و روسی و ترکی نیز می‌دانست و خط را خوب می‌نوشت. تحصیلش در مدرسه دارالفنون تبریز صورت
گرفت و در ۱۹ سالگی هنگام ولیعهدی مظفرالدین شاه که سلطنتش از ۱۳۱۴ تا ۱۳۲۴ هجری (= ۱۸۹۶ -
۱۹۰۶ میلادی) بوده است. لقب صدر الشعرا یافت لیکن بزودی از شاعری در بار کنده گرفت
و خدمات دولتی مختلفی پرداخت که از میان آنها خدمت در وزارت معارف (فرهنگ) از همه پر ارزشتر بود.
شعر ایرج بسادگی و اشتغال بر مفردات و تعبیرات عامیانه شهروراست. اطلاع او از ادبیات
علی‌مختلف تأثری که از محیط تغیر و انقلابی عهد خود پذیرفته بود، او را وادار کرد تا درش قدیم را که در آن نیند
بود را کند و خود شیوه خاصی آورد. دین شیوه افکار نو و مضامینیکه که گاه از ادبیات خارجی اقتباس شد و گاه
تراویده اندیشه اشاعر است، نیز مسائل مختلف اجتماعی و هنرها دشوخی های نیشدار و ریشخند، و تمبلیاتیکه
شاعر از غالب آنها نتایج اجتماعی را استوعقت زان بسیار ساده و گاه نزدیک بزبان مخاطب بیان
شده است. برای اطلاع از احوالش رجوع شود به مقدمه دیوان ایرج میرزا چاپ کتابخانه منظری.

نمونه کلام: گویند مرا چو زاد مادر
پستان بدین گرفتن آموخت
شهباز بر گهواره من
بیدار نشستی و گفتن آموخت
دستم گرفت پایا برد
تا شیوه راه رفتن آموخت
یک حرف دو حرف بزبانم
الفاظ نهاد و گفتن آموخت
بخت نهاد بر لب من
بر غنچه گل شکفتن آموخت
پس مستی من ز مستی دوست
تا همدم دوست درش دوست

عطار

شیخ فریدالدین ابو حامد محمد بن ابوبکر ابراهیم عطار لاکدکنی، نیشاپوری شاعر و نویسنده و عارف نامی در قرن ششم و آغاز قرن هفتم هجری است. وی در اوایل حال بداردگری و شاید پزشکی اشتغال داشت در همان حال صاحب سرمایه و افری از ادب و شعر و فرهنگ نیز بود و در تاریخ که روشن نیست بر اثر انقلابی که در احوال او پدید آمد محتاج عسرفانی رودی آورد و گوید در سلک مریدان شیخ مجدالدین بغدادی و منسوب به بغداد که خوارزم، شاگرد شیخ نجم الدین کبری مسلک شد و سفرهای طولانی در زیارت مشایخ بزرگ عهد خویش رسید. عطار رودی پر کار و فعال بود و چه هنگام اشتغال بکار داردگری و چه در دوره اعتزال و گوشه گیری، که گویا در اواخر عمر دست داده بود، نظم مثنوی های بسیار و دیوان مفصل خود و تالیف کتاب پر ارزش تذکرة الاولیاء اشتغال داشت. تذکرة الاولیاء شامل سرگذشت نود و شش تن از اولیاء و مشایخ صوفیه با ذکر مقامات و مناقب و نکات اخلاق و فصیح و مواعظ و سخنان حکمت آمیز آنانست. شیوه نگارش این کتاب ساده و دل انگیز و در مقدمه احوال مشایخ عاده همراه با شیوه ترموزون و مقفی (= سجع) است.

تالیف این کتاب باید در اواخر قرن ششم و اوایل قرن هفتم هجری صورت گرفته باشد. وفات عطار در سنین مختلف نوشته اند و اگر وی در قتل عام نیشاپور سال ۶۱۷ کشته نشده باشد باید از میان تواریخ دیگر سال ۶۲۸ را که در غالب ماخذ برای سال شهادت او تعیین و تکرار شده پذیرفت.

عطار دارای دیوان قصائد، غزلیها، ترانه ها و مثنوی بود و آثار او عبارتند از: اسرارنامه، آبی نامه، معیبت نامه، وصیت نامه منطلق الطیر و بابل نامه، شترنامه، تخارنامه، خمرنامه، مظهر العجایب، لسان الغیب، مفتاح الفروج، بسیرنامه. مثنوی منطلق الطیر و داستان سیمرغ با تشریح بهفت ادوی صعب (طلب، عشق، فقر، استغناء، توحید، حیرت، فقر و فنا) از دل انگیزترین مثنوی ها با طرح و ایراد مسائل عرفانی میباشد.

نمونه کلام - گورکن :

یافت مرد گورکن عمری دراز
سالی گفتش که چیزی گوی باز

چون تو عسری گور کندی و می خاک
 چه عجایب دیده ای دزیر خاک
 گفت این دیدم عجایب حسب حال
 کاین سگ نفسم همی مفتاد سال
 گور کردن دید یک ساعت نبرد
 یک دم فرمان یک طاعت نبرد!

امام محمد غزالی (ح)

ابو حامد محمد بن محمد غزالی طوسی در سال (۴۵۰ هـ) (= ۱۰۵۸ میلادی در طاهران طوس ولادت یافت. پدرش همیشه بافندگی داشت و لقب غزالی از همین پیشه پدر است. ابو حامد محمد در ادراش احمد بعد از فوت پدر در تعهد و نگاه داشت احمد بن محمد (در ادکانی) از علمای زمان بودند و از او مقدمات علوم دینی و ادبی را فرا گرفتند. محمد غزالی بعد از چندی به نیشاپور در خدمت امام الحرمین ابوالمعالی جوینی فقیه و متکلم بزرگ رفت و به تحصیل پرداخت تا به حدی استادی رسید و بعد از فوت استاد خود به اشاره نظام الملک طوسی در سال (۴۸۴ هـ) منصب تدریس را در نظامیه بغداد بدو محول کردند.

در سال (۴۸۸ هـ) در ۳۹ سالگی تحول در احوال روحانی غزالی پدید آمد، برادر خود احمد غزالی ابا نشین خود را تدریس کرد و به اندیشه سیر ملوک از بغداد به جانب حجاز بیرون رفت (تاریخ ۱۰) سال در بلاد شام، و جزیره بیت المقدس و حجاز بسر برد تا در سال ۴۹۸ هجری بطوس بازگشت و یکسال بعد برای تدریس در نظامیه نیشاپور بدان شهر رفت پس از مدتی اندک بطوس بازگشت و در خانقاه و مدرسه بی که نزدیک خانه خود داشت بارشاد و تعلیم مشغول بود و دیگر دعوتها و درخواستهای مبرم سلاطین و رجال را برای شرکت در امور دنیوی نپذیرفت. بالاخره در سال ۵۰۵ هجری (= ۱۱۱۱ میلادی) در آگاه خود درگذشت.

تالیفات او در مسائل دینی و کلامی و اندیشه های فلسفی خاص اوست و در این مقصود ذکر آثار پارسی اوست که از آن میان مخصوصاً کیمیای سعادت و نصیحت الملوک و مجموعه مکاتیب و مشهور به «فضائل الانام من رسال حجة الاسلام» مشهور است. کیمیای سعادت یک کتاب اخلاق است که مبانی

انکار در آن بر شریعت و طریقت نهاده شده است. اما نصیحه الملوک اغزالی را در اخلاق و تربیت
ملوک و فرما را و ایام بنا بر درخواست سلطان سنجر نوشته است.

سنائی

(ابوالمجد مجدد بن آدم)

سنائی غزنوی شاعر بلند رتبه درسی و معارف مشهور و از استادان مسلم زبان فارسی است. ولادتش در

اداسط قرن پنجم هجری (ع) و اداسط قرن یازدهم میلادی، در غزنین اتفاق افتاد. در آغاز جوانی شاعر درباری
و مداح سعید بن ابراهیم غزنوی (۴۹۲ - ۵۰۸) هجری و مهراشاه بن سعید (۵۱۱ - ۵۵۲) هجری بود ولی
بعد از سفر خراسان اقامت چند ساله در آن دیار و ملاقات با مشایخ تصوف در او تغییری ایجاد شده و کارش
بر همدانزد و او تا بل در حقایق عرفانی کشید و بسره و در تصانیف معروف خود در زهد و وعظ و عرفان و
ایجاد منظومهای مشهور حدیقه الحقیقه و طریق التحقیق و سیر العباد و هزار نام بلخ و اشغال آنها توفیق یافت نخستین با
قصاید و منظومهای خاصی را بحث. در مسائل حکمی و عرفانی اختصاص داد.

وفات او سال ۵۴۵ هجری (۱۱۵۰ میلادی)، اتفاق افتاد و مقبره اش در غزنین زیر آتکنا خاصه
عام است. اثر سنائی در تغییر سبک شعر فارسی و ایجاد نوع و تجدید در آن مسکست، او در آغاز کار، روش
شاعران دوره اول غزنوی خاصه عنصری و فرخی تقلید میکرد ولی در دوره دوم که دوره تغییر حال و تکامل
معنوی ادست، آثار او پر است از معارف و حقایق عرفانی و حکمی و اندیشه های دینی که در تصانیف از آور دن کلمات
و عبارات عربی و اشارات مختلف از احادیث و آیات و قصص و تمثیلات استدلالات عقلی استنتاج از
آنها برای اثبات مقاصد خود، و اصطلاحات و فرعی از علوم مختلف زمان استفاده نمود. این شیوه خاص اشعار
او را ممتاز و تقلید از آن برای شاعران بسیار توانا نام شکل ساخته است.

نمونه‌ی کلام - حاصل شراب ؛

او لش شره و آخر آب شدن	چمست حاصل سوی شراب شدن
هر چه او داد جز غم و دردی نه	در دل از سودا و سردوری نه
او بتو دیوی و ددے داده	تو بدو دین و بخردے داده
او تو آن خورد که هستی تست	تو از تو آن خوری که هستی تست

فرخی

(ابوالحسن علی بن جلولوغ)

فرخی شاعر بزرگ افغان در آغاز قرن پنجم هجری (دوایل قرن یازدهم میلادی) است. وی غزل‌گوی لطیف طبع و قصیده‌سرایی مداحیست که بسادگی زبان و لطافت طبع مشهور است و افکار غنایی و بیان احساسات لطیف شاعرانه که غالباً مبتنی بر صنایع لفظی و معنوی بدیعی است در غزلها و تغزلهای او بهترین زبانی دیده میشود. زبان ساده و شیرین فرخی در شعر همواره موهب و نظر و توجه شعر او ادبای آن زمان بوده است. این زبان ساده و قدرتی که شاعر در وصف و لطفی که در بیان داشته او سرآمد شاعرانی ساخته است که در سخن سهل و متمتع خود مشهور شده اند.

شهرت وی در شاعری هنگامی آغاز شد که از دادگاه خود سیستان بچغانیان خدمت امیر ابوالمظفر رسید و بعد از چندی بدرگاه سلطان محمود غزنوی روی نهاد و مدتی که محمود و پسرش مسعود بود. وفاتش در سال ۴۲۹ هجری (= ۱۰۳۷) میلادی اتفاق افتاد.

نمونه کلام - سکویی ؛

برنگو کاری هرگز نگند خلق زین	دل مردم بسکویی بتوان برد از راه
تا بداند از نیک و سرد از قرآن	مردمان را خرد و عقل بدان داد خدا

نیک و بد هر دو توان که دو لیکن مخنیست
 نیک دشوار توان کردن و بد سخت آسان
 تو، بسی سنج نمی برتن تا هر چه کنی
 همه نیکو بود، احسنست وزه ای نیکو دان!

خواجه عبداللہ انصاری (رح)

شیخ الاسلام خواجه ابوالسعیل عبداللہ بن محمد انصاری ہروی معروف بہ عبداللہ انصاری پیر
 ہرات از اولاد اہل انصاری بود کہ در زمان خلافت عثمان یا احنف بن قیس ہرات رفت پدران وی ہمہ در ہرات
 بودہ اند. او غروب جمعہ (۲) شعبان ۳۷۶ ہجری در قہند ز ہرات متولد شدہ و از کودکی جودت ذہن
 بسیار بروزیداد، چنانچہ در کتب، شعر عربی بدیدہ میگفت و از نوادہ عصر خود بود در آن زمان کسی ایار ای
 برابری یا وی نبود و بیش ادعہ ہزار شعر عربی در حفظ داشت و در حدیث و کلام و فقہ بزرگترین مرد زمان
 خود بود و در قوہ بیان نیز نادرہ زمان بشمار میرفت چنانکہ در مواضع او ہوارہ عدہ کثیری حاضر بودند و از ارکان ہند
 حنبلی بشمار است و در ضمن یابل بہ تصوف بود، بیشتر اوقات خود را در ہرات گذرانندہ و در ضمن سفر ہ
 کردہ است. عاقبت بسن ۱۰۵ سالگی در سال ۴۸۱ ہجری در ہرات رحلت کرد و نزار او امروز زیارتگاہ
 است.

عبداللہ انصاری یکی از بزرگان ادبیات و تصوف اسلام و سخن سدا ی افغانستان است و در زبان ہری
 و عربی و زبان ہری قدیم تسلط بسیار داشتہ و بیش از شصت ہزار شعر عربی سرودہ است. کہ اینک
 از میان رفتہ و چند کتاب ہ عربی بسیار فصیح از او ماندہ، یکی منازل السائرین در عرفان و سلوک، انوار الحقین،
 رحل الرسول، رسالہ اربعین، در زبان ہروی قدیم شرح و حوالہ عرفای مقدم بر خود را در نمبر در ضمن
 مجلس و عطا گفتہ است مریدان وی نوشتہ دہنام طبقات الصوفیہ جمع کردہ اند و آنرا عبدالرحمن جامی شاعر و

عارف معروف قرن نهم بزبان درسی ترجمه کرده و احوال عرفای بعد از او را بیان افزوده و با اسم نفحات الانس معروف است. در زبان فارسی رسایل بسیار به نثر بسیار فصیح و سجع و ترجیع تألیف کرده که معروفترین آنها مناجات نامه دیگر رساله واردات، کنز السالکین، الهی نامه، دل و جان، قلندر نامه، محبت نامه، هفت حصار، تفسیر فارسی، نصاب خطاب به نظام الملک، مقامات یا مقولات، گنجنامه و در اسناد برخی از آکفابادی تردید است. عبدالقادر دمدادی کتابی در مناقب دی بنام المارح والممدوح، بزبان تازی نوشته است. از اشعار درسی او بعضی غزلیات و مقطعات و رباعیات بدست است. که خود در رسایل خویش ثبت کرده است.

نمونه کلام:

ای ز سر راه تو هرگز کسی آگاه نی

دی بجز غم سالک راه تو را همراه نی

ای صفات تو بجز پاکی و جز پاکیز نی

دی تری هیچ آفریده همسر و همتا نی

هر که شاه نشا ترده پیش حکمت بنده تر

حکم تو مقهور سلطان و وزیر و شاه نی

هر که اندر راه تو آهی برآرد در دو کون

شاه که در گریه او رفته رت یک گانی

راحت عشاق تو جز بای هم نیست

مونس مشتاق تو جز قاف قال الله نی

بعد از معلومات راجع به سخن، انواع و کار برد آن که شرح تاریخ، تراجم احوال، تذکره و طبقات علماء، شعرا و نویسندگان نیز در جمله موضوعات مورد بحث آن میباشد و ما صرف سوانح چند تن از شعرا و نویسندگان را با ذکر چند ناخذ بطور نمونه به این ارتباط معرفی کردیم اینک راجع به نگارشش تاس میگیریم:

فصل پنجم

نگارش

کلمه نگارش مفهوم نویسنده را میسرساند. ولی باید توجه شد که نویسنده کی سه قسمت مهم دارد:

۱- تنقیط و علامه گذاری.

۲- اطلاع و قوانین اطلاعی.

۳- انشا.

از آنجا که علامه گذاری علاوه از تحریر در قرائت و تقریر نیز تاثیر مستقیم دارد پس در اول این فصل بشرح آن بنام «نشانه های مهم و موارد کاربرد آنها»، پرداخته، بعد به ترتیب اطلاع و انشا را مورد بحث قرار میدیم. I تنقیط و علامه گذاری، استعمال و موارد کاربرد آنها:

نشانه های مهم عبارت اند از:

۱- نقطه (.)؛ قطع کامل رشته سخن که نشانه پایان یک جمله خبری یا امری و یا چند جمله ای است. در نوشتن با نقطه [=] نشان داده میشود. به عبارت دیگر پس از پایان یک جمله یا چند جمله ای هم پیوسته در خط می شود مانند:

موج درگیرهای خونین مردم مصر با نظامیان، قاهره دسه شهر دیگر را فرا گرفت.

بعد از حرف یابی که نشانه ویژه و مختصر نام دست نیز گذاشته میشود. مانند: فرنگ معین، تالیف م. معین (م. م.) نشانه اختصاری محمد است. سال ۶۵۵ ه. ق. (= هجری قمری)،

۲- نشانه پرسش (؟)؛ این نشانه در پایان جمله های پرشی گذاشته میشود. مانند: در باره این کتاب، چه نظر داری؟

پرش غیر مستقیم، این نشانه را نمی خواهد. مانند: از ادب پرس که در باره این کتاب، چه نظر داری.
 ۳- نشانه عاطفه (،) (= تعجب)؛ در پایان هر کلمه یا جمله ای می آید که بیانگر یکی از حالت های عاطفی و درونی انسان باشد، از جمله شگفتی، تحیر، تحسین، تفسر، استهزا، دعا، نفرین، ترس، مهر، خشم و...

«مولوی»	و، چه بی رنگ بی نشان که منم!	نمونه ۱؛
«حافظ»	کاروان رفت تو در خواب و بیابان در پیش!	
«حافظ»	مان مشو نسید! چون واقف نه ای از سر غیب.	
	شعبه حافظ همه بیت الغزل معرفت است	
«حافظ»	آفرین بر نفس دلکش و لطف سخنش!	
«حافظ»	ای مدعی! برو که مرا با تو کار نیست.	

این نشانه، علاوه بر کار بردش در پایان کلمه یا جمله های عاطفی پس از صوت، منادا (= شبه جمله ها) و جمله های بی فعل نیز می آید. مانند مورد اخیر از حافظ.

۴- شارحه یا دو نقطه (:): نشانه نقل قول غیر مستقیم، شرح و بیان و توضیح مطلبی یا تعریف چیزی یا آوردن مثالی است.

- نمونه ۱؛
- * فردوسی میگوید: میازار موری که دانه کش است.
 - * سخن فوق را توضیح میدهم:
 - * به این نمونه توجه کن:

* دو چیز طیره عقل است: دم فرد بستن به وقت گفتن و گفتن به وقت خاموشی (سعدی)

* ... سه طرز مختلف تولید عناصر جدید را شمارش سپس شرح دبررسی میکنیم، اول، سرعت بخشیدن به دذرات ابتدائی، توسط حوزه الکترومغناطیس. دوم افزایش حرکت حصار تی هسته اتمهای موجود در یک گاز و سه انجام، آخرین راه یعنی دخول نیوترون در هسته اتم.

* فرضیه نسبیت عمومی، عبارت است از: تئوری رابطه ماده و نیروی جاذبه که عالم را انباشته است.

* پلاسمای مخلوطی از اتم های یونیزه و الکترون آزاد و اتم های سالم حتی مولکول های سالم است.

توضیح: نمونه های (۱) و (۲) برای نقل غیر مستقیم، نمونه (۳) برای نمایش مثال و مانند، نمونه (۴)

و (۵) برای شمارش یا بیان علت انگیزه ها و شرح و تفسیر نمونه (۶) و (۷) برای تعریف یک چیز آهسته

است.

۵- نقطه درنگ (؛) یا نشانه درنگ کوتاه؛ - این نشانه را بین دو کلمه یا دو جز جمله قرار میدهند.

برای رعایت وقفه یا مکثی که از یک مکث معمولی کمتر یا کوتاهتر است، مثلاً، اگر مکث معمولی یک ثانیه باشد،

این نیم ثانیه است. این نشانه، صرفاً برای درک و مفهوم شدن توضیحی است که پس از یک کلمه یا قسمتی از جمله،

در پی آن می آید. مانند: عاشقان؛ دارند قال و عارفان؛ دارند حال.

هر مرغ به دستانی؛ در گلشن شاه آید بلبل؛ به نواخوانی؛ حافظ؛ به غزل گوینی.

«حافظ»

توضیح: چون تشخیص موارد کاربرد نقطه درنگ از درنگ (= ویرگول) تقریباً دشوار است.

بهتر است در نوشتن انشاء فقط از ویرگول استفاده کنید.

۶- درنگ یا نشانه مکث (،)؛ بعضی کاربرد های آن به شرح زیر است:

۱- برای مکث در قسمت های مختلف جمله.

۲- بین کلمه ایی که یک وظیفه در جمله دارند .

۳- بعد از جمله با عبارات و کلمه های معترضه :

۴- به جای داد و عطف «و» اگر بیش از یکبار باشد .

۵- میان دو جزو یک جمله مرکب و به جای نقطه بین جمله های که از نظر مفهوم به هم پیوستگی دارند .

نمونه ها: او در سال گذشته پدرش را از دست داد .

اگر دشنام فریایی و گرفتارین ، دعا گویم . «حافظ»

اگر در ننگشایی ، زره بام بر آیم . «مولوی»

هر چند کار مودم ، از وی نبود سودم . «حافظ»

۷- گیومه (= « ») : در این موارد بکار می رود :

(۱) نقل قول مستقیم ، در این صورت ، همه گفته های سخن گوینده دیگر ، عیناً در آن می آید .

نمونه ها:

نگفتمت: «مرد آنجا که آشنات منم درین سرب فنا، چشمه حیات منم» «مولوی»

گفتم: «غم تو دارم» گفتا: «غمت سوزد» «حافظ»

(۲) اسم یا هر کلمه تازه ای که بخواهیم بشنونده یا خواننده معرفی کنیم در گیومه قرار می دهیم . مانند:

... و غیبت بزرگ «شمس» پس از ۶۴۵ هـ . ق . / ۱۲۴۷ م . (= میلادی) ، روی می دهد که

دیگر از وی ، هیچگونه خبری در دست نیست .

«جلال الدین مولانا» ، هر دو بار در غیبت شمس ، سوگوار میگردد . «افلاکی» تصویر نسبتاً کاملی از

رفقا مولانا ، در نخستین دوره سوگواری او ، بدست می دهد: «روز پنجشنبه» بیست و یکم ماه شوال

۶۳۰ هـ . ق . / ۱۳۴۵ م غیبت نمود ، قرب ماهی ، طلب او کردند ، اثری پیدا

نشد که او چه شد ؟

۱۹... بعد از آنکه چهل روز تمام بگذشت، حضرت خداوندگار (= مولوی)، از

غایت سوز درون، وجهت تسکین جناب...

«چلی، حسام الدین» را تعیب یاران کرده، «سلام بار به طلب مولانا، شمس الدین، سفر شام در پیش گرفت و...»

«مولوی»، مایوس از جستجوهای بهیوده خویش... به خود نهبیب میزند که،

دست بکشا، دامن خود را بگیر
مهم این ریش، جز این ریش نیست

«مولانا»، بیچگاه شمس را فراموش نمیکند...

توضیح: سخنی را که با تصرف نقل کرده ایم یا معنی و مفهوم و صورت آن را دست کاری کرده ایم و یا در هنگام معرفی برای بار دوم، داخل گیمه نمی گذاریم.

۸- خط تیره یا فاصله (-): این نشانه را معمولاً دو طرف جمله، عبارت و یا کلمه معترضه

یا توضیح دهنده میگذارند. مانند:

«دی پیری فروش - که یادش بخیر باد»

گفتا، شراب نوش و غم دل بهر زیاد

(۱) بحسب فرضیه نسبت عمومی - فرضیه البرت انشتین - نوری که از ستاره ای دور دست

می آید، هنگام عبور از کنار خورشید ۱/۷۵ ثانیه از مسیر اصلی منحرف میشود.

(۲) ابتدا ای جمله های مکاتبه ای. مانند:

یکی نریتی (= آرایشگری)، را گفت که: «تارهای موی سپید از می سنم بر چین، مزین نظری

کرد، موی سپید بسیار دید، ریش برید یکبار و به دست او داد، گفت که: «تو بگنیزین که من

کار دارم. «شمس تبریزی»

۹- پرانتز یا قوسین (): نشانه ای است که جمله، عبارت یا کلمه تعبیر یا معنی کننده

یا توضیح دهنده بخش پیش از خود را در برگیرد. مانند:

* در زبان عاطفی شعر نو، واژه های شب (سمبل خفقان و ستم حاکم بر جامعه)، روز (سمبل دوستی و...)، سپیده (سمبل آزادی و ریایی و...)، آمده است.

* حافظ (خواجده شمس الدین محمد)، و نیما؛ و شیخ (علی اسفندیاری)، از شاعران بزرگی هستند که توجهی ژرف به انسان و جامعه دارند.

* ابن سینا (۳۷۰-۴۳۸ ه. ق. ۱۰۰۰)، دانشمند و فیلسوف برجسته افغانی که...

* هم گل (که نباید با هم گل، اشتباهش کنیم) یکی از طبیعت شناسان بزرگ سده نوزدهم است.

۱- سه نقطه (۰۰۰)؛ نشانه بریدن و گسستن سخن است. این نشانه ممکن است در آغاز، وسط و پایان جمله بیاید. سه نقطه در موارد زیر بکار میرود:

۱- برای رعایت اختصار، هنگامیکه بودن یا نبودن سخنی بی تفاوت است. مانند: نمونه های نقطه

چین پیش.

۲- برای سانسور یا چند کلمه زشت و غیر مصلحتانه.

۳- برای نشان دادن لکننت زبان یا کندی در سخن و بیان. مانند: من... حا... لم... خیه...

لی...

۴- در معنی واژه های مانند: «غیره»، «دالخ»، استعمال میشود. نمونه: کتابهای درسی - کتابهای جغرافیا

فزیک، شیمی، ریاضی و... - با مقتضیات عصر ما سازگار هستند.

یاد آوری؛ هرگاه «سه نقطه»، در پایان جمله واقع شود، نشانه پایانی جمله پیش از آن می آید. مانند:

بزودی، بیدادگری از میان برخواهد خاست، علم را بهنمای جامعه های انسانی خواهد شد، هنر با زندگی

خواهد آیمخت، ...

معمولاً، حذف یک یا چند مصراع یا بیت از شعر و یک یا چند سطر از نثر را با تعدادی نقطه، نمایش میدهند.

مانند: ای آنگه غمگنی دمنز او ادی

دنه رنهان سرشک همی بادی

.....
.....
هموار کرد، خواهی گیتی را؟

گیتی است، کی پذیرد همواری

در مورد نثر میتوان، میتوان بر جای چند نقطه، فقط همان سه نقطه راه کار برد. مانند:

«این همه دیدیم و بر تقویم اسما، تعلیق کردم... و زمانه بزبان فصیح آواز میداد ولیکن کسی نمی شنود.»

۱۱- افزونه (= []) :

۱- برای نمایش نشانه (دو تیره) چیزی. مانند: [] ، [] .

۲- برای مشخص کردن واژه یا واژه های که بر نوشته یا عنوان کتابی می افزایند، آن واژه یا واژه ها را بین دو قلاب قرار میدهند.

نمونه: بهیچ نوی نوشته است، «روز سه شنبه امیر [سعود غزنوی] بدان قصر آمد که برابرید داشت.»

۳- اگر در ضمن مطلبی که بین دو گان قرار دارد، توضیح یا نکته معترضه ای لازم شود، آن توضیح یا نکته معترضه را بوسیله علامت قلاب مشخص میکنند.

نمونه: هر گل (که نباید به گل [فیلسوف ژرف اندیش المانی] اشتباهش کنیم) یکی از طبیعت شناسان بزرگ سده نوزدهم است.

۱۲- بزرگ نما (= زیرین خط —) :

برای برجسته نمودن برخی از کلمات یا عنوان های دست نوشته یا نوشته های ماشینی زیر آن کلمه یا یا عنوانها خطی مستقیم یا موجدار می کشند. خط مستقیم، در مورد مطلب های بسیار مهم، و خط موجدار،

در مورد مطلب های کم اهمیت تر، به کاری رود.

نمونه، کتاب گلستان شایه کاری ادبی است.

آن که ما را می زاید می پرورد والدین و آنکه در ارتباط ایشان به ما شخصیت می بخشد جامعه است.

۱۳- پاراگراف (= بند،)

هر بخش سخن که از چند جمله بهم پیوسته، تشکیل میشود، یک بند یا پاراگراف را می سازد. البته باید توجه داشت که نویسنده با تالیف و یک جا آوردن جمله ای که دارای ارتباط و پیوستگی فعلی و معنی بیشتری هستند و بر روی هم مطلب و مفهوم نسبتاً کامل و جداگانه ای را در بر دارند، پاراگراف را می سازند. در نوشتن هر پاراگراف تازه از سرسطر و یا فاصله یک سانتی متر بیشتر از سایر سطرها، نسبت به حاشیه، شروع میشود. تمام بند های یک نوشته، زیر عنوان یا موضوع آن که در وسط صفحه و معمولاً بالای کاغذ با خطی درشت تر از متن، نوشته میشود، قرار میگیرد.

گاهی نوشته ای عنوان های فرعی هم دارد که در کنار یا وسط صفحه می آید.

۱۴- خط مورب (/) : این نشانه در موارد زیر بکار میرود :

(۱) برای جدا کردن تاریخهای بجز شمس یا قمری و میلادی از هم، در صورتیکه در پی هم بیایند.

مانند: امروز، جمعه، اول ماه جدی ۱۳۷۱ / ۲ شعبان ۱۴۱۴ / ۵ جنوری ۱۹۹۳، هنگام طلوع آفتاب، ساعت ... میباشد.

(۲) برای جدا کردن روز، ماه و سال از هم در صورتیکه با عدد و در پی هم بیایند. مانند :

۲۲ / ۱۱ / ۵۷ یا ...

۱۵- نشانه همسانی (= ایضاً) « یا » :

این نشانه به جای کلمه های تکراری در سطر های متوالی قرار میگیرد. مانند :

دانا دلان حق شناس، نعمت را باشکر گزای پایداری سازند.

« منت فراوان ارج می نهند .
« ناسپاسی تلف میکنند .

۱۶- عدد کوچک (*) ۴ :

برای توجه دادن به توضیحات پانویس . در این صورت عدد کوچک روی آخرین حرف کلمه آخر جمله

مقن گذاشته میشود . مانند

بوی نقره ای نور

زبانم ودیعه خشی است که از سخنون می وزد .

زلف تو خلاصه شبهای من است .

سمت خورشیدی می نشینم که

دل به عنیمت های توری سپارد .

→
صغیر کاغذ

این ستاره که آویخته از زنجش زخم ،

فرصت ثانیه عشق است

که می نشیند بر دقایق دل یأس خضوع .

برخیزم

و به آداب شب ،

دست بردست گره کنم بر سینه در خدمت صبح .

که از زلف یار

بوی نقرای نوری آید . *

* این شعر برگرفته از مجموعه شعر چاپ نشده بوسه در

حوالی آتش ، سروده محمد رضا آریان فردم ، بابل ، است .

→
پایه

برای جدا کردن دو بند (پاراگراف) یک نشانه شعر که هر کدام موضوع خاص دارند. مانند:

لهی! لهی! بخود نگرم گویم از من زار ترکیست؟ گهی به تو نگرم

گویم از من بزرگوار ترکیست؟

گاهی که طینت خود افتد نظرم
چون از صفت خوشتن اندر گزدم
گویم که من از هر چه به عالم بترم
از عرشش همی به خوشتن درنگرم

* * *

همه آتشیان سوزد و آتش دوستی جان، به آتش جانسوز
شکیبایی نتوان.

گر بسوزد گو بسوزد ورنواز دگو نواز

عاشق آن به کوسیان آب و آتش در بود

II) اطلاع قوانین ایلایی؛

الف) تعریف اطلاع: - اطلاع مصدر عربی است که در لغت پرکردن، مطلبی را تقریر کردن که دیگری بنویسد معنای میدهد و در اصطلاح طریقه نوشتن کلمات و درست نوشتن را اطلاع میگویند اما در ساحه تعلیم و تربیه، مطلبی را که معلم بگوید و شاگرد بنویسد اطلاع نامند.

اطلاع بخش تعلیم و تربیه، مطبوعات، فرینگ و ادبیات ارزشی خاص دارد که بدون مراعات آن آموزش، انتشار و انکشاف صحیح و مطلوب در ساحات مذکور میسر نخواهد شد.

پس لازم است باین ارزشمندی که دارد قوانین ایلایی را از حروف، به حساب اساس کار اطلاع آغاز کنیم چون کلمات از حروف ساخته میشوند و به ترتیب به جملات، عبارات و متون توسعه

انکشاف پیدا میکند.

ب) حرف :- هر یک از حروف بجا، هر یک از واحد های الفبا، که کلمات از آن ترکیب میشود و هر یک از اجزای کلمه، حرف بوده که حروف و احرف جمع آن میباشد و در اصطلاح دستور زبان کلمه که نه اسم باشد و نه فعل و قبل از ترکیب با کلمه دیگر معنای مستقل از آن مفهوم نشود مانند: از-یا-بر-تا، ... و نیز به معنای کلمه و سخن، گپ، حرف زدن؛ سخن گفتن، گفتگو که در آن نیز آمده است که بر این ارتباط در قسمت دستور زبان نیز معلومات داده میشود.

فعلاً در این جدول، حروف الفبا، انواع و بعضی خصوصیات آن با به قسم چارت طرح و تشریح شده است:

ا	ب	پ	ت	ث	ج	چ	ح
خ	د	ذ	ر	ز	ژ	س	ش
ص	ض	ط	ظ	ع	غ	ف	ق
ک	گ	ل	م	ن	و	ه	ء
ی							

حروف خاص دری :

مبارت انداز، پ، چ، ژ، گ، که مجموعاً «چپگژ» گفته شده و در چارت به داخل چهار ضلعی

نشان داده شده اند .

حروف خاص عربی :

عبارت اند از : (ش ، ح ، ص ، ض ، ط ، ظ ، ع ، ق) که در چارت حروف داخل بیضوی نشان داده شده اند .

حرف (ش) در کلمات و الفاظ دری سابق مروج بوده مانند : کیومرث ، و حرف (ق) در کلمات و الفاظ ترکی از سابق مروج میباشد مانند : قاعمه ، . . . که همین خاطر در بیضوی های نقطوی نشان داده شده اند .

حروف علت :

گرچه در زبان دری (ا ، و ، ی) بجهت مصوت های با صد او حرکی قبول شده اند و مانند :
(ی ، ا ، و ، ه ، ا ، ی ، ا ، و ، ی) در کلمات و حروف و وظیفه حرکت را هم اجرا میکنند ولی در زبان عربی کلماتی که حروف اصلی شان حروف علت (ا ، و ، ی) باشد بنام ناقص یاد شده و اگر حروف اصلی شان از این سه حرف نباشند بنام سالم یاد میگرددند .

در چارت این سه حرف داخل مثلث نشان داده شده اند .

ناگفته نماند که حروف باقی مانده مشترک میباشد . (در زبان های دری ، پشتو ، عربی ، اردو ، . . .)

حروف ابجد و حساب جمل :

حروف الفبا (ابجد) دارای خصوصیت عددی نیز بوده که برای هر کدام آن قیمت معین ، وضع کرده اند و به آن حروف جمل هم میگویند که عبارت اند از :

ابجد - هوز - حطی - کلبن - سعفص - قرشت - ثخذ - ضغ

این ترتیب حروف از الفبای مردم فنیقه اقتباس شده و قیمت های آن را قرار ذیل است :

از « الف ابجد تا طاء حطی » نمایند « یک تانه » .

۱- تا زبان به هر یک صورت مشتکاه ابجد معنای خاص ندارند ؛ ابجد آغاز کرد - هوز - دیوست - حطی ؛ واقف شد - کلبن ؛ سخن گوشت سعفص ؛ از او آموخت ؛ قرشت ؛ تربیت کرد - ثخذ ؛ نگاه داشت - ضغ ؛ نام کرد .

از «یا حطی تا صا و سعفس» نایند ده تا نود.
 از «قاف» قرشت تا «غین» ضنغ - نایند ده تا هزار*
حروف شمسی و قمری:

از جمله ۲۸ حرف، نیمی حروف شمسی است:

ذ، ث، د، ذ، ر، ز، س، ش، ص، ض، ط، ظ، ل، ن، و نیمی دیگری آن حروف قمری است:
 ا، ب، ج، ح، خ، ع، غ، ف، ق، ک، م، و، ه، ی، و قتی (ال) تعریف بر سر کلمه ای
 در آید دو حالت دیده میشود:

۱- هرگاه کلمه ای با حروف شمسی شروع شود (ل) تلفظ نمیشود و حرف اول کلمه را با تشدید بخوانند مانند:

الثوره، الشمس. تلفظ: - الثوره، الشمس

۲- هرگاه کلمه ای با حروف قمری شروع شود، حرف اول کلمه مشدّدی شود حرف (ل) را نیز بخوانند مانند:

الحجر، البطن. تلفظ: - الحجر، البطن.

یاد آوری! غالباً (ل) تعریف در اول کلمات عربی در استعمال فارسی زبانان حذف میشود مانند:

المتوکل، المعتمم که متوکل و معتمم خوانده میشود.

ج) تنوین: (نون) ساکنی است که در آخر بعضی از واژه های عربی به لفظ درمی آید ولی نوشته

نمی شود. در جای آن دو زیر (ـِ) تنوین نصب و دو زیر (ـٍ) تنوین جر و دو پیش (ـُ) تنوین رفع

گذارند. مانند: زیداً، زید، زیدٌ.

در تنوین کلمات مفتوح علاوه بر تکرار حرکت ماقبل (الفی) نیز در آخر کلمه اضافه میشود. تنوین نصب

* حساب ابجد فوق به حساب ابجد صغیر معروف است در حساب ابجد که بجای عدد یک از عدد ده آغاز و آخرین حرف نایند عدد ده براری باشد.

در خواندن صدای (ن) میدهد و باین علامت نوشته میشود مانند اجباراً - اتفاقاً و در چند مورد زیر
فرق میکند.

۱- هرگاه آخر کلمه (تا) زاید داشته باشد، بدون الف مینویسند. مانند: حقیقة، نتیجة، نسبة، عمالة
علت نیادون الف بعد از تاء زاید در تنوین نصب، دوری از تاء و حرف زاید است.

۲- هرگاه آخر کلمه به تاء اصلی ختم شده باشد یعنی حرف تاء جزو ریشه کلمه باشد با الف نوشته میشود مانند:
موقتاً، اثباتاً، وقتاً. در موقتاً و اثباتاً که ریشه آنها به ترتیب وقت و ثبت میباشد حرف (ت) جز
و اصلی کلمه است.

۳- هرگاه آخر کلمه به (ء) همزه مخموم باشد بصورت همزه مینویسند و تنوین نصب ادوی همزه فرار
میدهند. مانند: جزء، استثناء

تنوین رفع را باین نشانه (ئ) مینویسند و با صدای (ن) میخوانند. در تنوین رفع و جر فقط
تکرار حرکت اکتفا میکنند مانند - مسندٌ الیه - عملی .

یاد آوری :

۱- تنوین مخصوص کلمه های عربی است و به کار بردن آن در واژه های فارسی و غیر عربی درست
نیست مانند - جاناً، تلکرافاً.

۲- در زبان ادبیات فارسی به جای استعمال کلمات تنوین داریکی از حروف اضافه را بر سر کلمه می
آورند مانند: ظاهراً = به ظاهر - عملاً = به عمد، یا (ظاهری، عمدی).

۳- اسامی بروز فعل تنوین می پذیرند مانند اکثر، انور

د) فرق همزه و الف و نوشتن همزه :

همزه قبول حرکت میکند مانند الضار، اعتراف در همه جای کلمه قرار میگیرد ولی الف قبول حرکت
نمیکند و در اول کلمه واقع نمیشود مانند: زاهد، عطا کلماتیکه همزه وسط و آخر دارند عربی میباشند

مانند سُون، نشأ.

همزه در ابتدا و وسط و انتهای کلمه قرار میگیرد که نوشتن بر یک از آنها قواعدی دارد که در ذیل شرح

میدیم:

(I) همزه در اول کلمات: همزه اول کلمات بصورت الف نوشته میشود مانند اندر، افتخار:

(II) همزه در وسط کلمات: همزه در وسط کلمات دارای چند حالت است:

الف) - اگر همزه در وسط کلمات عربی، ساکن یا مفتوح باشد تابع حرکت حرف ماقبل خودی شود:

۱- اگر حرف ماقبل همزه، مفتوح باشد بصورت (أ) الف درمی آید مانند تأسف، تألیف

۲- اگر حرف ماقبل همزه، مضموم باشد بصورت (و) درمی آید مانند مؤمن - مؤلف

۳- اگر حرف ماقبل همزه مکسور باشد بصورت (ئ) درمی آید مانند برئ - رئه (ریه).

ب) - اگر حرف ماقبل همزه مفتوح ساکن باشد سه صورت پیش می آید:

۱- اگر آن حرف ساکن (ا، یا و) از حروف عله باشد، همزه را بصورت (ء) مینویسند مانند:

قراة (قرائت) - مروءت (مروقت).

۲- اگر آن حرف ساکن (ی) از حروف عله باشد همزه را بصورت (ئ) می نویسند مانند: هیئت.

۳- اگر حرف ساکن غیر از حرف عله باشد بصورت (أ) مینویسند. مانند: مسأله.

ج) - اگر همزه وسط کلمه مضموم باشد بدون در نظر گرفتن حرکت حرف ماقبل بصورت (و) مینویسند

مانند: سُؤل - رُؤوف - سُوون - سوؤال (همزه وسط ماقبل مضموم)

د) - اگر همزه وسط کلمه مکسور باشد یا بعد از الف واقع شود بدون در نظر گرفتن حرکت

حرف ماقبل بصورت (ئ) مینویسند مانند خائِن - مرئى - قائل - رئیس.

(III) همزه در آخر کلمات: همزه در آخر کلمه دارای دو حرکت است:

۱- همزه ماقبل ساکن آخر کلمات بصورت همزه می نویسند مانند: جزء - اباؤ - سوؤ - شیء بطی

۲- همزه ماقبل متحرک آخر کلمات تابع حرکت حرف ماقبل خود میباشد. اگر حرف ماقبل مفتوح باشد بصورت (ا) می نویسند مانند: منشأ.

اگر حرف ماقبل مضموم باشد بصورت (و) مینویسند مانند: لؤلؤ.
اگر حرف ماقبل مکسور باشد بصورت (ء) مینویسند مانند: قاری.
یاد آوری:

۱- همزه آخر کلمات در اتصال به (تا تا نیت) را در صورت صحیح و ساکن بودن حرف ماقبل آن، بصورت الف می نویسند مانند جرأت.

۲- کلمه های مسئله - جرأت - قرائت - هیئت - مسؤل - رؤوس رؤوس - مؤونت - سؤال در بعضی از کتابها بصورت مسئله - جرئت - قرائت - هیأت - سؤل - رؤوس - رؤوس - مؤنت - سؤال نوشته میشوند. حق اینست که این کلمات بصورت صحیح و درست نوشته شوند.

۳- اگر همزه و الف در اول و وسط کلمه جمع شوند بصورت زیر نوشته میشوند (آ). مانند آسمان - آثم (گناه کار) - آذن - جمع منذره (محل اذان) کلماتی مثل زکوة - حیوة - صلوة را بهتر است بصورت زکات، حیات، صلوات نوشته کنیم.
ه: تشدید: کلمه های مشد در اصل دارای دو حرف بمجنس میباشند که دنبال هم دیگر واقع میشوند اولی ساکن دومی متحرک است که آنها را بصورت یک حرف نوشته بالای آن نشانه (ه) میگذارند. مانند: اره - اژه - معلم - معلم.

یاد آوری:

۱- حرف تشدید در معمولاً در وسط یا آخر کلمه قرار میگیرد. در زبان و ادبیات فارسی تشدید آخر کلمه غالباً حذف میشود. مانند: شرقی - موسوی (کلمه منسوب در زبان عربی (ریای) مشد است)

۲- اسمهایی که دو حرفی هستند در زبان فارسی بدون تشدید میخوانند. فقط در موقع اضافه شدن به اسم دیگر تشدید میگیرند. مانند:

حرف را باید به حق گفت. حتی او را ادا کردم.
 برای تشخیص کلمات مشدد در واژه های عربی باید به این وزنها توجه کنیم. وزن فَعَال (شغال را می رساند)،
 مانند: عَطَّار - قَنَاد - قَصَاب - بَقَّال - بَجَّار.

در جمعهای مکسر وزن (فُعَّال)، مانند بَجَّار وزن فَعَّال و فُعَّال (صیغه مبالغه)، مانند:
 مکار - علامه.

مصدر جعلی عربی (بیت)، النسائیت - محبوبیت - معرفیت - اسم فاعل و مفعول از باب تفعیل -
 مذیل - مصنف.

حرف ماقبل آخر مصدر و اسم فاعل و مفعول از باب تَفَعُّل شده است. مانند: تَعَلَّمَ - متعلم - متکبر.
 و: - مطابقت موصوف و صفت: - در زبان عربی صفت بانوع (بذکر و مؤنث) و عدد
 در افراد و جمع، با موصوف خود مطابقت میکند مانند: مناسبات محفیه [صفت و موصوف مؤنث
 است]، علمای عظام (صفت به پیروی از موصوف جمع آورده شده است).

امروزه در زبان فارسی این شیوه متروک شده و بهتر است مطابق قواعد زبان فارسی (که صفت همیشه
 مفرد است) عمل نمود و چنین نوشتن مناسبات محفی - علمای بزرگ.

ز: نوشتن بعضی کلمات:

کلمه (عمر و، و عمر): کلمه عمر و را بایک واو اضافه مینویسیم که با عمر اشتباه نشود.
 همزه (ابن): کلمه (ابن)، اگر میان دو اسم خاص که از اولی بدل باشد قرار گیرد، همزه اش
 میافتد. مانند: محمد بن زکریا - علی بن احمد، حسن بن علی.

الف ممدوده: اسمهایی که حرف آخر آنها همزه و حرف قبل از آن الف باشد آنرا الف ممدود

خوانند (۱۱).

مانند: فضا - صحرا - قضا؛

یادآوری:

- ۱- در زبان فارسی همزه آخر آنها حذف میشوند مانند: فضا - صحرا - قضا .
- ۲- میدانیم که کلمه های مختم به الف موقعیکه مضاف یا موصوف واقع شوند به جای کسره (ی)،

میگیرند. مانند:

اجرای قانون - علمای بزرگ .

الف مقصوره (مقصود) :- الفی که بعد از آن همزه ای نباشد، بدین ترتیب نوشته میشود.
- اگر الف مقصوره حرف سوم کلمه و از (واو) قلب شود بصورت الف نوشته میشود.
مانند عصا که در اصل عصب بوده است .

- اگر از (یا) قلب شود بصورت (یا) نوشته میشود مانند: فتی - فتی

- اگر الف از حمزه قلب شود بصورت (ا) مینویسند مانند: مجزا که اصل آن (جزا) میباشد .

- اگر حرف ما قبل الف (یا) باشد بصورت خودش مینویسند مانند: دنیا - مزایا - سجایا .

- اگر اسم خاص باشد بصورت (ی) مینویسند. مانند: مصطفی - مرتضی .

یادآوری :- ۱- اسمهای خاص مانند: مصطفی، مرتضی و عیسی - موقع اضافه شدن به کلمه دیگر بهتر است

در فارسی چنین نوشته شوند. مانند: مصطفای حسین - عیسیای مریم - مرتضای مهدی .

۲- اسمهای مقصوره که در عربی بصورت (ی) نوشته میشود در فارسی بهتر است با الف

نوشته شوند مانند:

مولا - بتلا - فتوا [به جزه اسامی خاص]

ة :- (ة) آخر بعضی کلمات عربی در فارسی بصورت (ت) نوشته میشود. مانند طبیعه،

طبیعت نعمة، نعمت عاقبة، عاقبت
و در بعضی موارد دیگر بصورت (ه)، های غیر ملفوظی در می آید. قاعده = قاعده، جمله = جمله
ضابطه = ضابطه.

رال، تعریف: - مخصوص زبان عربی است و آوردن آن بر سر کلمات فارسی درست نیست. مانند:

حسب الفریایش. بلکه حسب فرمایش درست است.
(مسائل - مایل): - بعضی کلمات که همزه جزو اصلی و ریشه کلمه است باید آن کلمات را
با همزه نوشت. مانند: مسائل.

اما اگر همزه جزو اصلی کلمه نباشد نباید با همزه نوشت. مانند: مایل - عواید.

کلمه جبرائیل: - نامهای عبری مانند: عزرائیل، میکائیل و غیره را باید با همزه نوشت.
(همزه آخر کلمات): - همزه آخر اسمهای عربی و همچنین همزه اسمهای جمع عربی در زبان فارسی
بتر است حذف شوند مانند: انشا - اطا - ادبا - فضلا.

کلمه (داود): - کلمه های مانند: داود - طاووس را باید با دو (واو) نوشت
زیرا در این گونه کلمه (داو) دارای صدای مدود است. اگر این کلمات را با یک (واو) بنویسیم
اشتباه است.

«کلمه های ایتالیا - اتاق - ارسطو»: - واژه های غیر فارسی را آنجا که با (طا) هم میتوان
نوشت بایست (ت) بنویسیم مانند: ایتالیا - اتاق، اتریش - تپانچه (فارسی است).
اما اسمهای خاص افراد با همان اظلالی که معمول است می نویسند. مانند: ارسطو - سقراط -
افلاطون . . .

«اسمعیل - اسماعیل» :- اسمهای مانند اسمعیل، اسحق را بهتر است بصورت اسماعیل و اسحاق نوشته کرد.

ح : سنجیدن کلمات عربی :

برای پیدا کردن ریشه کلمات، واژه های عربی را با سه حرف دف - ع - ل، می سنجدند مثلاً
برای پیدا کردن ریشه دو کلمه (حاضر و معلم) چنین می نویسیم :
حاضر = ح، ا، ض، ر ، ح = ف (فاد الفعل)
ذاعل = ف، ا، ع، ل ، ض = ع (عین الفعل)
ر = ل (لام الفعل)

یاد آوری : حرف (ا) زیاد است .

ریشه کلمه حاضر - حضر میباشد و از این راه مشتقات آن زیاد میگیرند و به خاطر می سپارند و در جای خود به کار میبرند .

مانند : حضور، محضور، محضر، مستحضر، احضار، حضار، احتضار، استحضار -
بهین ترتیب کلمه معلم کار میشود .

ط : های غیر ملفوظی (بیان حرکت) :- در آخر کلمه در آمده تلفظ نمی شود مانند : جامه، نامه، خامه
تشنه، گرسنه، سرمه، ...

در فارسی یادری باستان ک تلفظ می شده است)

های غیر ملفوظی در جمع با دان، و اتصال به (دی)، مصدری به (ک) تبدیل میشود . مانند :
خسته - خستگان - زنده - زندگان - در مانده - در ماندگان - در ماندگی - زنده - زندگی .
های غیر ملفوظی در جمع با (ها)، باید از علامت جمع جدا نوشته شود مانند : نامه ها - خیمه ها -
خنده ها - ...

های غیر ملفوظی در جمع با (ات) به (ج) تبدیل میشود. این نوع جمع برخلاف فاعده دستور زبان درمی است.

مانند: کارخانه - کارخانجات - دسته - دستجات -

های غیر ملفوظی هرگاه به (ی) ضمیر درمی، وحدت درمی، نکره متصل شود پیش از (ی) همزه‌ای بصورت الف می افزایند. مانند: نوشته‌ای؟ خانه‌ای خریدم.

اگر کسی که محنوم به های غیر ملفوظی است حالت مضاف داشته باشد. بالای (ه) بیایي قرار میدهند.

مانند: نامه‌ علی - خانه او .

باید یاد آور شد که این شکل (ع) در ترکیبهای خانه‌ علی، نامه‌ او - همزه نمی باشد. بلکه کوتاه شده ی حرف درمی، است که به مرور زمان در اثر اشتباه کاتبان به این شکل در آمده است و آن را میتوان بصورت (ی) نوشت مانند: جامه‌ی بهرام، جامه‌ی شما، یاد آوری:

۱- های غیر ملفوظ در موقع اتصال به (ی) نسبت: پیش از (ی) همزه‌ای بشکل الف می افزایند مانند:

آباده‌ای - میانه‌ای - مراغه‌ای. (کلمات خانگی - خیمگی از این قاعده مستثنی هستند.)

۲- هرگاه (که) و (چه) و (و) و (ن) قبل از است بیاید (ه) غیر ملفوظ حذف شده و الف تبدیل به (ی) میشود. مانند: کیست - چیست - نیست.

۳- در اتصال به ضمایر مفرد متصل (م - ت - ش) همزه‌ای بشکل (الف) می افزایند مانند: خانه‌ ام - نامه‌ ات - همسایه‌ اش.

۴- در اتصال به (کاف تصغیر) به (گ) بدل میشود. مانند: شانه - شاکمک.

۵- هرگاه کلمه ای به (الف) و (و) و (ه) میان حرکت ختم شده باشد موقع اضافه (یابی) بعد از آن اضافه میگردد.

مانند: کوههای افغانستان - تشنه‌ی یادگیری - موی سیاه.
ی: - کلماتیکه در املاهای درسی و فارسی متصل یا منفصل نوشته میشوند:

در الفبای درسی هفت حرف:

۱- د - ذ - ر - ز - ژ - و از حروف منفصل هستند. یعنی نمی‌توانند به حروف مابعد خود پیوسته شوند. حال باین مقدمه به مواردی که باید واژه‌های درسی یا فارسی را پیوسته یا گسته نوشت بپردازیم.

۱- کلمه‌های مرکب پیوند پذیر باید پیوسته نوشته شوند. مانند: صاحبخانه - صاحب‌دل. مگر در مواردی که مخالف رسم الخط بوده و خواندنش مشکل باشد. مانند لاک‌پشت - گلاب‌پاش - دانش‌آموز - ...

۲- در کلمه‌های مرکب که جز سوم و چهارم آنها مصوت (آ) شروع میشود بهتر است مد (ه) از روی الف حذف شود مانند:

پیشابنگ - پیشامد - هماهنگ - ...

۳- هرگاه (ی) قبل از کلمه‌ای آید که با مصوت شروع شده است باید جدا نوشته شود مانند: بی‌ادب، در غیر این صورت غالباً پیوسته نوشته می‌شود. مانند: بی‌نوا - بیکار - ...

۴- پیوند هاییکه پیوند پذیر پیوسته نوشته میشوند مانند: دانشور - دانشمند - نگارنده -

گلستان - سبکسار - گرمسیر - عروسک - سرخک - گنابکار - دستکش -

گلپایگان - پنجگانه - دانشگاه - دانشکده - سنگر - گلگون - خشمگین -

سنگلاخ - ژرفنا - ...

۵- اعداد دو و سه را هنگام اتصال به پسوند (ام) بهتر است بدون تشدید نوشت.

مانند: دوم، سوم، ...
۶- نشانه صفات تفضیل و عالی (تر، و درتین) بهتر است متصل نوشته شود. مانند:
فاضلتر - عالتر - بهتر مگر در مواردیکه مخالف رسم الخط درمی باشد و خواندنش مشکل شود مانند
متصلب تر - ...

۷- علامتهای جمع فارسی (ها، ها)، (ان) بهتر است به کلمه پیوسته شود. در صورتیکه
آخرین حرف کلمه پیوند پذیر باشد. مانند: کتابها - درختان - راهها - دانشمندان - ...

۸- کلمه ابل، پیشوند است باید چنین نوشت، پلهوس و بلعجب (برزیادی دلالت دارد).
۹- کلمه (چه) قبل از درای، مفعولی جدا نوشته می شود. مانند: چه را دیدی؟ ولی
با درای، حرف اضافه متصل نوشته شده تشکیل یک حرف را میدهد. مانند: چرا گفتی؟
۱۰- با تاکید: با تاکید در اول افعال باید پیوسته نوشته شود مانند: برفت - بگفت - برو.
۱۱- (نون نفی - نون نهی): در اول افعال متصل نوشته میشود مانند: نرفت - نگفت -
نرو - نگو.

یاد آوری: ۱- اگر نون ربط یا عطف باشد باید جدا نوشته شود مانند: به همانی دعوت شدیم، نه
اورفت نه من ...

۲- نون نفی هرگاه منوجه جمله باشد باید جدا نوشته شود مانند:
اسرار ازل را نه تو دانی و نه من، وین حرف معانه تو خوانی و نه من (نسبت خیام)

۱۲- میم نهی در اول افعال پیوسته نوشته میشود مگر: مرو - مگو ...

۱۳- با حرف اضافه: با حرف اضافه در اول اسم بهتر است جدا نوشته شود مانند: حسین،

- به بازار - ...

مگر در موارد خاصی مانند: بصورت - بسرعت (قید است)

۱۴- کلمه (می) و (دهی) که نشانه فعلهای ماضی استمراری و مضارع اخباری و گاهی علامت فعل امر است بهتر است جدا نوشته شود مانند: می رفتم - می روم - می گوش - می رنتم - می روم.

۱۵- میشوند (می) و (پیش) اگر بر اول اسم یا فعل بیاید متصل نوشته میشود. مانند: همگام - پیشگام - پیشرو.

۱۶- حرف نشانه مفعولی (را) باید جدا نوشته شود مانند: علی کتاب را خرید.

مراد از این قاعده مستثنی است.

کُ: - داو معدوله: (داو) است که بعد از حرف (خ) و بعد از آن یکی از حروف (د، ر، ز، س، ش، ن، و، ه، ی) نوشته میشوند ولی خوانده نمیشوند مانند: خواب، خواهرش - خواهر - خویش - خواستن.

این (داو) در زبانهای فارسی و دری باستان تلفظ مخصوص داشته که امروزه جز در بعضی از دلمات و ولایات باقی مانده است.

مانند خواهر = خواهر تلفظ میشده است. (خواهر = خواهر).

چون در موقع تلفظ از ضمیه به فتحه عدول میگردد. بدین جهت آن را (داو) معدوله نامیدند.

ل: - گذار دن - گزاردن:

کلمه گذار دن اگر به معنی نهادن و قرار دادن باشد با دزال، نوشته میشود. مانند: خراجگذار پایه گذار - سرمایه گذار - ...

و اگر به معنی به جا آوردن و اد کردن باشد باید با دز، نوشت. مانند: سپاسگزار - نازگزار - خدمتگزار -

س - ش : دو حرف (س و ش) ، اول و وسط کلمه هرگاه پیش از دوازده حرف زیر واقع شود بهتر است به دندان نوشت : [ج، ح، خ، ز، ژ، س، اش، ه، م، دی] در آخر کلمه مانند کاشی، سبیل، سحر، سخا، سرد، سزا، شست، شهر، شماره، ...
م :- همزه افعال درمی :

در موقع پیوستن (با،) تأکید (نون، نفی و یم) ، نبی به اول افعالی که با همزه آغاز می شود در صورت مفتوح و مضموم بودن ، همزه افعال به (یا،) بدل میشود . مانند :
 بینداز - نیفکند - بیفتد - میفگن - ...
 اگر مکسور باشد به حال خود باقی می ماند . مانند : نایستاد - نایست - یایست - ...
همزه (است) :

اگر پیش از (است) ، کلمات مخوم به (الف، و د و او، و (یا،) بیاید همزه (است) می آید مانند : زیباست - نیکوست - یکیست - ...
ن : کلمه های شست - سد :

کلمه های سد و شست که در می یا فارسی میباشند باید با (س) ، نوشت و اگر با (ص) ، بنویسیم یعنی شصت و صد مصطلح مشهور است .
 مانند : جشن سده - سده پنجم یعنی قرن پنجم .

III (انشا :

الف) تعریف : انشا (= انشاء) ، در لغت به معنای آفریدن ، ایجاد کردن ، آغاز کردن و مانند آن ، و در اصطلاح نویسندگی فن یا هنری است که میتواند پیام و مفهوم و ذهنی نویسنده یا گوینده را هر چه بهتر و گیرا تر به خواننده یا شنونده برساند . یا عبارت دیگر ، انشا «عبارت است از حرکت و انتظامی که به افکار داده میشود» ، که این حرکت و انتظام به اساس یک طرح صورت میگیرد .

طرح خطی است که حرکت و نظم مقاله را نشان میدهد و در واقع نقشه کار یا فهرست نکات اصلی مقاله به ترتیبی باید نوشته شود که طرح مقاله را نشان میدهد.

یکی از فنون ادب که عبارت است از نوشتن نامه های خصوصی یا سیمی یا عهد نامه ها و فرمانها انشا بوده و کسی مقصدی این کار باشد فنی گفته میشود و فنی باید در علوم ادبی دست داشته باشد. دیوان انشایا دیوان وسائل در قدیم در دوره خلفا و پادشاهان اسلام در حکم یک وزارت خانه بود که دارالانشاء هم گفته میشد.

پس برای معلومات بیشتر و دریافت نکات اساسی کار انشانویسی لازم است راجع به مراحل انشانویسی، اجزای انشا، ارکان انشا و دیگر نکات مهم انشائی بحث صورت بگیرد که اولی می پردازیم به :

ب، مراحل انشانویسی :

برای نوشتن یک انشایا مقاله معمولاً باید مراحل زیر مد نظر گرفته شود :

- (۱) - خواندن دقیق موضوع، به منظور درک هر چه درست تر و بیشتر مطلب. بی توجهی این نکته میتواند یک انشایا به انحراف از موضوع بکشاند و ارزشش آنرا تا صفر پایین آورد.
- (۲) - تفکر درباره موضوع، پس از درک موضوع باید در این باره فکر کنیم و بگوئیم که چگونه از میان آگاهی ها و اندوخته های ذهنی و درونی خود، آنچه را که با موضوع ارتباط دارد برگزینیم.
- (۳) - یادداشت برداری، در این مرحله، آنچه به ذهن میرسد باید بلافاصله و بی شک و تردید، یادداشت شود. این کار تا آنجا ادامه باید که دیگر احساس شود، حرفی برای گفتن باقی نماند است.
- (۴) - تنظیم یادداشت ها، جمله های یادداشت شده را با جا به جا کردن، حذف و اضافه، متناسب با ذوق و سلیقه خود مرتب میکنیم.

(۵) - نوشتن بند (= پاراگراف نویسی) در این مرحله، همه جمله های یادداشت شده را

که با هم در رابطه مفهومی و منطقی هستند به صورت یک یا چند بند بنویسیم، بطوریکه مطالب و مفاهیم از هم گسسته نباشند.

(۶) - اصلاح انشا، در این مرحله مطالب را کم و زیاد میکنیم؛ یعنی نکاتی را که هنگام نوشتن بند با فراموش شده اند، اضافه میکنیم و مطالب تکراری و اضافی یا ناپسند را برمی داریم و یا بعضی بخش ها که مبهم و نارساست، از ابهام و نارسایی می رانیم و روشنی میدهیم.

همچنین به جای واژه های نازیبا، نامناسب، عامیانه و بازاری، واژه های خوش آهنگ، مناسب، ادبی و سنگین میکنیم.

سراخام، نقص ها و نارسایی های را که نوشته از لحاظ دستوری دارد، رفع میکنیم و غلطی املایی را میکشیم.

(۷) - پاک نویسی کردن به منظور بهتر عرضه کردن مفاهیم. باید انشا را پاک نویسی کرد. در این مرحله باید خط را خوانا نوشت و نقطه گذاری، حاشیه نویسی و پاراگراف بندی را رعایت کرد. موضوع انشا را در بالای ورقه و در وسط نوشت البته باید از لبه بالایی ورقه تا جایی نوشتن موضوع، جایی نیز برای ثبت مشخصات دانش آموز اختصاص یابد.

(۸) - بازخوانی پاک نویسی به منظور بررسی نهایی و رفع نقص ها و نارسایی های احتمالی و پنهان مانده، بازخوانی انشا ضرورت دارد.

(۹) - ذکر منابع و مأخذ اگر در انشا، شعریا هرگونه سخنی از دیگران می آورید، بهتر است منبع و مأخذ آن را در پاک نویسی نام ببرید.

ج، اجزای انشا:

انشای مقاله استدلالی آن است که از آغاز تا پایان آن ارتباط و پیوستگی منطقی برقرار باشد. یک انشای استدلالی خواه علمی باشد یا فلسفی، اجتماعی باشد یا... دارای اجزای زیر است: موضوع، مقدمه، متن و نتیجه.

(۱) - موضوع، شعر یا نثری است که باید درباره اش نوشت.

(۲) - مقدمه، این بخش به عنوان آغازۀ گفتار یا انشاء، اولاً باید ذهن خواننده یا شنونده را برای ورود به متن آماده کند. در ثانی، آنگاه انفعال و کثشی ایجاد کند که لازمه توجه و دقت به انشاء است. ثالثاً، در بردارنده نکات اصلی و برجسته متن و نمایگر خط حاکم بر آن باشد. به صورت باید جالب نظر و توجه باشد. به طوری که حتی بی دانستن موضوع خواننده یا شنونده، بتواند آن را حدس بزند. در واقع، مقدمه پلی است فنی و عاطفی، میان حوزه های موضوع و متن.

(۳) - متن، که مهمترین بخش انشاء است. زیرا در آن بررسی و تحلیل جنبه های مختلف موضوع و ارائه دلایل و شبناتی است که در شرح و توضیح موضوع می آیند.

(۴) - نتیجه، یعنی آنچه نویسنده پس از تحلیل، توضیح، استدلال و آوردن نمونه در ردی اثبات موضوع به آن میرسد، معمولاً به صورت یک بند در پایان انشای آید مگر آنکه کمیت و کیفیت نتیجه و توالی و تناسب آن با متن وجود بند یا بند های دیگری را ایجاب کند.

گاهی نتیجه انشاء در مقدمه یا متن نهفته است که در آن صورت، نیازی به تکرار و تشکل آن در پایان نیست.

د. یاد آوری نکته های حساس برای بهتر شدن انشاء:

به هر صورت، غرض از بیان این توصیه ها آن است که دانش آموز بتواند انشای هر چه بهتری بنویسد. لذا بار دیگر فهرست و از نکات حساس را یاد آور میشویم:

(۱) - با دقت در موضوع، پی بردن به منظور اصلی گوینده آن.

(۲) - نوشتن با آزادی و حفظ شخصیت و دوری از هر گونه تملق و چاپلوسی.

(۳) - نوشتن به نحوی که بتواند شنونده یا خواننده انشاء را جلب کند و یا تحت تاثیر قرار دهد.

(۴) - رعایت اصول اخلاقی و امانت داری در نقل گفته دیگران - که یا به صورت نقل قول مستقیم و غیر مستقیم و یا به صورت ذکر منبع و مأخذ در حاشیه مقدمه و راست - و پرهیز از غرض ورزی و ناسزا گویی و یا توهمین و تمسخر دیگران .

(۵) - پیوستگی مطالب و تسلسل منطقی و معقول آنها، به این معنی که مطالب انشا باید با هم جور و هماهنگ و جمله‌ها دارای مفهوم باشند و ارزشش پیام رسانی داشته باشد؛ به طوری که مورد قبول عقل باشند و ...

(۶) - جامع و مانع بودن نوشته، نوشته‌ای خوب و قابل عرضه است که جامع باشد. یعنی تمام نکته‌های را که به موضوع مربوط است در برداشته باشد و از هر گونه مطلب زائد و خارج از موضوع به دور باشد.

(۷) - تناسب میان اجزاء، تازگی و تنوع مفاہیم و سادگی و کوتاهی بیان، درستی و روشنی، رسانی و یکدست بودن سخن، از دیگر نکات مهم و اساسی است که باید که در انشا نویسی رعایت شود.

همچنان باید در نوشتن انشای شعاری به استدلال بود. چون شعار معمولاً عبارت یا جمله‌ای است که ممکن بعضی افعال‌های زودگذر را ایجاد کند؛ ولی چون پستوانه ندارد و به دور از واقعیت بیان میشود، نمیتواند ارزش داشته باشد.

و استدلال، عبارت است از بیان روابط علت و معلولی میان پدیده‌ها.

هر نوشته‌ای بنا بر هدف و غرض خود باید از روشی پیروی کند.

(۱) - گاهی نویسنده به استدلال و بیان علل و نتایج پدیده‌های پردازد. در این صورت نوشته‌ا، نوشته

استدلالی (تحقیقی) است.

(۲) - گاهی جزئیات موقعیتی را شرح و گزارش میکند. در این صورت میتوان به آن، نوشته‌ی انشائی گزارشی نام داد.

(۳) - زمانی کیفیت چیزی یا کسی یا حادثه‌ای را توصیف و تصویر می‌کند، این گونه نثر را نوشته‌ی توصیفی

و با بطور عام تر، هنری می توان گفت. در نوشته توصیفی «شیوایی و رسیایی کلمه و جملات، خیال انگیزی و دلپذیری آن بر جنبه های دیگر غلبه دارد.»

(۴) - در داستان نویسی، نویسنده میکوشد مطالبی را که خود می آورد با نثر هنری باشد. ولی گفته های قهرمانان و افراد داستان را بیشتر به همان صورت که هست یعنی با زبان محاوره می آورد. این شیوه در نمایشنامه نویسی رایج تر و مقبول تر است.

(۵) - در نوشته های طنز، هدف اصلی انتقاد است ولی این انتقاد، آینه تیره شوخی در پیشخند و مسخره است و لحن گفتار، صورت فکاهی و دلپذیر و خوش آیندی دارد و گاهی مسایل به طور معکوس طرح و بیان میشود. مثلاً:

«در زایل اخلاقی، نیکو و قابل تقلید و شایان تحسین شمرده میشوند و برعکس.»

ه) شرح و تفصیل محتوای انشا:

یک شرط مهم برای موفقیت در انشا نویسی، پرورش ذهن است که از راه مطالعه و احاطه اشخص بر معانی و مفاهیم، حاصل میشود هر چه مطالعه و آگاهی انسان بیشتر باشد، ذهن در تشریح و تفصیل و حتی در آفرینش اثر موفق تر است.

استعداد نویسنده در تشریح و تفصیل موضوع و از راه تمرین دادن و توسعه بخشیدن به حافظه و میدان دادن به خیال، بارور میشود.

هنگامی میتوان ویژگی های گوناگون اشیا، اشخاص، موقعیت ها، مکان ها و... را به آسانی در خاطر آورد و در ذهن مجسم نمود که قبلاً با دقت و شناخت کافی آنها را مورد مشاهده قرار داده و در فرصتهای دیگر، بارها آنها را از خاطر گذرانده باشیم.

توجه به اطراف محیط و آگاهی از مسایل و شرایط آن؛ همچنین شناخت مسایل و سیاستها جهانی، شرط دیگر توانا شدن در شرح و تفصیل موضوع انشا میباشد.

اگر جنبه‌ی یاد شده که متضمن ارتقای محتوا و مضمون انشای باشد، از برگردن و یاد دست کم خوانند نمونه‌های شعر در شاعران نویسندگان و غیر آن را بیفزاییم و با ذوق و علاقه‌مندی شیوه‌های تثبیت شده و ماندگار ادبی را با موزیم و علاقه‌ای به، بکار بردن پاره‌هایی از آنها در نوشته خود داشته باشیم، انشای ما به لحاظ شکل و صورت ظاهر نیز مقبول و مطلوب خواهد شد.

دوست داشتن زیبایی‌ها، شگفتیها، عشق ورزی، عشق سوزی، درک عمیق نیکی و زشتی‌ها و نیز آری از هر گونه زشتی و پلیدی که انسان را نشانه قرار میدهد؛ میتواند محرک و انگیزه‌های مسؤلانه آن کسی باشند که انسانی ترین معارف و شور انگیزین عواطف انسانی را مد نظر و موضوع کار خود قرار میدهد تا در آن تعصب و جمود گرایی با دیدی سخاوتمندانه به جهان و پدیده‌های ارزشمند آن بنگرد، تا نشردی وسعت و عمق یابد.

پروزش نیروی خیال‌ترین دیگری است. اندیشیدن به خاطرات مهم و با ارزشش، فکر کردن به آینده و خود را در نقش دیگران قرار دادن، هدایت حادثه‌های مورد نظر و علاقه بصورت امکان زندگی در موقعیت‌های دیگر و متفاوت و... نمونه‌های بیجان آورد سرگرم کننده خیال‌مستند این گونه پندارهای جذاب، ذهن را فعال حافله و تحیل‌ر اینرومند و انسان‌ابراهی حضور در عالم واقع هیاتر میکند.

برای تواناشدن در تشریح جزئیات (= مفاهیم و تصورات جزئی ذهن)، باید با مطالعه بسیار و همه جانبه الفاظ و معانی گسترده‌ای را در پیوند با هم، به خاطر سپرد و برای توسعه اطلاعات در زمینه‌های گوناگون باید از نیروی حافظه و از تحقیق، تتبع و دقت نظر کمک خواست.

۹) یاد آوری‌های دیگر برای کسب مهارت در نوشتن:

(۱) - مطالعه دقیق گزیده آثار شاعران و نویسندگان، و یا از برگردن نمونه‌هایی از آن، به منظور بالا بردن سطح فرسنگ و معارف دانش آموز به عنوان ذخیره و پشتوانه ذهنی و همچنین آگاهی از شیوه‌های

بیان که پیش از اینها در این باره مطلبی عنوان شد .

(۳) - آموزش سرعت در مطالعه: برای کسب مهارت و احاطه بر اصطلاحات و تغییرات گوناگون و گسترش دامنه لغاتی که در ذهن حضور فعال دارند و برای توانا شدن به مطالعه سریع باید زیاد مطالعه کرد و چشم را عادت داد که هنگام خواندن به یک یک لغات خیره نشود. بلکه از پی اندیشه رود و به سرعت، مفهوم هر لغت را بگیرد و بگذرد و در نهایت مقصود نویسنده را دریابد.

(۴) - خلاصه نویسی: - برای این کار باید هنگام خواندن کتاب فرازها و نکته های اصلی مطالب را نشانه گذاشت و با مرور دوباره طرح و یا استخوان بندی کتاب را بیرون آورد و با عبارتهای روان پیوسته به بیان آن پرداخت (= باز نویسی).

(۵) - بیان کردن برای خود و یادداشت برداری از رویدادها و مشاهدات روزانه و مهمن (= انشا کردن رویدادها و ...) و نکته های برجسته و اساسی از کتاب هایی که مطالعه میشوند، هم ذوق و شوق نوشتن را برمی انگیزند؛ و هم ضرورت تنظیم آنها انسان را به نوشتن و امیدارد.

(۶) - واژگان نویسنده: - نویسنده باید مجموعه ای از کلمه ها و واژه هایی را داشته باشد (= بداند) و بکاربرد که هم غنای فزاینده او برساند، هم نمایانگر روش و ویژه نویسنده او باشد، هم زنده و نامطبوع و به دور از هم و انتقال نباشد و هم دور از اصطلاحات و کلمه های عامیانه نباشد. یعنی زبان نگارش، بهتر است زبان فراگیر و تعمیم یافته ای باشد که خواننده و شنونده بیشتری از آن سود برند، چون زبان محاوره و الفاظ و تعبیرات و اصطلاحات عامیانه و بکارگیری آنها توسط نویسندگان بزرگی، کاربرد و فلسفه خاصی دارد.

علاوه از مسایل و نکات جمع آوری شده ای این مجموعه بسی موضوعات، نکات و مسایلی مفید دیگر راجع به نگارش، انشا و اطلاعی باشد که شرح آن از گنجایش در این مختصر زیاد بوده، علاقمندان خود میتوانند راجع به آن از کتب انشا نویسی معلومات حاصل نمایند.

یک شاخه دیگری نویسنده‌گی «نامه نگاری» بوده که برکتس در زندگی به آن نیازمند است و ذیلاً به شرح آن پرداخته می‌شود:

ز: نامه نگاری - کلیات (۱۱):

نامه پيامی است که شما بنا به ضرورتی به کسی یا به مؤسسه ای می‌فرستید از این رو نامه برآورنده نیازی است که در رابطه افراد و در روابط اجتماعی وجود دارد و به عبارت دیگر یک ضرورت اجتماعی است و از سوی دیگر اگر در نامه وقت به خرج رود و افکار و احساسات و عواطف نویسنده در آن به خوبی منعکس شود، جنبه ادبی به خود می‌گیرد، چنانکه بسیاری از نامه‌هایی که هنرمندان و نویسندگان و بزرگان تاریخ نوشته‌اند امروز جز آثار ادبی به شمار می‌رود.

نامه‌ای که شما می‌نویسید می‌تواند معرف شخصیت، فرهنگ و ادب و اندیشه و ذوق و سلیقه شما باشد. اثری که نامه شما در مخاطب می‌گذارد باید همان اثری باشد که شخصیت خود شما می‌گذارد و حتی در بسیاری موارد تأثیر نامه از نفوذ کلام و اثر شخصیت قوی‌تر است، زیرا نامه از سر آگاهی بیشتر و با دقت و مراقبت فراوان نوشته می‌شود در حالیکه گفتار به خاطر شرم حضور یا آمادگی نداشتن گوینده برای مقابله و گفتگو با اشخاص، ممکن است تأثیر لازم را در شنونده و مخاطب نکند.

در نوشتن نامه چه نکته‌هایی را باید رعایت کرد؟

پیش از آنکه درباره انواع نامه گفتگو کنیم و نمونه‌هایی از انواع نامه بدهیم بهتر است برخی نکته‌های مهم را که رعایت آنها در نامه نگاری لازم است مورد بررسی و دقت قرار دهیم. نامه را روی چه کاغذی باید نوشت؟

اندازه کاغذ متناسب با نامه‌ای است که می‌نویسید. کاغذ نامه‌ای که به شخص مهمی یا به فرد بزرگی از خانواده فرستاده می‌شود باید در اندازه بزرگتر باشد ولی پیام کوتاهی که دوست یا به همکار می‌فرستید می‌تواند روی کاغذ کوچک باشد.

نامه تبریک تا تسلیت را با آن که کوتاه است نباید روی کاغذ کوچک بنویسیم. البته تبریک و دعوت را روی کاغذ های مخصوص که برای این کار تهیه شده است میتوان نوشت.

افراد با سلیقه و نوع کاغذ برای نامه نگاری به کار میبرند:

کاغذ بلند ازره بزرگ و جنس مرغوب برای کسانی که مورد احترام و تکریم نویسنده هستند.

کاغذ با اندازه متوسط و جنس معمولی برای دوستان صمیمی و همکاران و همقطاران مکاتبات

متفرقه.

بیشتر نامه های کوتاه رسمی و اداری در قطع ربعی یا هشتی (۱۷ × ۲۱ سانتیمتر) نوشته میشود.

بازرگانان و مؤسسات تجاری اندازه ۲۸ × ۲۱ سانتیمتر بکار میبرند. برای مکاتبات دوستانه خصوصی

نیز میتوان همین اندازه را بکار برد.

چه قلمی برای نوشتن به کار ببریم؟

امروزه برای نوشتن، بیشتر مداد، خودکار و خود نویس به کار میرود. فقط کسانی که شیوه های

قدیم پای بند مانده اند، قلم آهنی یا قلم نی بکار میبرند، از میان قلم های معمولی یعنی مداد، خودکار و خود

نویس؛ مداد را به هیچ وجه نباید برای نامه نگاری به کار برد. خودکار برای نامه نوشتن به افرادی

که با آنها صمیمی هستیم با افراد زیر دست اشکالی ندارد؛ اما نامه به کسانی که مورد احترام ما هستند حتما باید

با مرکب یا جوهر نوشته شود.

رنگ جوهر خود نویس اگر تیره رنگ باشد بهتر است. از به کار بردن جوهر قرمز و رنگ های تند

دیگر در نامه نگاری باید خودداری کرد. قلمی که برای نوشتن به کار میبریم باید روان و خوب بنویسد، حتی

خوشنویسان و کسانی که خط نیکو و خوش دارند نمیتوانند با قلم بد، خوش و نیکو بنویسند.

آیا نامه را باید ماشین کرد؟

نامه های اداری و نامه های رای که به ادارات و مؤسسات می نویسیم بهتر است ماشین کنیم،

اما نامه های دوستانه و خانوادگی را اگر ماشین کتیم نشانه بی صمیمیتی مانست به گیرنده نامه خواهد بود. با وجود این اگر در مواردی ناچار باشیم که نامه های دوستانه و خانوادگی را ماشین کتیم بهتر است بعد از ماشین کردن نامه چند کلمه یا دستخط خود به نامه اضافه نماییم تا نامه کمتر جنبه رسمی داشته باشد. در قدیم اکثر نامه ها را به خط شکسته می نوشتند، امروز اغلب در رسم خوانده ها، به خصوص جوانان کمتر با خط شکسته آشنایی دارند، بنابراین بهتر است از شکسته نویسی خودداری کنیم و نامه را با خط تحریری خوانا بنویسیم.

حاشیه نامه:

در بالای نامه معمولاً سه یا چهار سانتی متر حاشیه میگذارند، و در دو طرف کاغذ نیز حاشیه مناسب، یک سانتی متر و نیم است. در نامه های قدیمی در طرف راست نامه، حاشیه عرضی میگذاشتند و دنباله نامه را در حاشیه می نوشتند. این شیوه امروزه متروک شده است. افراد خوش سلیقه امروزه ترجیح میدهند که کمتر در حاشیه بنویسند. و اگر مطلب دنباله داشته باشد در پشت صفحه یا در کاغذ دیگر آن را ادامه میدهند.

نقطه گذاری نامه:

در قدیم نقطه گذاری نه در نامه معمول بود نه در نوشته های دیگر. و تئیکه نقطه گذاری به کتابها راه پیدا کرد، هنوز مدتی زمان لازم بود که در نامه نگاری نیز رسوم معمول گردد. امروز افراد تحصیل کرده و با ذوق سعی میکنند، قواعد نقطه گذاری را همانطوریکه در نوشته های دیگر به کار میبرند در نامه نیز رعایت نمایند.

تاریخ نامه:

تاریخ نامه را معمولاً در بالای نامه، گوشه سمت راست آن مینویسیم، تاریخ نامه را باید همیشه کامل بنویسیم، مثلاً:

یکشنبه ۶ دلو ۱۳۷۷ (۶ بهمن ماه ۱۳۷۲).

نوشتن تاریخ در آخر نامه های دوستانه و خصوصی اشکالی ندارد ولی در مکاتب اداری بهتر است تاریخ در بالای صفحه نوشته شود.

آیا در نامه برای تاکید میتوان به زیر جملات و یا کلمات خط کشید؟
برخی در نامه برای تاکید مطلبی آن را تکرار میکنند، ولیکن خط کشیدن به زیر مطلب اساسی و مهم که نظر خواننده را جلب کند صحیح تر از تکرار آن در سطور بعدی است. بدیهی است که خط کشیدن به زیر مطالب باید در موارد فوق العاده و مهم انجام گیرد.
نشانی را در کجا باید نوشت؟

اگر برای کسی نامه مینویسیم که ما را خوب میشناسد، او با خواندن نام ما، در آخر نامه حتی باید این خط مایه فهمد که نامه از کجا فرستاده شده است و فرستنده چه کسی است. اما اگر برای کسی نامه مینویسیم که چندان با ما آشناییست یا بار اول است که برای او نامه مینویسیم، بهتر است نام و نشانی خود را، علاوه بر روی پاکت، در نامه هم مینویسیم.

فرنگیها نشانی خود را در بالای نامه در طرف چپ مینویسند، در همه جا نیز ادارات، بازرگانان و مؤسسات بازرگانی نام و نشانی خود را در بالای کاغذ نامه طرف راست یا در وسط یا در پایین صفحه چاپ میکنند، به این کاغذها، کاغذهای مارک دار یا عنوان دار میگویند. چند نمونه را در صفحه ذیل می بینید.

هردی برادران
 کابل - ناحیه ۳ - کوچه D
 شماره ۱۳ - تلیفون ۲۷۵۱

هردی برادران

کابل - ناحیه ۳ - کوچه D - ۱۴ - تلیفون ۲۷۵۱

انجمن و سنای خانواده

شماره
 تاریخ
 پیوست

وزارت تعلیم و تربیه
 مرکز انتشارات آموزشی
 کابل - میردین میدان -
 پوینتون دات - مرکز
 تلیفون ۹۲۰

شماره
 تاریخ
 پیوست

مرکز انتشارات آموزشی

کابل - صندوق سستی ۳۹۶ - ۱۱۵۷۴

ح) نامه نگاری کلیات (۲)

نامه علاوه بر تاریخ و نشانی دارای چهار بخش است :

۱) عنوان یا خطاب، ۲) دعا و سلام یا عبارات حاکی از محبت و احترام، ۳) متن نامه یا مطلبی که باید به اطلاع گیرنده نامه برسد، ۴) ختام یا عبارت پایان نامه :

- ۱) اداره محترم ترویج زراعت
- ۲) ضمن تقدیم احترام (۳) چون در باغهای منطقه
 نوعی آفت درخت پیدا شده و به محصولات میوه لطمه شدید
 دارد کرده است، آرزو مندیم به موظفین ترویج و توسعه آن
 اداره دستور دهید تا از باغهای مذکور بازدید کنند و در دفع آفت صاحبان
 باغ ریااری نمایند.

(۴) از اقدامی که مبذول خواهید فرمود قبلاً تشکر میکنیم

در نامه بالا بر چهار بخش را توضیح میداریم .

خطاب یا عنوان :

در خطاب یا عنوان باید منتهای دقت را به کار برد؛ زیرا از خطاب میتوان میزان احترام و محبت نویسنده نامه را دریافت. اگر به یکی از دوستان بسیار نزدیک و صمیمی خطاب کنیم «آقای محترم»، مسلماً از شمارنجیده خاطر خواهد شد، زیرا صمیمیت ایجاد میکند که بنویسید؛ «دوست عزیز و ارجمند»، یا «دوست مهربان من».

در کلماتیکه در خطاب نامه مینویسیم باید تناسب شخصیت گیرنده نامه و همچنین رابطه ای را که با او داریم مراعات کنیم در اینجا برخی از عنوانهای خانوادگی و خصوصی و دوستانه را برای نمونه ذکر میکنیم:

پسر (یا دختر) عزیزم!	(پدر یا مادر به پسر یا دختر)	پدر عزیز و ارجمندم
نور چشم بهتر از جانم!	(پدر یا مادر به پسر یا دختر)	مادر گرامی و مهر بانم
برادر عزیزم!	(خواهر یا برادر به برادر)	عموی گرامی - کاکای عزیزم
خواهر گرامیم!	(برادر یا خواهر به خواهر)	احمد عزیز! (دوست بدوست)
عمه مهر بانم!		سرور مهر بانم (به دوست یا
پدربزرگوارم!		خوشی که دوستش داریم و احترامش میکنیم.)

خطاب یا عنوان در نامه های رسمی و اداری و بازرگانی :

در نامه های رسمی و اداری و بازرگانی خطاب در واقع نام یا عنوان دقیق مخاطب (یا نام یا عنوان با هم) است با افزودن یک یا چند کلمه احترام آمیز:

جناب آقای (. . .) وزیر محترم تعاون و امور انکشاف دات

مدیر عامل محترم دستگاه رادیو تلویزیون کابل

ریاست محترم تهیدار بزرگ دولت اسلامی افغانستان!

ریاست محترم هیئت مدیره شرکت باحترام!

اداره کل مالیات بر عایدات - وزارت مالیه

مقام محترم مدیریت عمومی ترویج زراعت و مالداریه

ریاست محترم بانک ملی افغان - شعبه شهریه

برای مقامات عالی کشوری و سیاستمداران عنوانهای خاصی به کار میرود:

جلالتآب (برای رئیس دولت، صدراعظم و وزرا) «فعلًا شریف» نیست

فضیلت آاب (برای علما و مقامات قضایی)

استاد معظم جناب آقای

استاد محترم جناب آقای

ساحت مقدس مجلس شورای اسلامی

جناب آقای نخست وزیر

مقام معظم وزارت

جناب آقای نماینده محترم مجلس شورای اسلامی

والاشان والی صاحب ولایت

ختم یا عبارات پایان نامه :

در پایان نامه پس از تمام شدن مطلب و قبل از امضاء، لازم است چند کلمه که حاکی از احترام

یا محبت نسبت به مخاطب نامه باشد بنویسیم.

عبارت پایان نامه را مانند خطاب و عنوان برای هر کس مناسب با مقام و سن و شخصیت او

می نویسیم.

جای نوشتن این عبارت، معمولاً یک سطر پایین تر از متن نامه، در سمت چپ آخرین سطر متن نامه است. در اینجا چند عبارت پایان نامه را بطور نمونه می‌خواهیم:

دوستدار تو به امید موفقیت تو

ارادتمند دوست همیشگی تو

به امید دیدار پدر خیر خواه است

آرزو مند سعادت تو...

مخلص

در انتظار نامه است با تجدید ارادت و سلام

در انتظار نامه تو در آرزوی سعادت تو

در نامه های رسمی و اداری و بازرگانی نیز اگر به مقام یا شخصیت مهمی نوشته شود به تناسب

عباراتی از این قبیل در آخر نامه می‌آورند:

باتقدیم احترام باتقدیم احترامات فایده

با احترامات بسیار با احترام و سپاس قلبی

باشایسته ترین احترام از اقدامیکه معمول خواهد پذیرد

پیشاپیش سپاس گزاری می‌کنم.

برخی در نامه های خصوصی و دوستانه و خانوادگی بعد از متن نامه و قبل از عبارت پایان نامه

جملاتی حاکی از ابراز محبت و دوستی می‌نویسند و تندرستی و موفقیت مخاطب را آرزوی کنند

مانند این جمله ها:

سعادت و سلامت آن دوست عزیز و مهربان را خواهانم.

موفقیت روز افزون آن دوست ارجمند آرزوی قلبی من است.

اگر جنبه‌ی یاد شده که متضمن ارتقای محتوا و مضمون انشای باشد، از برکردن و یاد دست کم خواندن نمونه‌های شعر در شاعران نویسندگان و غیر آن را بیفزاییم و با ذوق و علاقه‌مندی شیوه‌های تثبیت شده و ماندگار ادبی را با موزیم و علاقه‌ای به، بکار بردن پاره‌هایی از آنها در نوشته خود داشته باشیم، انشای ما به لحاظ شکل و صورت ظاهر نیز مقبول و مطلوب خواهد شد.

دوست داشتن زیبایی‌ها، شگفتیها، عشق ورزی، عشق سوزی، درک عمیق نیکی و زشتی‌ها و نیز آری از هرگونه زشتی و پلیدی که انسان را نشانه قرار میدهد؛ میتواند محرک و انگیزه‌های مسؤلانه آن کسی باشند که انسانی ترین معارف و شور انگیزین عواطف انسانی را مد نظر و موضوع کار خود قرار میدهد تا هرگاه از تعصب و جمود گریزی با دیدی سخاوتمندانه به جهان و پدیده‌های ارزشمند آن بنگرد، تا نشردی وسعت و عمق یابد.

پروورش نیروی خیال‌ترین دیگری است. اندیشیدن به خاطرات مهم و با ارزشش، فکر کردن به آینده و خود را در نقش دیگران قرار دادن، هدایت حادثه‌های مورد نظر و علاقه بصورت امکان زندگی در موقعیت‌های دیگر و متفاوت و... نمونه‌های بیجان آورد سرگرم کننده خیال‌مستند این گونه پندارهای جذاب، ذهن را فعال حافله و تحلی را نیرومند و انسان ابرامی حضور در عالم واقع هیاتر میکند.

برای تواناشدن در تشریح جزئیات (= مفاهیم و تصورات جزئی ذهن)، باید با مطالعه بسیار و همه جانبه الفاظ و معانی گسترده‌ای را در پیوند با هم، به خاطر سپرد و برای توسعه اطلاعات در زمینه‌های گوناگون باید از نیروی حافظه و از تحقیق، تتبع و دقت نظر کمک خواست.

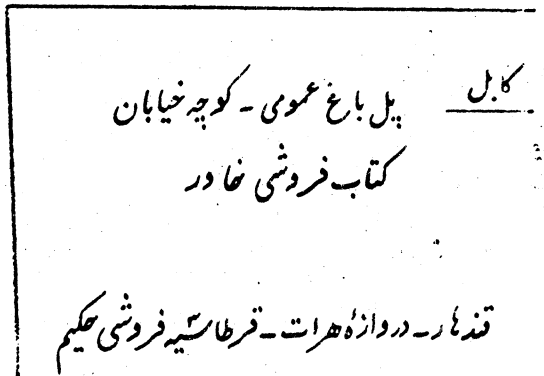
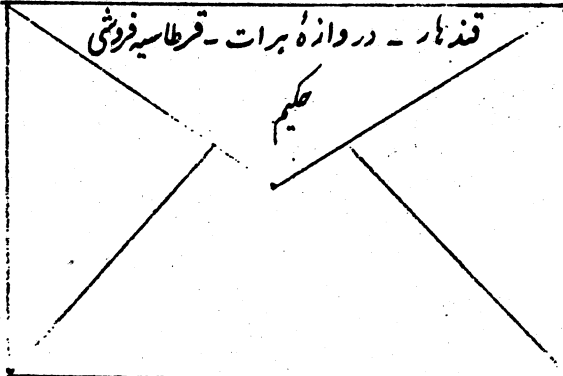
(۹) یاد آوریهای دیگر برای کسب مهارت در نوشتن:

(۱) - مطالعه دقیق گزیده آثار شاعران و نویسندگان، و یا از برکردن نمونه‌هایی از آن، به منظور بالا بردن سطح فرنگ و معارف دانش آموز به عنوان ذخیره و پشتوانه ذهنی و همچنین آگاهی از شیوه‌های

ریر یا سمت چپ عبارت پایان نامه است. برخی عادت دارند که زیر امضا نیز تاریخ میگذارند، این کار نشانه دقت امضاکننده است.

پاکت نامه

پس از آن که نامه را تمام کردیم یک بار به دقت آن را بخوانیم و در پاکت میگذاریم، روی پاکت را پیش از آنکه در آن را بچسبانیم مینویسیم. در روی پاکت، نام شهر، نشانی، نام گیرنده نامه و نیز نام و نشانی خود را مینویسیم:



Mn Day
Is Wimbeldon st.
Cloucester Rd
Landon" S. W "19"
ENGLAND

نام گیرنده
کوچه یا خیابان
نام محل یا خیابان
نام شهر - شماره حوزه پستی
نام کشور

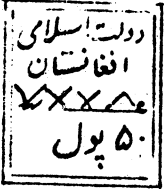
نشانی فرستنده را هم در گوشه ایچپ بالای پاکت یادداشت آن به همین ترتیب مینویسند، البته در خود نامه هم، همچنان که گفته شد نشانی فرستنده را مینویسند تا اگر پاکت گم شد یا پاره شد نشانی فرستنده در اختیار گیرنده نامه باشد.

در بعضی جاها اول نام شهر، سپس نام خیابان اصلی، خیابان فرعی، کوچه و شماره خانه و سرانجام نام گیرنده نامه را مینویسند و زیر نام شهر خط میکشند «در ولایات نام ولایت - ولسوالی - قریه - محله - مسجد -

یا قوم، را باید نوشت :

تبر را در کجا باید چاپ کند ؟

تبر را باید کاغذ را راست و عمودی در بالای پاکت (معمولاً سمت چپ) بچسبانیم. الصاق عموداً
تبر در وسط پاکت نشانه بی نظمی و بی دقتی فرستنده نامه خواهد بود.



هرات

ناحیه ۲ - خیابان کاغذگاه

کوچه مسجد جام، شماره ۱۳

جناب آقای دکتر احمد عردی

ط (نامه های و پیامهای کوتاه (۱) :

نامه های کوتاه ؛ نامه تبریک ، نامه تسلیت ، نامه تشکر و نامه دعوت ؛ پیامهای کوتاه گاهی زیاد اشتباهی
است که به دیگران می فرستند .

نامه تبریک :

تبریک نامه کوتاهی است که به مناسبت یکی از عید ها ، به ویژه عید نوروز به دوستان و
خویشان می فرستید یا به مناسبت موفقیتی که نصیب کسی میشود برای ادرسال میکنید و به اد
تهنیت میگوید . تبریک عید را معمولاً روی کاغذ مرغوب چاپ میکنند ؛ کسی که تبریک چاپی
تهیه میکند به دوستان و خویشان و همکاران و دیگر کسان میفرستد ، باید متن آن را طوری بنویسد
که بتوان آن را به افراد مختلف از دوست صمیمی گرفته تا همکار یا رئیس اداره بفرستد .

مثلاً متن زیر را می‌توانید به افرادی که با آن صمیمیتی ندارید بفرستید :

عید فرخنده نوروز را تبریک می‌گویم ، روی ماهیت رومی بوسم و
برایت سعادت و سلامت آرزوی کنم .

می‌توانید متنی که بعدی جنبه رسمی دارد چاپ کنید مثلاً مانند متن زیر :

به مناسبت فرارسیدن عید نوروز ، تبریکات صمیمانه خود را
خدمت جنابعالی و خانواده ارجمند تقدیم می‌داریم و سلامت و سعادت
همگی را از درگاه خداوند باری ، خواهم .

اگر چنین متنی را برای دوستان صمیمی و خویشان نزدیک بفرستید ، می‌توانید چند کلمه با دستخط
خود به آن بیفزایید تا محبت و صمیمیت شما را برساند و جنبه رسمی تبریک نامه را از میان ببرد ؛ مانند این
عبارت‌ها :

برادر عزیزتر از جانم احمد .

با اظہار احترام صمیمانه

با تجدید محبت‌های خالصانه

.....

اگر نخواهید تبریک را با دستخط خود بنویسید ، و یا از متنهای آماده چاپ شده استفاده
کنید در این صورت با رعایت تناسب رابطه‌ای که با گیرنده آن دارید متن تبریک را

می نویسید یا انتخاب میکنید مثلاً به دوستی صمیمی چنین بنویسید .

دوست مهربانم . . . فرارسیدن عید نوروز را به آن مشفق
و دیرینم تبریک میگویم ، امید دارم سال جدید را با شادکامی آغاز کنی و با پیروزی
و موفقیت به پایان برسانی .
دوستدار تو . . .

و با کسی که روابط رسمی دارید چنین بنویسید :

حلول سال جدید و عید نوروز را غنیمت شمرده ، تبریکات خالصانه
خود را خدمت جنابعالی و خانواده محترم تقدیم میدارم . ارادتمند . . .

و به کسی که مورد احترام شماست چنین بنویسید :

مفخر خواهم بود چنانچه تبریکات صمیمانه ام در پیشگاه
عالی مقبول افتد .

این اصول را در تبریک نامه یابی که به مناسبت موفقیت دوستی یا ارتقای درجه همکاری
یا ازدواج کسی میفرستید نیز باید رعایت کنید . نامه تبریک برادرزاده به عمه که استاد پوهنتون است ارتقا
درجه یافته و به درجه پوئانندی نایل شده است :

کا کای بزرگوارم . . .
با مسرت فراوان ارتقای جنابعالی را به درجه پوئانندی از صمیم قلب
تبریک میگویم و توفیق بیشتر برایتان آرزو میکنم . . .

نامه تبریک به پسر کاکای که به درجه دکتری نایل شده است :

پسر کاکای عزیزم! . . . موفقیت شمارا در به پایان رساندن تحصیلات
دانشگاهی و نرس به درجه دکتری تبریک عرض میکنم. امیدوارم در مراحل دیگر زندگی
نیز همواره موفق و شاد کام باشید و توفیق خدمت به مردم را به نحو احسن
پیدا کنید.
پسر کاکای شما

نامه تبریکی به کسی که به مدیریت اداره ای رسیده :

جناب آقای . . . مدیر محترم اداره سازندگی!
انتصاب بجا و شایسته جنابعالی را به مدیریت سازندگی تعینت
عرض میکنم و توفیق روز افزون آن جناب را در خدمت به کشور از
خداوند متعال خواستارم.

نامه به دوستی که در امتحانات نهایی پذیرفته شده است :

دوست گرامی
موفقیت شمارا در امتحانات نهایی تبریک میگویم و امیدوارم در اثر
کوشش و پشتکار و بهره گیری از استعداد های خودتان به درجات عالی تری
نایل شوید و خداوند مآرزنده ای به کشور خود انجام دهد.

نامه تسلیت :

نامه تسلیت نامه کوتاهی است که به هنگام مرگ کسی، به بازماندگان ادبی نویسنده نامه
تسلیت را نیز تا حد امکان کوتاه و ساده بنویسید و از تعارفات بیجا و یاد را از نویسی که مناسب

موقع باشد خودداری کنید.

نامه تسلیت را میتوان در روزنامه نیز چاپ کرد. در اینجا چند نامه تسلیت را میخوانیم:

دوست عزیزم!
با قلبی اندوهبار و وفات پدر بزرگوارتان تسلیت عرض میکنم و از خداوند ^{عزیز} خواهانم
که به آن دوست عزیز صبر عطا فرماید تا بتوانید این مصیبت جانگداز را تحمل نمایید.
آن که در غم تو شریک است

همکار گرامی جناب آقای
با نهایت تأسف و اندوه، مصیبت وارده را به جنابعالی و خانواده محترم
تسلیت میگویم و از درگاه خداوند ^{عزیز} برای جنابعالی و دیگر بازماندگان بقای عمر
و سلامت مسئلت داریم. همکاران شما

. . . عزیز!
وفات مادر مهربانت را تسلیت میگویم و خود در این غم بزرگ
با تو شریک میدانم.

دوست داغ دیده ام
خبر وفات تأسف انگیز بی اندازه مرا متاثر کرد.
امیدوارم در این واقعه دردناک بصورت باشی و مراد غم شریک بدانی
.

وقتی که نامه تبریک یا تسلیت یا جز آن‌ها به شما می‌رسد. ادب ایجاب می‌کند که بی درنگ پاسخ آن بفرستید.

اگر با نامه شماره بهمانی یا به جایی دعوت کرده باشند و بخواهید به موقع در محل دعوت حاضر شوید همان‌طور که نیازی به پاسخ نویسی نیست ولی اگر به علتی نتوانید در محل دعوت حاضر شوید بایسته است بی درنگ به دعوت کننده اطلاع دهید که نمیتوانید دعوتش را بپذیرید و عذر خواهی بکنید.

* * *

یاد آوری :- نامه یا میکه در این بخش نقل شده برای نمونه است، شما در هر موضوعی میتوانید نامه یا میکه حاکی از ذوق و سلیقه شما باشد، البته با رعایت تناسب بنویسید و بناید که از نامه های قالبی و یک شکل تقلید کنید.

نامه های پیامهای کوتاه (۲) :

برای رساندن پیامهای کوتاه از کارت ویزت (کارت ملاقات)، و برای نامه های کوتاه از کارت پستال (چاپی میتوان استفاده کرد).

کارت ویزت کارتی است در اندازه ۶ x ۱۰ سانتیمتر یا اندکی بزرگتر یا کوچکتر، نام و نام خانوادگی و گاهی عنوان یا شغل صاحب کارت در وسط، آدرس و شماره تلفن وی در پایین کارت، سمت چپ چاپ میشود.

علاوه بر اشخاص، برخی از مؤسسات بازرگانی و فرهنگی و بنگاه های عمرانی و صنعتی نیز کارت ویزت دارند. در کارت ویزت از نوشتن عنوان های طولانی باید برهیز کرد و فقط عنوانهای کوتاه مانند دکتر، مهندس، دگرمن، دگر وال و جز آن‌ها را نوشت.

پروین رضایی
لیسانس ولادی

شرکت مسافربری

تلفن ۷۸۹۶

دکتر جمال افغانی
متخصص اطفال

تلفن ۵۸۷

خیابان - کوچه مینا - شماره ۱۷
تلفن ۶۷۵۰

پیامهای کوتاه حتی برخی تبریک عید را با ارسال کارت دیزیت اعلام میکنند، برای کارت دیزیت پاکتهای در همان اندازه میتوان بکار برد. ولی از طریق پست پاکتهای بزرگ لازم است تا پاکتهای خورد از بین پاکتهای نمانند.

محکم عزیز جناب آقای فرید احمد
خوشحال خواهم شد اگر امروز ما را با هم صرف
کنیم. در تالار غذاخوری اداره منتظر خواهم بود.
۱۸/۱۱/۷۲

کارت دیزیت را در چه مواردی میتوان بکار برد؟
نامه یا پیام کوتاه را میتوان در پشت، کارت، دیزیت
بنویسید و به دوستان صمیمی یا نزدیکان خود بفرستید:

* پیامها به مقامات رسمی اگر چند کوتاه هم باشند نمیتوان روی کارت دیزیت نوشت و فرستاد.
اگر دوستتان که بیدنش میرود در خانه نبود کارت دیزیت تا نرابد و نوشته هم میتواند بگذارد تا از
رفتنتان آگاه شود.

کارت پستال:

کارت پستال کارتی است به اندازه تقریبی 10×15 سانتیمتر کارت پستالی که در مکاتبات
داخل کشور به کار میرود ساده است و اداره پست آن را چاپ و در معرض فروش میگذارد.
۹۷

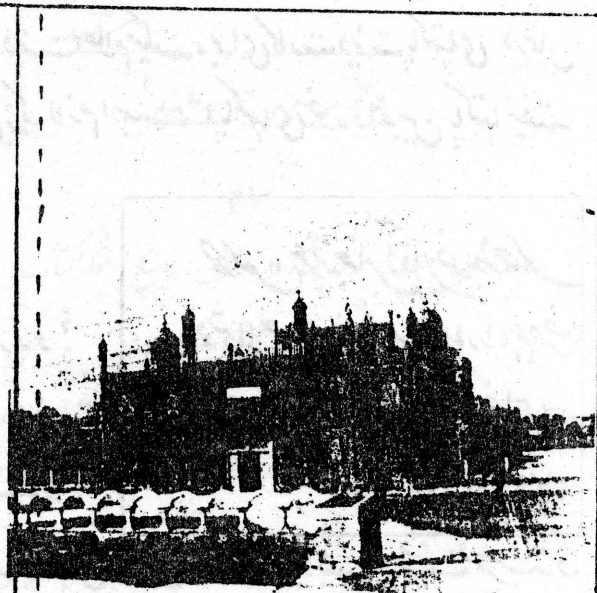
چنین کارت پستالی همراه با تمبر چاپ میشود و نیازی به چسپاندن تمبر مجدد ندارد.
 کارت پستالی که در یک روی آن مناظری از شهر و نقاط دیدنی چاپ شده باشد، در مسافرت
 و ویژه در مسافرتهاى خارج از کشور به کار میرود. مثلاً مسافری خارجی که در مزار شریف آمده -
 است، کارت پستالی که در یک روی آن منظره‌ای از آثار و وضع مزار شریف چاپ شده
 است انتخاب میکند و در روی دیگر آن نامه کوتاهی مینویسد و تمبری چسپاند و به صندوق پست
 می اندازد. کارت پستال در پاکت گذاشته نمیشود؛ از این رو باید در نوشتن احتیاطات
 لازم را کاملاً رعایت کرد و مطالبی را که جنبه محرمانه داشته باشد در آن ننوشت، نمونه دو صفاى
 آن قرار ذیل است:

عزیزم محسن سلام گرم مرا بپذیر!
 شش روز در کابل بودم کارهای متفرقه‌ای که
 داشتم انجام دادم. دوروز است که به مزار
 شریف آمده‌ام، ابنیه و آثار تاریخی این شهر
 واقعاً دیدنی است.

جای تو خالی!

سلام مرا به برادرت برسان.

نورا محمد فیضی



دولت‌شاه و لایق‌آب حضرت علی کریم الله وجه

تلگرام:

تلگرام پیامهای کوتاهی است که با دستگاه تلگراف مخابره میشود. چون درازای (در برابر) هر کلمه تلگرام پول اخذ میگردد ازین رو لازم است مطالب غیر ضروری را در تلگرام نباید نوشت و در مطالب ضروری هم باید صرفه جویی کرد. و کلمه های غیر لازم و تعارفات را حذف نمود متن آزرابه طوری نوشت که پیام با حداقل کلمه و در عین حال بی ابهام و نقص به گیرنده برسد ولی نوشتن کلمه ها چون آقا و خانم یا برادر و کاکا یا ماما نشانه ای بی احترامی است و نیز اختصار نباید به حدی برسد که مخاطب از متن تلگرام در عین ایجاز و اختصار باید گویا و رساننده مطلب و مقصود نویسنده ای آن باشد. اگر گیرنده تلگرام نشانی شمارا میداند لزومی ندارد که در متن تلگرام نشانی خود بنویسید ولی نوشتن نشانی در ذیل (رقم) تلگرام برای اداره تلگراف لازم است.

اگر گیرنده تلگرام نشانی شمارا نمیداند و شما مطلبی از او پرسیده اید یا چیزی خواسته اید که باید پاسخ دهد لازم است نشانی خود را در متن تلگرام به وی اطلاع دهید.

برخی از مؤسسات و هزارها برای اختصار و صرفه جویی نشانه تلگرافی انتخاب میکنند؛ این نشانه با موافقت اداره تلگراف اتخاذ میشود. و قتیکه به این قبیل مؤسسات و سازمانها تلگرام مخابره میکنید اگر از نشانه تلگرافی استفاده کنید، چند کلمه صرفه جویی کرده اید. اغلب مؤسساتی که نشانه تلگرافی دارند آن را در روی کاغذ عنوان دار خود درج میکنند.

نمونه های از تلگرام :

کابل صدای شایزاده شماره ۴۹

پدر بزرگوارم جناب آقای طاهری

باعرض سلام، فردا شنبه ساعت ۵ صبح با هواپیما

وارد فرودگاه خواهم شد. فرزندت حمید

میتوان نوشت :

کابل شایزاده ۴۹

آقای طاهری، شنبه ۵ صبح با هواپیما وارد.

حمید

قندار دروازه کابل شماره ۷۸

بیمکار محترم جناب الحاج الکوژی، نرخ روغن امروز

در کابل سیوی ۲۰۰ است لطفأ نرخ قندار را اطلاع

دهید. ارادتمند احمد کاظمی

میتوان نوشت :

قندار - کابل ۷۸

الحاج الکوژی، کابل روغن ۲۰۰ نرخ قندار اعلام.

کاظمی

شرکت مجاربات افغان

تلگرام

مبدأ کابل مقصد نزار شماره... تاریخ... شماره کتاب

منزل ۱۲۰ آقای حسینی

سلامت خود گوید. احمد پوهنتون شماره ۸۷.

احمد حسینی

شرکت مجاربات افغان

تلگرام

مبدأ کابل مقصد نزار شماره... کلمه... تاریخ شماره کتاب

منزل ۱۲۰ آقای حسینی

سلامت خود گوید. پوهنتون ۸۷ احمد

تمام قسمت ۱ و موضوعات مربوط به زبان حیثیت حلقه یابی را دارند که سلسله علوم ادبی را تکمیل مینماید، فصل پنجم شامل موضوعات مربوط به نگارش بود که یک اندازه تماس گرفته شد. حال برای تکمیل این رساله مورد سلسله بندی مذکور باید به موضوعات دستور زبان (صرف و نحو) هم پرداخته شود.

فصل ششم

دستور زبان

I) تعریف ساختمان سخن :

دانشی است که ساختمان زبان را بیان میکند. زبان وسیله‌ی است برای رساندن دیانت مقصود انسان که در صورت بیان کردن به آن سخن یا گفتار یا کلام گویند. سخن از بهم پیوستن عبارتها درست شده و عبارت از جمله‌ای تشکیل شده است. جمله از کلمه‌ای ساخته شده که اجزای او اجزای جمله میباشند. عبارت دیگر دو سیعتر کلمه‌ای واحد‌های زبان میباشند. هر کلمه از تعداد حروف درست شده است، یا هر کلمه در زبان از تعداد صداها درست شده است و این صداها بوسیله حروف نمایش داده میشوند. بهتر آنست که هر صدا یک حرف داشته باشد و همچنین هر حرف فقط برای نشان دادن یک صدا بکار رود ولی در کمتر زبان دنیا است که این موضوع کاملاً رعایت شده باشد؛ در انقبای زبان دری هم این موضوع کاملاً مراعات نشده خصوصاً که استعمال کلمات بی شمار عربی را در زبان دری مد نظر بگیریم دیده میشود که برای نشان دادن بعضی از صداها چند حرف بکار میرود مانند (ز، ز، ض، ظ) که همه در استعمال عرف صدای «ز» را میدهند و همچنین برای بعضی صداها مانند (ز، ز، زیر و پیش) حرف وجود ندارد.

چون اجزای کلمه صداها هستند و حروف برای نشان دادن این صداها بکار میروند و برای بحث در تلفظ کلمات باید به شرح صداها پرداخت و سپس حروف را با آنها تطبیق داد. صداها ی زبان دری و هر زبان دیگر دو دسته اند: صوتی و غیر صوتی.

صداها ی صوتی: آنهایی هستند که در لحظه تلفظ شان تارهای صوتی مرتعش میشوند مانند صدای «ز»، که در موقع تلفظ اگر دست را روی حنجره بگذاریم ارتعاش را احساس میکنیم.

صدای غیر صوتی: آلفایی هستند که در موقع تلفظ آنها تارهای صوتی مرتعش نمیشوند مانند صدای «س» که در موقع تلفظ «ز» و «دس» وضع دمان و زبان یکسان است تنها فرق شان در همان لرزش تارهای صوتی و عدم لرزش آنها در لحظه تلفظ است.

معمولاً بیشتر صدای صوتی یک معادل غیر صوتی دارند ولی بعضی ها معادل ندارند. حروف صدای صوتی و معادل غیر صوتی آنها در جدول ذیل به ارتباط زبان درمی ذکر شده اند که اینک آنها را مطالعه میفرمایید.

صوتی ب	د	ج	ز (ذ، ض، ظ)	ژ	و	گ	غ	ق	ل	م	ن	ر	ی
غیر صوتی پ	ت	ط	چ	س	ث	ص	ش	ف	ک				

چون «ز»، «د»، «ذ»، «دض»، «دظ» یکسان تلفظ میشوند در یک جا آوزده شده اند و این شیوه درباره سایر حروف نیز رعایت شده است. صدای یک معادل کامل صوتی یا غیر صوتی ندارند ستونهای مربوط به آنها خالی است.

صدای صوتی بر دو دسته اند. یک دسته صوتیهای آزاد (واکه) و دیگر دسته صوتیهای غیر آزاد میباشند.

صوتیهای آزاد: آن دسته را گویند که پس از ارتعاش حنجره بدون دخالت لب و دندان با بطور آزاد از دمان خارج میشوند و تنها شکل کلی حفره دهان و وضع قرار گرفتن زبان نسبت به سقف دمان در تشکیل آنها مؤثر است و تعداد آن در زبان درمی (۶) بوده و در (۳) آن حرفی الفبایی ندارند مثل (س، ی، ع، و) و (۳) دیگر آن «آ»، «اد»، «ای» میباشند.

صوتیهای غیر آزاد: آن دسته را گویند که پس از ارتعاش حنجره با دخالت لب و دندانها

فعل کلمه ای است که انجام دادن و انجام گرفتن و واقع شدن کاری یا وجود داشتن و پذیرفتن حالتی را در یکی از سه زمان، گذشته، حال و آینده نشان دهد مانند:

شب صحبت عنیمت دان که بعد از روزگار ما بسی گردش کند گردون بسی لیل و نهار آرد
که عنیمت دان، پذیرفتن کار - گردش کند، انجام گرفتن و آرد، انجام آن کار را نشان میدهند و دیگری فعل است.

فعلهایی که بر انجام عملی دلالت میکنند آنهارا فعل عمل یا «فعل خاص» گویند و فعل های که حالتی را بیان میکنند فعل حالت یا «فعل عام» گفته میشوند و تعدادشان بیش از چند تا نیست بقیه فعلی خاص میباشند مانند:

«من سبب اخوردم» یا «طاووس زیبا است»، که در جمله اول خوردم و در جمله دوم است فعل بوده، یکی به انجام عملی دلالت میکند و دیگری حالتی را بیان میکند.

در جمله اول من فاعل یا مستند الیه است و در جمله دوم طاووس که حالت آن بیان شده، مستند الیه میباشد در هر فعل دو کلمه ای مهم وجود دارد که تمام زانها و مشتقات فعل از میتوان بوسیله این دو کلمه از روی قاعده ساخت و این دو کلمه عبارت اند از: ۱- مصدر . ۲- ریشه .

که مصدر بر انجام کاری یا حالتی بدون در نظر گرفتن زمان دلالت کنند مانند «خوردن»، «د بودن»، بر فعل ابو سبیله مصدرش میشناسند ولی مصدر در جمله از نظر دستوری اسم میباشد و عمل اسم را انجام

میدهد. مصدر با بیشتر به «دن»، و کمتر به «تن»، ختم شده که اگر «دن» و «تن» از آخر حذف شوند مصدر کوتاه یا مخفف بدست می آید که بعد از باید و یا در ترکیب دو مصدر بکار میرود مانند

از «گفتن» مصدر مخفف یا کوتاه گفت با حذف «تن» بدست می آید و در استعمال -
باید گفت، نباید گفت بکار میرود و یا از «زدن» و «خوردن»، در ترکیب، زرد خورد و از «رفتن و آمدن» رفت و آمد ساخته میشود.

ریشه کلمه ای است که بوسیله آن یک قسمت از زمانها و مشتقات فعل را میسازند و در بعضی از فعلها بطور مستقل و بعنوان اسم بکار میرود و در باقی فعلها، ریشه برای ساختن قسمتهای فعل و ترکیب کلمه های مرکب بکار میرود و تنها بکار نمیرود.

ریشه فعل «گفتن»، گو، ریشه فعل «دیدن»، بین و ریشه فعل «خندیدن»، خند میباشد. بعضی کلمه های مرکب که در اصل فعل نیستند و یا در اصل درمی نیستند بعنوان ریشه اختیار کرده و با افزودن «یدن» از آنها مصدر برای فعل درست میکنند مانند: طلب - طلبیدن، فهم - فهمیدن - جنگ - جنگیدن، ...

فعل بارتباط مصدر و ریشه دو قسم است، فعل منظم و غیر منظم. فعل منظم آنست که مصدرشان به «یدن» ختم شده باشد و اگر «یدن» از آنها حذف گردد، ریشه فعل بیست آید مثل:

ترسیدن ← ترس و جنگیدن ← جنگ. ولی چند فعل استثنایی اند مانند:

آجیدن ← اجین چیدن ← چین شنیدن ← شنو آفریدن ← آفرین دیدن ← بین گزیدن ← گزین

فعلهای غیر منظم آنست که دو شرط بالا در آنها موجود نباشد و افعال پایان یافته به «دن»، «دون»، «ادن» و «تن» قواعد خاص دارند مثلاً: آوردن ← آور، افشاندن ← افشان. استثنا:

آوردن ← آزار آلودن ← آلا افادن ← افت دادن ← ده بریدن ← برز افزودن ← افزا فرستادن ← فرست آمدن ← آ آمدن ← کن ربودن ← ربا ایستادن ← ایست زدن ← زن مردن ← میر فرمودن ← فرما نهادن ← نه شدن ← شو.

و فعلهای پایان یافته به «تن» که حذف میشود و حرف «خ» را تبدیل به «ز» کنند چون
 آموختن ← آموز باختن ← باز دانشتند
 آموختن ← آوزید گزختن ← گزید
 و از آخر مصدر «داشتن» که «تن» را برداشته و «ش» را به «ر» تبدیل کنند مثل:

انگاشتن ← انگار
 داشتن ← دار
 گذاشتن ← گذار
 و بشکل استثناء } افراشتن ← افراز

و سایر فعلهای پایان یافته به «تن» که قواعد بسیار دارد، باید خود آن فعلها باریشه های شان
 مطالعه شوند مانند: خاستن ← خیز کوفتن ← کوب گرفتن ← گیر { و غیره
 بستن ← بند پذیرفتن ← پذیر رفتن ← رو

فعل هم ساده و هم مرکب بوده میتوانند. فعل ساده مثل رفتن، آمدن، گشتن و غیره.
 اما مرکب از یک فعل ساده و کلمه دیگر طوری ساخته میشود که فعلهای ساده در آخر می آیند
 و در درسی بسیار مهم اند مثل برگشتن، کار کردن، دوست داشتن، بیاد آوردن و ...
 مفاهیم اصلی فعل:

فعل چهار مفهوم دارد. الف: مفهوم کار یا حالت. ب: مفهوم شخص. ج: مفهوم
 افراد. د: مفهوم زمان. الف - مفهوم کار یا حالت: فعل کلمه است که انجام دادن و
 انجام گرفتن و واقع شدن کاری - وجود داشتن و پذیرفتن حالتی را در یکی از سه زمان
 گذشته، حال و آینده نشان دهد.

ب - مفهوم شخص: در فعل سه شخص وجود دارد. اول شخص (متکلم یا گوینده) و
 دوم شخص (مخاطب یا شنونده)، و سوم شخص (غایب) مانند: دیدم (اول شخص)

دید (دوم شخص، دید (سوم شخص)
 نج - مفهوم افراد و جمع: این سه شخص (شکلم، مخاطب، غایب) اگر بر یک فرد دلالت کنند مفرد
 است و اگر بر بیش از یکی دلالت کنند جمع میباشند. مانند پرسیدیم (اول شخص مفرد). پرسیدیم
 (اول شخص جمع)

د - مفهوم زمان: گذشته (ماضی)، حال و آینده (مضارع)، آینده (مستقبل)
 یاد آوری: اگر فعل را در شش صورت بیان کنیم آن را صرف کرده ایم مانند: آمدم - آمدی - آمد -
 آیدم - آیدید - آیدند. هر یک از صورتهای مختلف را صیغه یا ساخت فعل گویند مانند آمدم - پرسیدی -
 سخن گفتند.

قسمتهای مختلف فعل [جز پیشین، ریشه یا بن - شناسه]:
جز پیشین: حروفی است که در آغاز افعال در می آیند: می، ب، همی، ن، م (می گفت، همی روم،
 ندید، بگو، مرد...)

شناسه: در آخر افعال قرار دارد و در تمام صیغه تغییر میکند مانند [م، ی، دت، یم، ید، ینا]
 رفتم - رفتی - رفت - رفتیم - رفتید - رفتند.

بن: قسمتی از فعل است که معنی اصلی را همراه دارد و تغییر نمیکند، بن ماضی، بن مضارع
 «ریشه افعال و مشتقات آن»

بن ماضی: تمام صیغه های ماضی و بعضی اسما و صفها و کلمه های مشتق از آن گرفته میشود. مانند: دیدیم،
 دیدار، دیده، دید، دیدن (گروه کلمات). برای ساختن بن ماضی کافی است (بن) را از آخر مضد
 حذف کنیم مانند دیدن = دید، گفتن = گفت.

مشتقات هم از بن ماضی

الف - صفتهای مشتق از بن ماضی:

- ۱- بن ماضی + ار = خواست + ار = خواستار (صیغه مبالغه)
 - ۲- بن ماضی + گار = آفرید + گار = آفریدگار (صیغه مبالغه)
 - ۳- بن ماضی + ار = گرفت + ار = گرفتار (صفت مفعولی)
 - ۴- بن ماضی + ه = پرسید + ه = پرسیده (صفت معولی)
- ب : اسمهای مشتق از بن ماضی :

- ۱- بن ماضی + ه = دید + ه = دیده (چشم) (اسم ابزار)
- ۲- بن ماضی + مان = ساخت + مان = ساختان (اسم مرکب)
- ۳- بن ماضی + ن = رفت + ن = رفتن (مصدر)
- ۴- بن ماضی + ار = گفت + ار = گفتار (حاصل مصدر)
- ۵- بن ماضی به تهیایی = نشست (نشستن و جلسه) (حاصل مصدر)

ج : - انواع ماضی در جای خود شرح داده خواهد شد .
بن مضارع : تمام صیغه های مضارع و بعضی اسباب و صفتها و کلمه های مشتق ، از آن گرفته میشود
 مانند :

می بینم ، بینا ، بیننده ، بینش ، بین (گروه کلمات)
 بن مضارع : دوم شخص مفرد در حاضر است . مانند رو : از رفتن
مشتقات مهم از بن مضارع :

- الف : صفتهای مشتق از بن مضارع :
- ۱- بن مضارع + نده = رو + نده = رونده (صفت فاعلی)
 - ۲- بن مضارع + ان = رو + ان = روان (صفت حالیه)
 - ۳- بن مضارع + ا = رو + ا = روا (صفت مشبیه)

۴- بن مضارع + گار = آموز + گار = آموزگار (صیغه مبالغه)

۵- بن مضارع + ار = پرست + ار = پرستار (صیغه مبالغه)

ب :- اسبهای مشتق از بن مضارع :

۱- بن مضارع + ش = ورنز + ش = ورنزش (اسم مصدر)

۲- بن مضارع + ه = گری + ه = گریه (اسم مصدر)

۳- بن مضارع + مان = ساز + مان = سازمان (اسم مرکب)

۴- بن مضارع + ه = تاب + ه = تابه (اسم ابزار)

۵- بن مضارع به تهیابی = سوزی یعنی (سوزن) (اسم مصدر)

ج :- انواع مضارع درجای خود شرح داده خواهد شد.

د :- مستقل : از بن مضارع و بن ماضی به دست می آید مانند : خواهیم دید . خواهیم دید . یاد آوری : صیغه مبالغه بر زیادی عمل دلالت میکند . آموزگار یعنی زیاد آموزنده . پس صیغه مبالغه جزء صفتهای فاعلی است .

« ساختمان افعال »

گرچه درباره ساختمان افعال قبلاً اشاره مختصر شده ولی برای توضیح مطلب این جمله را مورد

توجه قرار میدهیم :

۱- فرارفت و گفت ای عجب این تویی فرشته نباشد بدین نیکویی (سعدی)

۲- من از دیدن دوستان خود خوشحال می شوم .

در عبارتهای بالا سه فعل (گفت - فرارفت - خوشحال می شوم) مورد توجه است . ۱- گفت :

فعل ساده است زیرا بیشتر از یک کلمه نیست . ۲- فرارفت : فعل پیشوندی است زیرا به اول

فعل ساده (رفت) پیشوند فرا اضافه شده است . ۳- خوشحال می شوم : فعل مرکب است .

زیرا به اول فعل ساده می (می شوم)، صفت خوشحال اضافه شده است.

«افعال تام (خاص)، ربطی و عام، ناقص، معین»

پرخند در مقدمه فعل در باره افعال تام (خاص)، ربطی (عام)، ناقص، معین اشاره شد ولی برای توضیح بیشتر لازم است در جمله های ذیل دقت شود:

۱- ای پسر همان دهان تو را گفتم که تو بیدار شو که من خفتم (نظامی)

۲- هوا سرد است.

۳- علی درناست.

۴- علم آن بود که هر کجا تو از برای آن آموخته باشی در آن جایگاه به کار داری. (امجدی)

در جمله (۱) گفتم از افعال تام (خاص) است زیرا به انجام دادن کاری دلالت میکند. در

جمله (۲)، است از افعال ربطی (عام) مانند مصادر (استن - بودن - گشتن - گردیدن - شدن)

است زیرا حالتی را به نهاد نسبت میدهد.

در جمله (۳) است از افعال ناقص مانند مصادر (استن - توانستن - بایستن) میآید

زیرا همی ز ما تنها وصیغه های آن صرف و استعمال نمی شود. در جمله (۴)، باشی از افعال معین

است زیرا آموختن بوسیله آن صرف شده است پس:

فعل معین فعلی است که افعال دیگر به کمک آن صرف شود. مانند مصدر های (بودن - استن -

شدن - خواستن) مثال:

پرسیده است - آمده بود - آموخته شد - خواهیم رفت - شاید آمده باشد.

یاد آوری: فعلهای ربطی در بعضی مواقع به معنی افعال (خاص = تام) به کار میروند، مانند:

۱- در راز دم در منزل کسی نبود (وجود داشت) ۲- زمین به دور خورشید می گردد

۳- در خانه ما رونق اگر نیست، صفا نیست (وجود ندارد، وجود دارد) (می پرخند)

۴- شد آن زمان که او شاد بود و محترم بود (گذشت)

۵- همه در آمد و شده بودند. (رفت)

۲- بعضی فعلها می دیگری هستند که در نقش فعل معین به کار میروند، مانند مصدرهای (توانستن - نایستن - شایستن - گردیدن - آمدن) مانند: باید دید - نتوان رفت - شاید بیاید - آشفته گردید - گفته آمد، (افعال شبه معین)

نوع دیگر افعال گروهی؛ مثلاً آوردن، پناه آوردن، بیاد آوردن، بیرون آوردن، گرد آوردن، در آوردن... بدین ترتیب نوعی افعال مرکب ساخته میشود. (افعال لگی)، زدن (حرف زدن، چانه زدن، زنگ زدن، سر زدن، دست زدن، پر زدن، شانه زدن، لاف زدن، تیغ زدن، به آب زدن، رگ زدن)

« وجوه افعال »

در این جملات دقت کنید:

- ۱- دیروز احمد مسافرت رفت. ۲- امروز شریف شاید به مسافرت برود.
 - ۳- اگر بد کنی کیفش بدبری. ۴- تو پاک باش، مدارای برادر از کس باک.
 - ۵- خواهی آمدن به بستان چون غنچه بادل تنگ و آنجا بنیک نامی، پیراهنی دریدن (حافظ)
 - ۶- شاید فرید از دبستان برگشته به مسافرت برود (برگشته = برگردد)
- رفت در جمله (۱)، وقوع فعل را به طور یقین بیان میکند. این وجه را اخباری گویند. شاید برود در جمله (۲)، وقوع فعل را به طور شک و تردید بیان میکند. این وجه را التزامی گویند. بد کنی در جمله (۳)، وجه شرطی است زیرا انجام یافتن آن مشروط به وقوع فعل دیگری است. این وجه را میتوان جزا وجه التزامی به حساب آورد زیرا صیغه‌ی خاصی ندارد. باش و مدار در جمله (۴)، وقوع و عدم وقوع فعل را طلب میکند. این وجه را امری گویند.

پیرامنی دریدن در جمله (۵) وجه مصدری است، چون با علامت مصدری همراه است.
 امروزه در بعضی موارد (ن) مصدری را از آخر آن حذف میکنند؛ باید گفتن = باید گفت. برگشته در جمله
 (۶) وجه وصفی است، زیرا به صورت صفت منزه ۱ کار رفته است. از حیث زمان و
 شخص، معنی خاصی را که از فعلهای بعدی فهمیده میشود. این اداره میکنند مثلاً زمان و شخص
 (برگشته) مساوی است با (برگرد) یعنی سوم شخص مفرد مضارع التزامی.
 «لازم و متعدی»

در جمله های زیر دقت کنید:

۱- محمد رفیق رفت. ۲- احمد کتاب را خواند. ۳- شیشه شکست. ۴- شکیب شیشه را شکست.

در جمله (۱) رفت فعل لازم است زیرا به مفعول صریح (مفعول بیواسطه) احتیاج ندارد.
 در جمله (۲) خواند فعل متعدی است زیرا به مفعول صریح (کتاب) احتیاج دارد و بدون آن معنی
 جمله کامل نیست. احمد (؟) خواند.

در جمله (۳) شکست فعل دوگانه (ذو وجهین) است فعل در قسمت اول بصورت لازم و در
 قسمت دوم بصورت متعدی به کار رفته است.

یادآوری: برخی از افعال متعدی علاوه بر مفعول صریح به متمم فعل (مفعول غیر صریح = مفعول
 با واسطه) نیز احتیاج دارد. مانند:

مسعود کتاب را از مصطفی گرفت. بیشتر فعلها مکن است چند متمم داشته باشند مانند:
 شاکر از خانه باد و چرخه به بازار رفت.

«متعدی ساختن فعل لازم»

طرز ساخت (از مصدر) بن مضارع بعضی از افعال لازم + پسوند، (اندر یا ایند) =

فعل متعدی

طرز ساخت (از مصدر رویدن) دو + اند = دو اند

« (از مصدر روییدن) روی + آیند = روی آیند

برای متعدی ساختن برخی از فعلهای لازم کافی است که به آخر بن مضارع آن

لفظ (اندن یا ایندن) اضافه کرده صرف کنیم مانند: از (چرخیدن) - چرخ +

اندن یا ایندن = چرخاندن، چرخانیدن؛

چرخاندم، چرخاندی، چرخاند - چرخانیدیم، چرخانیدید، چرخانیدند.

گیاه رویید. (لازم) خورشید گیاه را رویآیند (متعدی)

«متعدی ساختن فعل متعدی»

طرز ساخت (از مصدر) بن مضارع بعضی از افعال متعدی + (اند یا آیند) = فعل متعدی

« (از خوردن) خور + آیند = خورآیند

گاهی بعضی از افعال متعدی را نیز به همین ترتیب متعدی میسازند. در این موقع فعل علاوه

بر مفعول به متم فعل نیز احتیاج دارد، مانند: کودک شیر را خورد، مادر شیر را به کودک خورآیند.

خورآیندم، خورآیندی، خورآیند، خورآیندیم، خورآیندید، خورآیندند.

یاد آوری: برخی از فعلهای دوگانه نیز همین ترتیب متعدی میشوند در این صورت افعال به معنی

متعدی به کاری روند، مانند: کودک کاغذ را در حیاط سوزانید.

«معلوم و مجهول»

در جمله ذیل دقت کنید: احمد غذا را خورد. در این جمله خورد فعل معلوم است زیرا خوردن غذا را

به فاعل (احمد) نسبت میدهد یعنی نهاد جمله فاعل است. اما در جمله غذا خورده شد.

فعل خورده شد (مجهول) است. زیرا فاعل جمله معلوم نیست و عمل خوردن را به مفعول یعنی (غذا) نسبت میدهد. نهاد جمله مفعول است.

طرز ساخت (از مصدر): صفت مفعولی (۲) + زمانهای گذشته، حال، آینده می (شدن) = فعل مجهول (دیدن) دیده + شدم = دیده شدم
یادآوری: گاهی برای ساختن فعل مجهول از مصادر زیر نیز استفاده میکنند: مانند:
گردیدن - گشتن - آمدن (دیده گشت - گردید - گفته آمد)

(۲) یادآوری: فعل مجهول فقط از فعل متعدی ساخته میشود (چون مفعول دارد) گاهی به جای صفت مفعولی فعل اصلی، صفت جامد یا اسم مفعول عربی را بهمان معنی، با فعل شدن صرف میکنند و بدین ترتیب فعل مجهول بسازند مانند: معدوم شد، معدوم خواهد شد.

صرف فعل مجهول از مصدر بردن^(۳)

ماضی ساده: برده شدم - برده شدی - برده شد - برده شدیم - برده شدید - برده شدند.
ماضی استمراری: برده می شدم - برده می شدی - برده می شد - برده می شدیم - برده می شدید - برده می شدند.

ماضی بعید: برده شده بودم - برده شده بودی - برده شده بود - برده شده بودیم - برده شده بودید - برده شده بودند.

ماضی نقلی: برده شده ام - برده شده ای - برده شده است - برده شده ایم - برده شده اند.

ماضی التزامی: شاید برده شده باشم - برده شده باشی - برده شده باشد - برده شده باشیم - برده شده باشید - برده شده باشند.

مضارع اخباری : برده می شوم - برده می شوی - برده می شود - برده می شویم - برده می شوید - برده می شوند .

مضارع التزامی : برده بشوم - برده بشوی - برده بشود - برده بشویم - برده بشوید - برده بشوند .

مستقبل : برده خواهم شد - برده خواهی شد - برده خواهد شد - برده خواهیم شد - برده خواهید شد - برده خواهند شد .

امری : ؟ - برده شو - برده شود - برده شویم - برده شوید - برده شوند .

نهی : ؟ - برده نشو - برده نشود - برده نشویم - برده نشوید - برده نشوند .

۱۱) صرف فعل معلوم از مصدر بردن

ماضی ساده : بردم - بردی - برد . بردیم - بردید - بردند .

ماضی استمراری : می بردم - می بردی - می برد . می بردیم - می بردید - می بردند .

ماضی بعید : برده بودم - برده بودی - برده بود . برده بودیم - برده بودید - برده بودند .

ماضی نقلی : برده ام - برده ای - برده است . برده ایم - برده اید - برده اند .

ماضی التزامی : برده باشم - برده باشی - برده باشد . برده باشیم - برده باشید - برده باشند .

ماضی ابعد : برده بوده ام - برده بوده ای - برده بوده است . برده بوده ایم - برده بوده اید - برده بوده اند .

اید - برده بوده اند .

ماضی ملوکس : داشتم می بردم - داشتی می بردی - داشت می برد . داشتیم می بردیم - داشتید می بردید - داشتند می بردند .

می بردید - داشتند می بردند .

مضارع اخباری : می برم - می بری - می برد - می بریم - می برید - می برند .

مضارع التزامی : بیرم - بیرمی - بیرد - بیریم - بیرید - بیرند .
مضارع ملوکوسس : دارم می برم - داری می بری - داریم می برید - دارید می برید - دارند می برند .

مستقبل : خواهم برد - خواهی برد - خواهیم برد - خواهید برد - خواهند برد .

امری : ؟ - بیر - بیرد - بیریم - بیرید - بیرند

؟ - نبر - نبرد - نبریم - نبرید - نبرند

نهی : ؟ - مبر - مبرد - مبریم - مبرید - مبرند

«زمانهای فعل»

زمان فعل : لحظه ای است که فعل در آن واقع شود و بر مصدر زمان اصلی دلالت میکند .
 گذشته (ماضی) ، حال و آینده (مضارع) ، آینده (مستقبل) ، امر .

«فعل ماضی»

فعل ماضی بر چند نوع است :

- ۱- ماضی ساده یا مطلق ، ۲- ماضی استمراری ، ۳- ماضی نقلی ، ۴- ماضی نقلی استمراری ،
 - ۵- ماضی بعید ، ۶- ماضی ابعده ، ۷- ماضی التزامی ، ۸- ماضی ملوکوسس .
- ماضی ساده (ماضی مطلق) :

په جمله های زیر توجه کنید :

- ۱- پدري با پسر به شفقت گفت که پسندیده دار عادت و نحو
- ۲- شريف ديروز از مسافرت آمد .

در بیت اول کلمه (گفت) و در جمله دوم کلمه (آمد) برگزیده‌ای دلالت میکند که کاملاً پایان پذیرفته است و ساختمان ساده‌ای دارد. و چنین ساخته میشود:

طرز ساخت: (از مصدر)، بن ماضی + ضمائر فاعلی (م-ی-یم-ید-ند) = ماضی مطلق

" " (از مصدر دیدن)، دید + م = دیدم

ماضی مطلق از مصدر دیدن چنین صرف میشود: دیدم-دیدید-دیدند-دیدید-دیدید

ماضی استمراری:

به جمله های زیر توجه کنید:

۱- برادر من همه روزها کار میکند. ۲- او سال گذشته هر روز ورزش می کرد. ۳- دیروز وقتی که

به کتابخانه می رفتم حسن را دیدم. ۴- دیروز بگی در راه پیمایی بودیم کاش شما هم می آمدید.

در جمله (۱)، کاری که در گذشته ای دلالت می کند که مدتی ادامه داشته است. در جمله (۲)

ورزش می کرد برگزیده دلالت میکند که چند بار تکرار شده است. در جمله (۳) می رفتم

برگزیده ای دلالت میکند که در زمان ماضی دیگری اتفاق افتاده است. در جمله (۴) می آمدید

برگزیده ای دلالت میکند که بابیان آرزو توام است.

پس: ماضی استمراری برگزیده ای دلالت میکند که مدتی ادامه داشته و چند بار تکرار شده و

ضمناً بابیان آرزو و شرط در زمان ماضی دیگری واقع شده باشد.

از ماضی استمراری بپیشوند (می)، صرف میشود ولی در زمان قدیم بپیشوند (همی)، (وب) یا

بپیشوند (دی)، صرف میشده است مانند:

همی کند موی و همی زد خودش (فردوسی)، هر آن که دیوار بلند پیش آمدی به قوت بازو

ببفکندی.

طرز ساخت: (از مصدر)، می + ماضی مطلق = ماضی استمراری (گلستان)

" " (دیدن)، می + دیدم = می دیدم

ماضی استمراری از مصدر دیدن چنین صرف میشود:

می دیدم - می دیدی - می دید
می دیدیم - می دیدید - می دیدند

یاد آوری: ماضی مطلق (بودن و داشتن) در معنی ماضی استمراری به کار می رود مانند:
من آرزو داشتم که شمار اینم - در فکرش بودم که با دوستم آشتی کنم.

یاد آوری: ماضی استمراری گاهی به جای مضارع التزامی به کار می رود مانند:

آنکه دایم هوس سوختن مای کرد کاش می آمد و از دور تماشا می کرد حافظ

ماضی نقلی:

بر جمله های زیر توجه کنید:

۱- قالین بافی از قدیم در افغانستان رواج داشته است. ۲- پدرم به مسافرت حج رفته است.

۳- فرید بنوز خوابیده است. ۴- دایم بنوز درش را نخوانده است.

در جمله (۱) داشته است برگزیده مطلق دلالت میکند و در جمله (۲) رفته است

برگزیده دلالت میکند که اثر و نتیجه اش تا زمان حال باقی است. در جمله (۳) خوابیده است

مانند مصادر در نشستن - ایستادن - قهر کردن، برگزیده ای صورت گرفته است که بنوز ادامه دارد.

در پس آینه طوطی صفتم داشته اند آن چرا استاد ازل گفت بگو می گویم حافظ

یاد آوری: فرق مهم ماضی نقلی با ماضی مطلق این است که در ماضی مطلق مخاطب قبلاً از وقوع

فعل خبر دارد ولی در ماضی نقلی چنین نیست.

موزه باستان کابل را دیدی؟ قبلاً اطلاع داشته است.

موزه باستان کابل را دیدی؟ قبلاً اطلاع نداشته است.

در جمله (۴) نخوانده است که ماضی نقلی بصورت منفی بکار رفته بعد از انتظار وقوعش هست،

پس چنین نتیجه میگیریم که:

ماضی نقلی برگزیده ای دلالت میکند که اثر و نتیجه اش تا زمان حال باقی است.

طرز ساخت: (از مصدر)، صفت مفعولی (ا)، الف + پیوند (ا، ای، است، ایم، اید، اند) = ماضی نقلی

طرز ساخت: (دیدن)، دیده + ام = دیده ام

ماضی نقلی از مصدر دیدن چنین صرف میشود:

دیده ام - دیده ای - دیده است - دیده ایم - دیده اید - دیده اند

یادآوری: در قدیم ماضی نقلی را به کمک (استم - استی - است - استیم - استید - استند)

صرف میکردند. آن شنیدستی که در اقصای غور بار سالاری بیفکاد از ستور

یادآوری: صفت مفعولی = برای ساختن صفت مفعولی کافیست که (ن) را از آخر مصدر

حذف کرده به جای آن ه بیان حرکت قرار دهیم مانند: دیدن، دید + ه = دید (صفت مفعولی)

ماضی نقلی استمراری:

گاهی به اول ماضی نقلی پیشوند (می)، اضافه میکنند در این صورت فعل هر دو مفهوم ماضی نقلی

و ماضی استمراری را دارا است مانند:

پرسیدم تا به حال باین مردم آزاده چگونه رفتار می کرده اند؟

ماضی نقلی استمراری از مصدر دیدن چنین صرف میشود:

می دیده ام - می دیده ای - می دیده است - می دیده ایم - می دیده اید - می دیدند

ماضی بعید:

در جمله زیر دقت کنید:

۱- وقتی که تو آمدی من کارم را تمام کرده بودم.

در این جمله تمام کرده بودم ماضی بعید است. گذشته ای را نشان می دهد که قبل از فعلهای دیگری

انجام گرفته است

طرز ساخت: (از مصدر)، صفت مفعولی + ماضی مطلق بودن = ماضی بعید

دیدن، دید + بوزم = دیده بودم
ماهی بعید از مصدر دیدن چنین صرف میشود:

دیده بودم - دیده بودی - دیده بود - دیده بودیم - دیده بودید - دیده بودند
ماهی ابعد:

در این جمله دقت کنید:

۱- خیالی کردم سابقاً جمشید آن شهر را دیده بوده است.

در این جمله (دیده بوده است) ماضی ابعدی باشد که زمان دورتر را نشان می دهد.

طرز ساخت: (از مصدر)، صفت مفعولی + ماضی نقلی بودن = ماضی ابعد

دیدن، دید + بودم = دیده بوده ام

ماهی ابعد از مصدر دیدن چنین صرف می شود

دیده بوده ام - دیده بوده ای - دیده بوده است - دیده بوده ایم - دیده بوده اید - دیده بوده اند.

ماهی التزامی:

به جمله های زیر دقت کنید:

۱- اگر کسی نتوانسته باشد برای جامعه ای که در آن زندگی میکند مفید واقع گردد هرگز نمی تواند برای شخص خود مفید باشد.

۲- شاید علی او را دیده باشد.

۳- ای دای بر اسمیر کن یادرفته باشد در دام مانده باشد، صیاد در قه باشد

در جمله (۱) نتوانسته باشد گذشته ای را نشان می دهد که همراه با شرط است. در جمله (۲) دیده باشد

گذشته ای را نشان میدهد که باشک و تردید همراه است. در جمله (۳) رفته باشد گذشته ای را

نشان میدهد که با تأسف و دریغ همراه است. پس از جمله های بالا دو نتیجه میگیریم. اول این که ماضی التزامی بر فعلی دلالت میکند که همراه باشک و تردید و تأسف و شرط و آرزو باشد. دوم اینکه بعد از کلمه یا جمله ای باید مانند ممکن است جلیل را دیده باشم، اگر او را ببینم می شناسم.

- طرز ساخت (از مصدر) صفت مفعولی + (مضارع التزامی باشیدن) = ماضی

التزامی
 طرز ساخت (دیدن) + دیده + باشم = دیده باشم

ماضی التزامی از مصدر دیدن چنین صرف می شود:

دیده باشم - دیده باشی - دیده باشد - دیده باشیم - دیده باشید - دیده باشند

ماضی ملهوس:

ماضی ملهوس: امروزه در زبان محاوره بیشتر معمول است و آن گذشته ای را نشان

میدهد که در حال انجام یافتن است. مانند: داشتم می رفتم که شما تشریف آوردید.

ماضی ملهوس از مصدر دیدن چنین صرف میشود:

داشتم می دیدم - داشتی می دیدی - داشت می دید - داشتیم می دیدیم - داشتید می دیدید - داشتند می دیدند.

تمرین ۱- از مصدر های بودن - رسیدن - آراستن - بخشیدن - انداختن - شنیدن -

آوردن، انواع ماضی را بصورت فعل معلوم صرف کنید. به جدول شماره (۱) صرف فعل معلوم از مصدر بودن صفحه (۱۱۵) مراجعه شود.

تمرین ۲- از مصدر پرسیدن - دیدن - کندن - یافتن - بردن - بخشیدن، انواع

ماضی را بصورت فعل مجهول صرف کنید. به جدول شماره (۲) صفحه ۱۱۴ صرف فعل مجهول از مصدر بردن مراجعه شود.

« مضارع اخباری »

به جمله های زیر توجه کنید :

۱- اشرف کتاب می خواند . ۲- علی عصر کتاب می خواند . ۳- حرارت زیاد آب را بخیز میکند .

افعالیکه در جمله های بالا به کار رفته اند همگی مضارع اخباری هستند ، اما فعل جمله می (۱) در زمان حال فعل جمله (۲) در زمان آینده ، فعل جمله (۳) در همه ی زمان ها اتفاق افتاده است . پس نتیجه می گیریم :

مضارع اخباری بر زمان حال و آینده و بر تمام زمانها دلالت می کند . معمولاً امر و زاپیشونی ، همراه است ، مانند : ظریف ناظمی خورد .

طرز ساخت : (از مصدر) می + بن مضارع + ضمیر فاعلی (م ، ی ، د ، یم ، ید ، ند) = مضارع اخباری

« دیدن (می) + بین + م = می بینم
مضارع اخباری از مصدر دیدن چنین صرف می شود :

می بینم - می بینی - می بیند - می بینید - می بینند

یاد آوری : اگر مضارع اخباری بدون علامت باشد مضارع ساده گویند ، مانند روم مضارع اخباری در قدیم با پیشوند (همی ، و ب) یا (ساده) بیان می شده است مانند : دانشمندان همی گویند . بسوزند چوب درختان بی بر منرا خود همین است مربی بری را

گردون چه خواهد از من برگشتنی ضعیف گیتی چه جوید از من در مانده ی گدا

موارد استعمال مضارع اخباری زیاد است .

۱- در بیان جواب شرط : اگر بروی می رسی . ۲- به ماضی دلالت می کند : (در داستان) .

رستم به بخیر می رود، اسبش را کم می کند و به جستجوی آن روان می شود. ۳- برای نقل قول حضرت علی (ک) می فرماید: غرور نشانه بی نادانی است.

«مضارع التزامی»

به جمله مای زیر توجه کنید:

۱- فردا شاید برادرم به مسافرت برود. ۲- امروز ممکن است به گردش بروم.
 در جمله مای بالا فعلهایی که به کار رفته اند یکی مضارع التزامی هستند. فعل جمله (۱) به زمان آینده و فعل جمله (۲) به زمان حال دلالت می دهد. دنبال کلمه یا جمله ای می آید و ضمناً وقوع فعل باشک و تردید و شرط و آرزو همراه است. امروزه با پیشوند (ب) یا ساده صرف میشود ولی در قدیم همراه پیشوندی، و یا ساده صرف می شده است، مانند:

۱- همراه شرط: اگر بگویم که مرا با تو سر و کاری نیست در و دیوار گواهی بدهند کاری هست
 ۲- بیان آرزو: کاش امروز باران بیاید.

طرز ساخت: (از مصدر) ب + بن مضارع + ضمایر فاعلی (م، ی، د، یم، ید، ند) = مضارع التزامی

ببینم - ببینی - ببینند - بینم - بین - بینید - بینند
 بینم - ببینی - ببینند - بینم - بین - بینید - بینند

«مضارع ملغوس»

به جمله زیر توجه کنید:

۱- کیرم کجای روی؟ دارم به کتابخانه می روم

در جمله بالا فعل دارم می روم مضارع ملومس است. وقوع فعل در زمان حال و در شرف انجام گرفتن نشان میدهد. مانند: دارم می خوانم

مضارع ملومس از مصدر دیدن چنین صرف می شود:

دارم می بینم - داری می بینی - دارم می بیند - داریم می بینیم - دارید می بینید - دارند می بینند
یادآوری: مضارع ملومس حال مطلق است.

«فعل امر - نهی»

در جمله های زیر توجه کنید:

۱- برو کارگر باش و امید دار. ۲- سعید، لطفاً دفتر صنف را بیاور.

در جمله های بالا فعلهای برو، باش، بیاور فعل امر هستند و بر طلب کاری دلالت میکنند. امر منفی را نهی گویند. مانند نگو در بیت زیر:

برو کاری کن نگو چیست کار که سرمایه اجاد دانی است کار

فعل امر، امروزه بیشتر با پیشوند (ب) همراه است و برای تاکید می آید ولی در قدیم (با ب، و دی) و در بعضی مواقع بدون نشانه صرف می شده است. مانند برو، می کن در بیت بالا.

فعل امر از مصدر دیدن چنین صرف می شود:

(؟) بین - بیند - بینیم - بینید - بینند

یادآوری: امروزه دو صیغه ی روم شخص مفرد و دوم شخص جمع بیشتر به کار میرود، مانند: برو - بروید.

و ضمناً فاعل در فعل امر مستتر است.

فعل نهی از مصدر رفتن چنین صرف میشود:

(؟) نرو - نرو - نرویم - نروید - نروند - یا: (؟) مرو - مرو - مرویم - مروید - مروند

« صیغه دعاء »

صیغه دعاء از نوم شخص امر مفرد غایب بدین ترتیب ساخته میشود که قبل از حرف آخر همزه ای بصورت (الف) اضافه میکنند مانند: بیند = بیناد، دد = دداد
 بعضی فعلهای دعائی صرف میشود، مانند: مبادم - مبادت - مبادش - مبادمان - مبادتان
 مبادشان.

« مستقبل »

به جمله زیر توجه کنید:

در راه دانش هر چه جلو تر برویم، راهمان هموار تر و روشن تر خواهد شد.
 در این جمله فعل خواهد شد مستقبل است زیرا به زمان آینده دلالت میکند.
 طرز ساخت: (از مصدر) مضارع خواستن + بن ماضی = مستقبل
 ~ (دیدن) خواهم + دید = خواهم دید
 مستقبل از مصدر دیدن چنین صرف میشود:
 خواهم دید - خواهی دید - خواهد دید - خواهیم دید - خواهید دید - خواهند دید

« فعل مثبت و منفی »

به جمله‌های زیر توجه کنید:

- ۱- هوا بارانی است. ۲- نقیب به مدرسه رفت. ۳- هوا بارانی نیست.
- ۴- نقیب به مدرسه نرفت.

افعال دو جمله (۱) و (۲) است - رفت بر اثبات کاری دلالت میکند اینگونه فعلها را مثبت می خوانند اما فعلهای دو جمله (۳) و (۴) بر نفی کاری دلالت میکنند. اینگونه فعلها را منفی خوانند (نیست - نرفت).

« مطابقت فعل با نهاد »

- ۱- اگر نهاد، جاندار باشد فعل در افراد و جمع با آن مطابقت میکند، مانند: صادق آید - جواد و جعفر آمدند.
 - ۲- اگر نهاد جمع و غیر جاندار باشد مطابقت و عدم مطابقت آن با فعل هر دو درست است مانند: گیاهان روید، گیاهان رویدند.
- یادآوری:

- ۱- اگر کلمه های کله کاروان، قافله علامت جمع نداشته باشند افعال همیشه مفرد هستند مانند: کاروان به شهر وارد شد.
- ۲- دلی برای کلمه مردم فعل همیشه جمع می آید مانند: مردم از بند آزاد شدند.
- ۳- کلمه های برمه، برخی، بعضی که نهاد دافع میشوند باید فعل را بصورت جمع آورد مانند: برمه رسیدند، برخی گفتند، ... بعضی پرسیدند ...

« تجزیه فعل »

در تجزیه فعل مطالب زیر را باید مورد بررسی قرار داد:

- ۱- مفهوم زمان [انواع ماضی، انواع مضارع، مستقبل، امر، نهی] .
- ۲- مفهوم شخص [اول شخص، دوم شخص، سوم شخص] .
- ۳- مفهوم افراد و جمع بودن فعل .
- ۴- مثبت یا منفی بودن فعل .
- ۵- ماضی یا متعدی بودن فعل .
- ۶- معلوم یا مجهول بودن فعل .
- ۷- ساختمان فعل [ساده، پیشوندی، مرکب] .
- ۸- وجوه افعال .
- ۹- ریشه فعل .

« تجزیه فعل - تمرین »

می نهادم ماضی استمراری، اول شخص مفرد، مثبت، متعدی، معلوم، ساده، وجه اخباری، ریشه = نهاد

در رفت ماضی مطلق، سوم شخص مفرد، منفی، متعدی، معلوم، فعل پیشوندی، وجه اخباری، ریشه در رفت

نشاندن ماضی نقلی، دوم شخص مفرد، منفی، متعدی، معلوم، ساده، وجه اخباری، ریشه = نشاندن

یا کردند ماضی مطلق، سوم شخص جمع، مثبت، متعدی، معلوم، مرکب، وجه اخباری [ریشه = بار برد] یاری = کمال فعل ناقص کردند

دشمنان بروند مضارع التزامی، سوم شخص جمع، مثبت، لازم، معلوم، ساده، وجه التزامی، ریشه = برد

نخواستند برود مستقبل، اول شخص جمع، سلی، متعدی، معلوم، ساده، وجه اخباری، ریشه = برد

دانسته شد ماضی مطلق، سوم شخص مفرد، مثبت، مجهول، ساده، وجه اخباری [ریشه = دانسته شد]

برود فعل امر، دوم شخص مفرد حاضر، مثبت، لازم، معلوم، ساده، وجه امری (خود ریشه)

تمرین: نوشته ذیل را به دقت جوایز انواع فعل را کاملاً تجزیه کنید:

به نام خداوند بخشنده مهربان

دی بر هر که عیبجو و طعنه بین است، آن کس که ثروت می اندوزد، پی در پی آن را می شمارد گمان می کند این پولها باعث زندگی جاوید او خواهد شد، هرگز چنین نیست، این مردم بدکار در دوزخی خواهند افتاد که ناراحت کننده در درهم کوبنده است، می دانی این عذاب خرد کننده چیست؟! آتشی است که خداوند فروخته و بر دلها سری کشد.

آتش که آنها را در کام خویش فرو می برد
 مستحقان عالمی را در دوزخ
 دانسته شد. دفتر شماره اول، تهران، انتشارات

اسم

در بحث جمله، آگاه شدیم که نهاد قسمت بسیار مهم آن است و کلمه ای که در جمله به زور
آشکار (مصریح) و کنایه (غیر مصریح) نهاد واقع می شود اسم است یا جان نشینان آن مانند
(شمیر، منفیت).

اسم و ضمایر علاوه بر اینکه در جمله نهاد واقع میشوند، حالات دیگری را نیز
مانند: مفعول متمم فعل، منادی، مضاف الیه، مسند، بدل، تمیز، ...
در قسمت تجزیه، باید اسم را از نظر انفرادی شناسایی کنیم. ولی در قسمت ترکیب،
رابطه و نقش آن را در جمله مورد مطالعه قرار می دهیم.
به جمله های زیر توجه کنید:

- ۱- علی رفت.
- ۲- همه آمدند، یکی از بزرگان گفت.....
- ۳- کتابی که خریدیم، یکی دختری داشت خاقان چو ماه.....
- ۴- پر ام کتاب را از کتابخانه گرفت.
- ۵- شیر از گره که به سانان است.
- ۶- گل رساست.
- ۷- گلاب را از گل میگیرند.
- ۸- بزرگ درختان سبز در نظر هو شیار
هر درخش دفتری است معرفت کردگا
- ۹- دست، هوش دوم بشر است.
- ۱۰- گیا بهار دیدند.

۱۱- زگواره تاگور دانش بجوی .

۱۲- خواستن ، توانستن است .

۱۳- نیکی ، روح انسان را از بدبها پاک می کند .

۱۴- درخت استاده میسرد .

در جمله های مذکور د علی ، شیر ، دست ، هوش ، نیکی و روح ، و مانند آنها کلمه یابی هستند که برای نامیدن اشخاص ، حیوان ، و چیز های دیگر به کار رفته اند . این اسمها خواه وجود خارجی داشته باشند مانند گل و بهرام ، خواه وجود خارجی نداشته باشند مانند : دانش در روح پس :

اسم ؛ کلمه ای است که برای نامیدن اشخاص و حیوان و چیز های دیگر به کار میرود ، مانند : علی ، شیر ، گیاه ، سنگ ، دانش ، هوش و

اسم برد و قسم است ؛ ۱- صریح ۲- کنایه

اسم صریح ؛ اسمی است که معنای آن آشکار و روشن باشد . مانند : بهرام ، گل ، آهو ، کتاب ، دفتر ، کاغذ ، قلم ، کابل ، گردیز ، بلخ ، ننگر ، هرات ، قندار ، شاهین ، رادیو ، موتور

و غیره

اسم کنایه ؛ اسمی است که معنای آن آشکار و روشن نباشد . مانند ، کسی ، دیگران ، تو

، ، ، ، ،

اقسام اسم کنایه

اسم کنایه برد و قسم است ؛ ۱- مبهمات ۲- ضمیر

مبهمات ؛ کنایاتی هستند که مرجع روشنی ندارند و در معنای آن ها نوعی ابهام وجود

دارد مانند ؛

تا توانی درون کس مخراش کاندین راه خارا باشد (سعدی)

مبهات عبارت اند از: کسی، دیگری، فلان، بهمان، این و آن، هیچ، هر، هیچکدام، هرکسی -
 همه کس - هیچکس - یکی - برخی - بعضی - چند - چندین - اند (از سه تانه)
 مثال هر: هر که بانا راستان همسنگ شد در کمی افتاد و عقلمش دنگ شد (مولوی)
 ضمیر: ضمیر از نیاپاتی است که مرجع واضح و روشنی دارد. مرجع ضمیر اسم صریح است مانند:
 سعدی شاعر بزرگی، او کتاب گلستان را نوشته است.
 مانند شتمکار بد روزگار بماند بر او لعنت پایدار (سعدی)

«اقسام اسم صریح»

اسم خاص (ویژه) : اسمی است که بر شخصی یا چیزی معینی دلالت کند مانند:

علی، شاه پور، زلمی، فرید،

نام مخصوص همه می انسانها

نرسام نرتمان نه افراسیاب نه کسری نه دارانه جمشیدماند (فردوسی)

نام مخصوص همه می حیوانها، مانند: عقبا، رخس، شبدیزه - بز، گوسفند،

از آن سو خردش بر آور رخس وزین سوی اسبیل تاج بخش (فردوسی)

نام مخصوص همه می مکانها، مانند: کابل، هرات، شیراز، آسیا - امریکا،

ساربانانند و بکشاز شتران شهر تبریز است و کوی دهران (مولوی)

نام مخصوص همه می اشیای روی زمین .

پاد آوری: اسم خاص جمع بسته نمی شود. دیای نکره نمی پذیرد مگر به عنوان اسم نوع بکار رود.

مانند: کشور عزیز ما افغانستان البیرونی و مولوی با پرورش داده است .

چون که بی رنگی استیرنگ شد موسی با موسی در جنگ شد (مولوی)

اسم عام : اسمی است که افراد مختلف شامل شود مانند : کتاب ، زهر برگ ، درخت

اسم شیر مرغ
وقتی میگویم کتاب بخوان ، منظور ما کتاب معینی نیست ، بلکه بیشتر کتابها را شامل میشود .
گرچه شیر است در گرفتن موش ، لیک موش است در صیانتگ (سعدی)
اسم ذات ، اسمی است که وجود مستقلی داشته باشد یا بتوان آنرا حس کرد . مانند :

گیاه ، دست ، درخت ، برگ ، قلم ، فرید ،
وقتی میگویم امروز قلمی خریدم ، قلم در عالم خارج وجود دارد و می توان آن را لمس کرد و دید .
بشنو از عقل خود ای انبار دار ، گندم خود را به ارض الله سپار (مولوی)
اسم معنی : اسمی است که وجود مستقلی نداشته یا نتوان آنرا حس کرد و دید . مانند :

دانش ، موش ، روح ،
وقتی میگویم موش چیست ؟ موش در خارج دیده نمی شود و وجودش بسته به وجود کسی است که آن را دارد است پس اسم معنی نیست بلکه ذهنی است .
دوش مرغی به صبح می نالید ، عقل و صبرم بر دو طاقت برشا (سعدی)
اسم معرفه : اسمی است که برای شنونده کاملاً معلوم و مشخص باشد مانند : جنت شاه .

فرید ، گل ، درخت ،
اسم خاص ، مشارالیه (این و آن) ، مرجع ضمائر شخصی ، منادی ، اسم موصول ، همگی اسم های معرفه هستند غالباً اسهایی که علامت نکره نداشته باشند معرفه محسوب میشوند .

وقتی میگویم حاضری صنف را بیاور ، نام حاضری صنف برای شنونده کاملاً معلوم و مشخص است
بهاک پای تو سوگند دجان نند دلان که من بیای تو در ردن آرد مندم حافظ
اسم نکره : اسمی است که برای شنونده معلوم و مشخص نباشد چندان علامت

دید و یکی، در اول کلمه دای، در آخر کلمه مانند کتابی و یکی دختر می، پسری اسم نکره هستند.
دقتی میگویم جوانی از یک فروشگاه کتابی جایی خرید، معلوم نیست که ام جوان دکدام فروشگاه
دکدام کتاب است.

گشت یکی چشمه ز سنگی جدا غلغله زن، چهره نما، تیز پا
اسم جامد؛ اسمی است که از بن فعلی گرفته نشده باشد. مانند دست، کارگاه
گل، برگ، ...

دقتی میگویم این میز خوبی است. چو و میز از بن فعلی گرفته نشده است.
بیا موز اگر پارسا بود خواهی مکن دیورا جان خویش آشیانه (ناخوردن و تباختن)
اسم مشتق؛ اسمی است که از بن فعلی گرفته شده باشد. مانند دانش، که اگر از دانش
کلمه دانش لفظ (دانش) را حذف کنیم، کلمه دان باقی میماند می دانیم که این کلمه
از مصدر دانستن است پس دانش اسم مشتق است.

مشوغه بر حسن گفتار خویش به تحسین نادان و پندار خویش (سوری)
یاد آوری؛ اسمی که از زبانهای بیگانه وارد زبان درمی شده اند بهتر است جامد فرض
شود مانند: رادیو، مدرسه، ماشین، ممنون، کنتور، تلفن، تلگراف، ...

«مصدر»

مصدر کلمه است که انجام دادن کاری را بدون قید زمان برساند. علامت آن (دن) یا
(تن) است. که اگر (دین) را آخر آن حذف کنیم فعل ماضی سوم شخص مفرد بدست آید.
مانند: رفتن - رفت - آمدن = آمد.

یاد آوری؛ اسم از نظر ساختمان؛ به اسم ساده، مرکب، جامد و مشتق تقسیم میشود. ولی از نظر

منابع اسم خاص عام، ذات، معنی، معرفه، نکره، مفرد و جمع تقسیم میگردد.
یادآوری؛ مصدر یعنی محل صدور (اسمها و صفت‌های مشتق و افعال و اشغال آنها)

« اقسام مصدر »

مصدر اصلی؛ در اصل مصدر باشد. اگر به آخر ریشه ماضی (ن) اضافه کنیم مصدر اصلی به دست می‌آید علامت آن (ن) یا (تن) است؛

بین پنج روز اقامت نماز بانیشه تدبیر رفتن بازار (سعدی)

مصدر جعلی؛ در اصل مصدر نیست، با اضافه کردن (یدن = IDEN) به آخر بعضی اسمهای رومی در عربی درست میشود مانند: فهم + یدن = فهمیدن (از عربی)، جنگ + یدن = جنگیدن (اندری)، یادآوری؛ مصدر جعلی عربی با علامت (یت) درست میشود مانند؛

علم آدمیت است و جو انردی و ادب ورنه ددی به صورت انسان نصوری (سعدی)

مصدر ساده؛ مصدری است که از یک کلمه بیشتر نباشد مانند؛ رفتن، پرسیدن، ...

زمن عاشقی باید آموختن که هرگز نمی‌نالم از سوختن (سعدی)

مصدر مرکب؛ مصدری است که از یک کلمه بیشتر باشد مانند؛ سخن راندن، گرفتار شدن، ...

منم که شهره شهرم به عشق و زین غم که دیده نیالوده ام به بدیدن (حافظ)

مصدر پیشوندی؛ مصدری است که به اول مصدر ساده پیشوندی اضافه شود مانند؛

باز آمدن، بر آمدن

که برگردش کعب و زانوی پای نشاید قدم بر گرفتن ز حبابی (سعدی)

مصدر مرقم (مخفف)؛ اگر (ین) را از آخر مصدر اصلی حذف کنیم، مصدر مرقم به دست می‌آید

مانند نسبت در بیت زیر؛ رفیم اگر طول شدی از نشست ما فرمای خدمتی که براید ز دست ما (سعدی)

اسم مصدر - حاصل مصدر :

اسمی است که علامت مصدر اصلی را ندارد ولی معنی مصدری میدهد، مانند: دانش، گفتار که معنی دانستن و گفتن میدهد.

انواع اسم مصدر و طرز ساخت آنها: ۱- بن مضارع + ش = کوشش + ش = کوشش (اسم) مانند: پیش از آن که دست بیرونش بود گردش گیتی زمام اختیار گنج خواهی در طلب برنجی بسر خرمی می بایدت تخمی بکار

۲- بن مضارع + ه = خند + ه = خنده (اسم مصدر) مانند:

بست این خنده ام از بهر دل خود، یکن گریه ام بود برای پدر و مادر خویش (بهار)

۳- بن ماضی + ار = گفت + ار = گفتار (حاصل مصدر) مانند:

بزرگی سراسر به گفتار نیست دو صد گفته چون نیم کردار نیست

۴- اسم + ی = مرد + ی = مردی (حاصل مصدر) مانند

گرت از دست بر آید دهنی شیرین کن مردی آن نیست که مشت بزدنی بر دهنی (سعد)

۵- صفت + ی = خوب + ی = خوبی، گر سنگی (حاصل مصدر) مانند:

از گر سنگی مردن به از آن که از نان سفله سیر شدن. (قابوسنامه)

یاد آوری: در زبان درسی مصدر مرکب خیلی بیشتر از مصدر ساده است و این از توانایی زبان درسی و فارسی است.

یاد آوری: اگر به مصدر ساده اسم یا صفتی اضافه شود مصدر مرکب به دست آید مانند: گر یک مردن فیض بردن، آماده شدن، گرفتار شدن.

یاد آوری: اسم مصدر مرکب:

چو تو خود کنی اختر خویش را بد مدار از فلک چشم نیک اختر ی (نام خرد)

مفرد ؛ اسی است که بر یکی دلالت کند و علامت جمع نداشته باشد مانند ؛ دستها ،
موش ،

هر آنکس که بر دزد رحمت کند به با زوی خود خود کاروان میزند (سعدی)
جمع ؛ اسی است که بر بیش از یکی دلالت کند . مانند در رخان ، گیاهها ،
چوپیر شدی ز کودکی دست برد بازی و ظرافت به جوانان بگذار (سعدی)
قصدهش پریش کردن زلف سیانست دلپایه این بهانه ز سر بازی کند (سازک کرمانشاهی)

«قاعده جمع بستن اسمها»

در زبان دری و فارسی اسامی را با توجه به نکات زیر با لفظ (آن - ها) جمع می بندند مانند ؛
در رخان ، گیاهها ، در فارسی امروز تقریباً تمام کلمات را میتوان با (ها) جمع بست .

۱- جمادات ، اسم معنی ، اجزای محصولات نباتی ، اعضای ذی بدن با (ها) جمع بسته میشود .
مانند ؛ سنگها ، دانشها ، شکوفه ها ، سبب ها ، گردنخا ،

۲- کلماتیکه به (الف) و (واو) ختم میشوند ، قبل از (ان) ، حرف (ی) اضافه میگردد . مانند
ترسیان ، پرستیوان ، خوشرویان ، ما پرویان ،

۳- کلماتیکه به (ه) غیر ملفوظ ختم میشوند در جمع با (ان) ، ای بیان حرکت تبدیل به (گ)
میشود مانند ؛ دیده - دیدگان ، مورچه - مورچگان ،

مورچگان را چو بود اتفاق شیر زیان را بد رانند پوست (سعدی)
۴- کلماتیکه به (ه) غیر ملفوظ ختم میشوند در جمع با (ها) علامت جمع جدا نوشته میشود مانند ؛

نامه ها - خانه ها .
اسم جمع ؛ اسی است که در ظاهر مفرد ولی در معنی جمع باشد مانند ؛ گروه ، دسته ،

طایفه ،
قومی به جدد و جهدها نماند و وصل دوست
قوم دیگر حواله به تقدیری کند
اسم ابراز:

اسمی است که بر ابراز کار دلالت میکند، مانند: چاقو، تابه، دستگیره، قند
شکن،
اسم آلت بر سه نوع است:

جامه: اسمی است که از بن فعلی گرفته نشده باشد، مانند: آره، قیچی،
مشق: اسمی است که از بن فعلی گرفته شده باشد، مانند: کیره، تابه،
مرکب: به اول بن مضارع بعضی از فعلها اسم عام اضافه کنند مانند: آتش گردان،
دندشکن.

اسم کوچک شده:
اسمی است که بر کوچکی دلالت کند، مانند: دخترک، کتابچه، خواجو، مملکت،
اسم بزرگ شده:
اسمی است که بر بزرگی دلالت کند، مانند: گاو صندوق، خرچنگ، شاهک،
اسم مرکب: اسمی است که از یک کلمه بیشتر باشد، مانند: کلاب، کتابخانه،
ساختمان اسم مرکب:

از دو اسم - مانند: نمازخانه، دوشادوش، جرعه جرعه (بکرار)،

از دو فعل - مانند: داد و ستد، کشاکش، (بامیانوند).

از دو مصدر - مانند: زد و خورد، برد و باخت (بامیانوند).

از صفت و اسم - مانند: سفید کوه، سیاه کوه، سرخ رود، نوروز،

- از عدد ز اسم - مانند: چهار راه، چهل ستون، چهل دختران
- از پیشوند و اسم - مانند: همسایه، بازره
- از اسم و پسوند - مانند: دانشگاه، گلستان
- از صفت و فعل - مانند: شاد باش، زنده باد
- یاد آوری: ساختمان اسم و صفت مرکب در زبان دری بحث مفصلی دارد.
- یاد آوری اسم ساده: اسمی است که از یک کلمه بیشتر نباشد مانند: دل .

«بحث نحوی اسم (ترکیب)»

- نقش اسم در جمله:
- بحث نحوی اسم (ترکیب): از نقش یا حالت اسم در جمله بحث میکند.
- نقش و وظیفه اسم را در جمله حالت آن اسم گویند و اسم را چند حالت است مانند: نقش
- فاعلی - مسند الیه - مسندی - مفعولی - متم فاعلی - مضاف الیهی - ندائی - بدلی - تمیزی -
- جمله های زیر توجه کنید:
- ۱- علی آمد .
 - ۲- هوار روشن است .
 - ۳- هو ابروی است .
 - ۴- محمد بهرام را دید .
 - ۵- من شریف اردخیابان سعدی دیدم .
 - ۶- ای خدا! بد انسان آگاهی ده که از نفس آلود خود پیروی نکند .
 - ۷- برادرم حسن، شمارا خوب می شناسد . (بدل)
 - ۸- امروز جمشید به دبیرستان رفت .
 - ۹- دیروز دو کیلو سیب خریدم . (تمیزی)

حالت نهادی (فاعلی - مسند الیهی) ۱- حالتی است که اسم کننده کاری باشد مانند: علی ، یا کاری از آن سر بزند مانند: شیشه وقتی میگویم علی آمد، یا علی رفت . علی کننده کار، و علی آمدن

و رفتن را انجام داده است .

فاعل در جواب «که»، و «چه» واقع میشود مانند: علی آمد، که آمد؟ علی (فاعل)
شیشه شکست، چه شکست؟ یعنی چه چیزی شکست؟ شیشه (فاعل = بی جان)
نعمتی که ما را گرفتار میکند نعمت نیست .

شیشه نزدیکتر از سنگ ندارد خویشی هر شکستی که به ما رسد از خویش است (صائب)
حالت مفعولی :- حالتی است که اسم در جمله مفعول واقع شود، یعنی کار بر آن واقع میشود مانند:
برام در جمله (۴)، وقتی میگویم میهن خود را دوست داریم، میهن در این جمله نقش مفعولی دارد.
زیرا عمل دوست داشتن روی میهن انجام گرفته است .

مفعولی بی واسطه در جواب «که ما او را»، واقع میشود مانند: حسن مادرش را دوست دارد.
حسن که را دوست دارد؟ مادرش را (مفعول با جان)، او نیز را آورد، او چه را آورد؟ یعنی
او چه چیز را آورد؟ میز را (مفعول بی جان)

بکشتی و مغزش بیدن آفتی مَر آن اثر دارا خودش ساختی (فردوسی)
یاد آوری؟ علامت مفعول غالباً «را»، میباشد در بعضی مواقع در، حذف میشود باید
از معنی جمله مفعول را دریافت .

چون نیک نظر کرد پر خویش در آن به گفتار که نایم که از ماست بر ماست (نامر خسرو قباچیا)
یاد آوری؟ در قدیم در ابتدای مفعول بیواسطه کلمه «مَر» را برای تاکید می آوردند:
من آنم که در پای خوگان نریزم مَر این قیمتی در لفظ دری را (نامر خسرو قباچیا)
حالت مُسند الیهی :

حالتی است که اسم در جمله مسند الیه واقع شود مانند هوا در جمله (۳۵۲)، هوا روشن است.
هوا ابری است .

وقتی میگویم، هوا سرد است حالت سردی را به عنوان نسبت داده ایم مانند: دوای درمانگی است.
حالت مسندی:

آن است که اسم در جمله مسند واقع شود مانند ابر در جمله (۳۶) هو ابری است. یا وقتی میگویم
هوا گرم بود. مفهوم گرمی را به نهاد نسبت داده ایم. رنج داشتن از نداشتن بیشتر است.
من عاشقم گواه من این قلب چاک چاک در دست من جز این سینه پاره نیست (عاشقی)
یادآوری اسمند الیه کلمه ای است که حالت وصفی را به وسیله فعل ربطی بآن نسبت
میدهند، مانند: خدا بخشنده است.

یادآوری اسمند، حالت وصفی است که به نهاد نسبت میدهد. مانند: بخشنده در جمله اول.
حالت متمم فعلی:

آن است که اسم در جمله با یکی از حروف اضافه بیاید معنی فعل را تمام کند مانند دبیرستان در جمله (۸):
امروز حمید به دبیرستان رفت. وقتی میگویم سهراب از بهرام پرسید، بهرام متمم فعل است زیرا معنی
فعل را تمام کرده و با یکی از حروف اضافه (از) آمده است.
برای تشخیص متمم فعل در جمله میتوانیم جمله پرسشی درست کنیم. مانند: سهراب از که پرسید؟ از بهرام، پس بهرام
متمم فعل است. زن پارسا را نکوتر مینر نباید که بمبام یابد گذر (ایرانشاه)

حالت ندائی:

آن است که اسم در جمله منادی واقع شود مانند، خدا در جمله (۶)، ای خدا! بد انسان آنگاه
که از نفس آواره خود پیروی نکند.

وقتی میگویم ای فرید!، فرید را بالحن خاص مورد خطاب قرار داده ایم، چند علامت دارد: ای،
آیا در اول کلمه (اسم و جانشینان آن)، مانند:
ای برادر چو خاک خواهی شد خاک شو، پیش از آنکه خاک شوی (سعدی)

الفی بصورت همزه در آخر کلمه مانند؛

سعد پادریو نیکو نام نیر دهر گز مرده آن است که نامش نیکوئی نیش (سعدی)

یاد آوری؛ بعضی از عقیده بر این است که منادی خود به تنهایی یک جمله محسوب میشود. یعنی که گذشت چهار جمله بود.

یاد آوری ۲: حروف اضافه هم عبارت اند از ده - با - بر - برای - هر - از - در -

حالت مضاف الیهی؛

حالتی است که اسم در جمله مضاف الیه واقع شود مانند خیابان سعدی در جمله (۵) من شرف را در خیابان سعدی دیدم. که سعدی مضاف الیه است. وقتی میگوییم در صنف باز است. صنف مضاف الیه است، زیرا وابسته به در است و معنی آن را روشن و تمام میکند.

گر هنرمند گوشه ای گیرد کام دل از همنه کجا یابد

یاد آوری؛ مضاف الیه کلمه ای است که بعد از مضاف می آید و نشانه ی اضافه کسره ای است که به آخر مضاف افزوده میشود و توضیحی درباره ی مضاف میدهد، مانند: عید نوروز - دست علی - جام طلا - کتاب تاریخ - دست روزگار - دست ادب - رستم زال، لب لعل - دست انتقام.

کلمه ی اول مضاف و کلمه ی دوم مضاف الیه و بین آنها کسره ی اضافه قرار دارد.

یاد آوری؛ نتایج اضافات ممکن است در عبارتی چند اسم دنبال هم بیایند و به هم اضافه شوند، در این صورت هر کلمه برای اسم پیش از خود مضاف الیه و برای کلمه ی پس از خود مضاف خواهد بود، مانند: صاحب دلی به مدرسه آمد ز خانقاه شکست عهد محبت اهل طریقت

مضاف مضاف

شیشتری پنجره ی صنف درس شکست

مضاف م الیه م الیه م الیه

یاد آوری: فرق ترکیب اضافه و اسم مرکب: در ترکیب اضافه (مضاف و مضاف الیه)
 دو کلمه جداست مانند: در باغ ولی اسم مرکب در حکم یک کلمه است مانند: کار و انیسون.
 اگر اسمی هم صفت و هم مضاف الیه داشته باشد معمولاً صفت جلوتر از مضاف الیه واقع
 میشود. مانند:

مضاف
استاد محترم پوهنتون (م = علامت اختصاری مضاف الیه)
 موصوف صفت م - الیه

وزنغمه مرغان خوش الحان چمن

داغ دل مرغان قفس تازه شود (حاجی)

فرق ترکیب اضافی با ترکیب وصفی:

۱- صفت و موصوف در حکم یک اسم است، یعنی صفت در نهاد اسم بهمان
 است و در عالم خارج وجود ندارد مانند: باغ زیبا. ولی مضاف و مضاف الیه در حکم
 دو اسم است و مضاف الیه در عالم خارج وجود دارد، مانند کتاب علی در خارج هم کتاب
 وجود دارد و هم علی.

۲- در مضاف و مضاف الیه کلمه دوم همیشه اسم یا ضمیر یا صفت جان شین اسم است
 مانند باغ پرویز، باغ او - باغ دانشمند.

۳- برای تشخیص صفت و موصوف از مضاف و مضاف الیه کافی است که یکی از
 فعلهایی ربطی (است، بود، شد...) را در آخر ترکیبات اضافی قرار دهیم و کسره مضاف
 یا موصوف را حذف کنیم، اگر جمله اسنادی درست شده معنی داشت مانند: باغ
 زیبا است. (موصوف - صفت) است.

و اگر جمله معنی نداشت صفت و موصوف نیست بلکه مضاف و مضاف الیه است مانند: باغ پرویز

اسمیت. (مضاف و مضاف الیه) می باشد.

۴- پیش از صفت کلمه ی (بسیار) و بعد از آن کلمه ی (تر) را میتوان آورد مانند: باغ زیبا، باغ بسیار زیبا یا باغ زیبا تر. (موصوف و صفت). ولی در مورد مضاف و مضاف الیه این کار ممکن نیست مانند: باغ پرورز - باغ بسیار پرورز - باغ پرورز (مضاف و مضاف الیه)

«انواع اضافه»

۱- اضافه ملکی: مالکیت را میرساند مانند: کتاب محمد، باغ نواب، دفتر او...
ما از موده ایم در این شهر سخت خوشگن باید بیرون کشید از این در طرخت خویش (حافظ)
در اضافه ملکی معمولاً مضاف الیه انسان و مالک مضاف است و در ضمن مضاف باید قابل تکلم باشد، یعنی انسان بتواند آن را در اختیار داشته باشد.

گر به غریبی رود از شهر خویش (۱) سختی و محنت نبرد پنبه روز (سعدی)

۲- اضافه تخصیصی: در اضافه تخصیصی، مضاف مخصوص مضاف الیه است. مانند:

جلد کتاب (مخصوص کتاب است)، در باغ دفتر، مدرسه دیوار خانه، ...

قصر فردوس برپا داشت عمل میخشد ماکه زندیم و گدا در مغان مارالس (سعدی)

ای هنر نهاده بر کیف دست عیبها را زهفته زیر بغل (سعدی)

۳- اضافه بیانی: در اضافه بیانی مضاف الیه جنس و نوع مضاف را بیان میکند

بر دو قسم است:

الف: بیانی جنسی: مضاف الیه جنس مضاف را بیان میکند، مانند: گوشواره طلا - قطره آب.

بصورت آدمی شد قطره آب که حل روزش همی اندر رحم ماند

وگر حل ساله را عقل داد نیست به تحقیقش نشاید آدمی خواند

ب: بیان نوعی: (توضیحی): مضافٌ الیه نوع مضاف را بیان میکند، یا مضافٌ الیه در باره مضاف توضیح میدهد و آن را واضح و آشکار میسازد. مانند عید نوروز، درخت انگور، شهر زنجان باد صبا.

یاد آوری: نک اضافه (جد کردن اضافه): گاهی کسره اضافه را در آخر مضاف حذف کنند و آن به سه طریق صورت میگیرد: ۱- کسره اضافه حذف میشود مانند: صاحبخانه، جانماز (اکم کرب)، ۲- مضافٌ الیه مقدم بر مضاف میشود مانند: کارخانه، دانشسرا، خونبها، ... ۳- مضافٌ الیه را مقدم بر مضاف قرار میدهند و حرف (را) به آخر آن اضافه مینمایند. مانند: سلطان را مقصود از ایشان، ابوعلی بوده است. «چهارمقاله»

یاد آوری ۱: در بعضی موارد میتوان (هم ملکی، هم تخصیصی به حساب آورد، مانند: صاحب کتاب، مالک باغ.

یاد آوری ۲: در اضافه بیانی، باین که مضافٌ الیه اسم است ولی معنی وصفی دارد، مانند جام نقره، یعنی جام نقره ای.

یاد آوری ۳: اضافه سببی و اضافه بُنوت جزء اضافه فی تخصیصی است مانند آب حیاب.

آن که نبات عارضش، آب حیات میخورد در شکرش ننگه کند هر که نبات میخورد (سوددی)
آن که بانزد این احسان کند ظلم کنی اموسی عمران کند (پرویز)

۴- اضافه تشبیهی: در آن معنی تشبیه است، مانند قد سرو یا سرو قد، وقتی میگویم

قد سرو، قد را به سرو تشبیه کرده ایم یعنی قد سرو مانند که بلند و کشیده است. در اضافه تشبیهی پایه (۳) یعنی کلمه تشبیهه پایه (۴) یعنی وجه شبهه گفته می شود. این نوع اضافه را اضافه تشبیهی گویند، دو نوع است:

۱- مُشَبَّه بِمُشَبَّهٍ بِهِ: یعنی مضاف به مضافٌ الیه تشبیه شده است، مانند: آب لعل.

۲- مُشْتَبِهٌ بِهٖ بِمِثْلِهِ : یعنی جای مضاف الیه و مضاف عوض شده است مانند: لعل آب من که از یاقوت و لعل اشک دارم بچها کی نظر در فیض خورشید بلند سرگرم (حافظ)

۵- اضافه استعاری (مجازی) : در آن مضاف در غیر معنی حقیقی خود به کار میرود. مانند: پای

فلک

افزاده استعاری در حقیقت همان اضافه تشبیهی است که یکی از پایه های اصلی آن یعنی مشبه یا مشبه به حذف شده در عوض یکی از متعلقات آن با گفته میشود مانند: خون خورشید (انسان به خورشید تشبه شده ولی خود انسان حذف گردیده فقط خون که یکی از متعلقات آن است ذکر گردیده است). مانند:

اگر این داغ جگر سوز که بر جانم است بر دل کوه بنی سنگ بر آواز آید (سعدی)

۶- اضافه اقرانی (نزدیکی) : آن است که نزدیکی معنوی مضاف را با مضاف الیه

برساند. مانند: سربندگی، دستِ ادب، پای ارادت.

دستِ طمع چو پیش کسان می کنی دراز پلشته ای که بگذری از آبروی خویش (عبد)

۷- اضافه بنوت (فرزندی) : مضاف فرزند مضاف الیه باشد. مانند: سام نریان،

عیسای مریم، موسی عمران.

جام نطول گشت ز فرعون دظلم او آن نور موسی عمرانم آرزوست (موس)

۸- اضافه وصفی: اضافه ای است که معنی وصفی معمولاً صفت بعد از موصوف می آید مانند:

کتاب خوب، در دانا، کار خیر.

آن دم که دل به عشق دی خوش می بود در کار خیر حاجت بیج استخاره نیست (حافظ)

یاد آوری: فرق اضافه استعاری و اضافه اقرانی: در اضافه اقرانی اگر مضاف الیه را

حذف کنند معنی جمله تغییر نمیکند، مانند: نعیم سز بندگی فرد آور نعیم سز فرد آورد (اضافه اقرانی).

در اضافه استعاری اگر مضاف را حذف کنند معنی جمله تغییر نمیکند. مانند: روزگار او را به فلاکت افکند =

روزگار او را به فلاکت افکند (اضافه استعاری).

یاد آوری ۲؛ فرق اضافه تشبیهی و استعاری؛ در اضافه تشبیهی هر دو پایه اصلی تشبیه یعنی مشبه و مشبه بر گفته میشود، مانند: قد سرو (قد = مشبه، سرو = مشبه به)، اما: در ترکیب استعاری ژرفای عشق (عشق به دریا تشبیه شده است ولی خود دریا محذوف و یکی از ویژگی های آن که ژرفاشد ذکر گردیده است و ضمناً مضاف در معنی مجازی به کار رفته است).

یاد آوری ۳؛ هرگاه مضاف به (الف، یا، و او، یا ده = بیان حرکت) ختم شود در موقع ترکیب (یایی)، اضافه میگردد در موقع تجزیه به آن (یایی)، اضافه گویند زیرا کسره ی اضافه سر جای خود باقی است مانند: داروی خواب، قالیچه ی راهرو، ژرفای عشق،

«حالات دو اسم نسبت بهم»

مترادف؛ دو اسم دارای یک معنی ولی در لفظ فرق دارند. مانند: خوب، نیک.

متشابه؛ دو اسم دارای یک لفظ (در خواندن یکی، اما در اطلاق متفاوت) ولی در

معنی مختلف است مانند: خواست، خاست

متضاد؛ دو اسم که از لحاظ معنی و لفظ مخالف یکدیگر باشند مانند: گرم، سرد،

آنچه اندر سفر بدست آید مرد آن در حضر کج یابد (ابن سینا)

حالت بدلی؛ آن است که اسمی برای توضیح اسم دیگری گفته شود مانند: برادرم اشرف

شمارا خوب می شناسد.

کشور یا افغانستان، سرزمین آزادگان و دلیران است.

حالت تمیزی؛ آن است که اسمی، ابهام اسم دیگری را برطرف سازد. مانند: دیروز

یک کیلو سبب خریدم.

وطن عزیز ما را، افغانستان، می نامند.

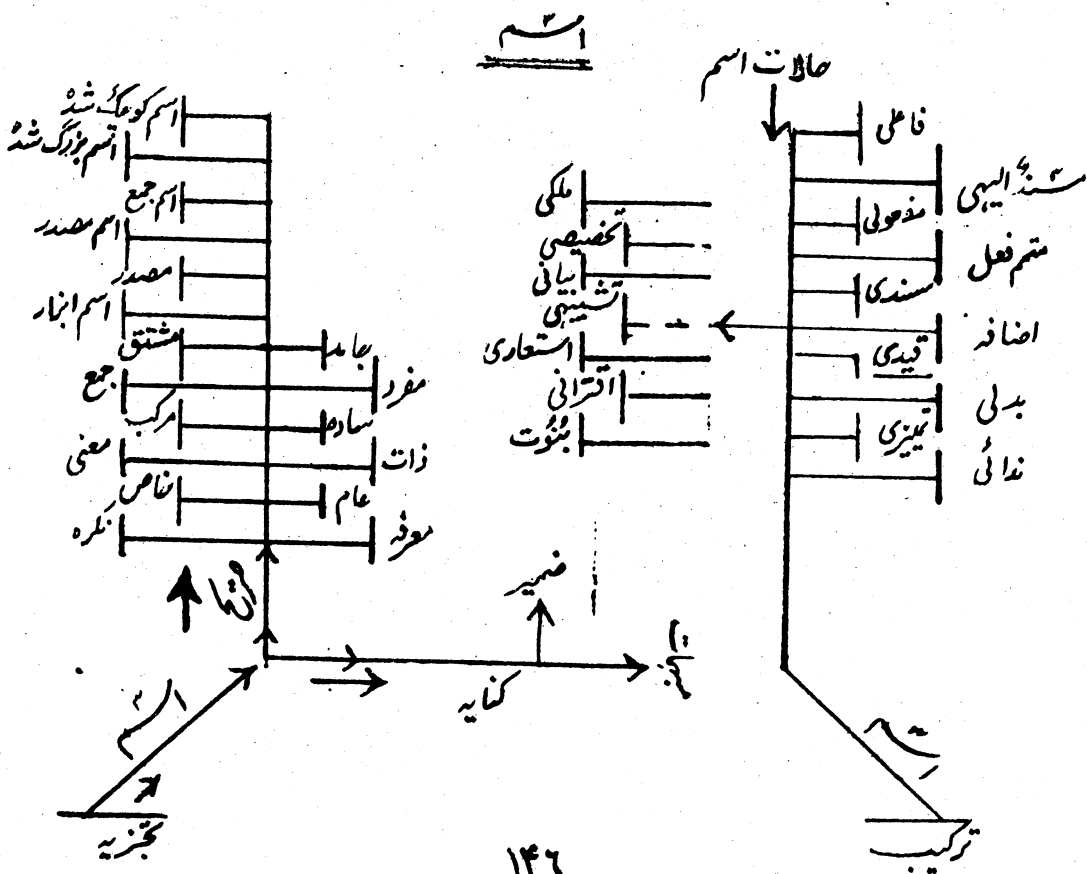
حالت قیدی: اسم در جمله بصورت قید به کار رود مانند: صبح به مدرسه می آیم و عصر بر میگردم.
 حالات تاکیدی: اسمی بای تأکید در جمله تکرار شود مانند:

ز بار خرد داری و گرنی سپیداری، سپیداری سپیدار

حالت عطفی: اسم در جمله توسط یکی از حروف ربط معطوف واقع شود مانند:

من پدر و مادرم را دوست دارم. (مادر معطوف به پدر) (پدر و مادر در یک حکمی مشترک هستند).
 حالت وصفی: آن است که صفت در جمله حاشین موسوف گردد مانند: دانشمندان را باید گرامی داشت. (اشخاص دانشمند)

حالت مکتبی: آن است که اسم، معنی فعل ناقصی را تکمیل کند مانند:
 گرتکبر میکنی با خواجگان سفله کن
 گرتواضع میکنی با مردم درویش کن



تجزیه اسم : نمونه

خدا (ج) : اسم صریح خاص

عشق : اسم صریح، عام، معنی - سا، جاد، مفرد، معرفه

سرد : اسم صریح، عام، ذات - سا، جاد، مفرد، معرفه

دیگری : اسم کنایه، از مبهمات - مفرد

بهار : اسم صریح، عام، معنی، ساده، جاد، مفرد، معرفه

یعقوب : اسم صریح، خاص، ذات، ساده، جاد، مفرد، معرفه

کوشش : اسم صریح، اسم مصدر، ساده، مشتق از کوشیدن، معنی

تمرین : برای فعلهای زیر یک فاعل، یک مفعول یک متمم فعل بیاورید :

پرسیده اند - افروختند - یادی دادند - آماده ساخته ای - بیرون می کشند -

ضمیر

مقدمه : در بحثهای قبلی فهمیدیم که اسم در جمله میتواند نهاد واقع شود و نقشهای گوناگونی نیز داشته باشد، اکنون ضمیر که جانشین اسم است مثل اسم عمل میکند و نقشهای اسم را می پذیرد. بجمله زیر توجه کنید
اسد را دیدم او در سال چهارم مدرسه درس می خواند.

در جمله بالا برای اینکه از تکرار اسم جلوگیری کنند و بر زیبایی کلام بیفزایند کلمه را به جای آن قرار میدهند این کلمه را ضمیر گویند مثلاً: بجای اینکه بگویند اسد را دیدم و از اسد پرسیدم. به جای اسد دوم کلمه ای داد
را قرار میدهند. اینگونه کلمات را ضمیر میگویند پس : ضمیر کلمه ای است که جانشین اسم می شود و از تکرار آن جلوگیری میکند و اسمی که ضمیر جانشین آن شده مرجع ضمیر گفته میشود.

در جمله بالا (او) ضمیر شخصی و مرجع آن اسد است. ضمیر را اقسامی است : ضمیر شخصی
ضمیر مشترک - ضمیر اختصاصی - ضمیر اشاره - ضمیر مبهم - ضمیر پرشی - ضمیر تعجبی .

« اقسام ضمیر »

ضمیر شخصی؛ ضمیری است که جانشین شخص میشود، شش صیغه دارد و به دو نوع تقسیم میشود: ضمیر جدا (منفصل، ضمیر پیوسته (متصل)،
 الف - ضمیر شخصی گسسته (منفصل جدا)؛ ضمیری است که از کلمه جدا نوشته میشود

و عبارتند از:

اول شخص	دوم شخص	سوم شخص
مفرد: من	تو	او (وی)
جمع: ما	شما	ایشان

ضمیر شخصی جدا ←

دیروز علی را دیدم از
 احوال تو را پرسیدم:

از جفای تو من زار چو رتم رتم رطف کن لطف که این بار چو رتم رتم (دخشی)
 ب - ضمیر شخصی پیوسته (متصل)؛ ضمیری است که به کلمات پیوسته میشود و دو نوع است:

۱- ضمیر متصل به افعال همیشه فاعلند و به صورت شناسه در آخر فعلها قرار دارند مانند:

۴	۳	۲	۱	۰
می روم	می روی	می رود	می رویم	می روید
می روند				

ساکنان حرم ستر عفاف ملکوت
 با من خاک نشین باده ستانه زدند
 (حافظ)

یاد آوری ۱؛ ضمیر پیوسته (د) سوم شخص مفرد فقط در آخر فعلهای مضارع و امر می آید.

یاد آوری ۲؛ در جایی که مرجع ضمیر، شخص باشد، غالباً ضمیر (او) و در غیر شخص ضمیر (آن)

به کار میرود. مانند: دیروز جمشید را دیدم به او گفتم . . . (او به جای جمشید). دیروز قلم را

دیدم آن را خریدم . . . (آن به جای قلم)

یاد آوری ۲: در بعضی از متنبهای قدیمی ضمیر (او) را در غیر شخص نیز به کار برده اند:

۱- اندرون از طعام خالی دار تا در او نور معرفت بینی (سعدی)
 ۲- ضمیر شخصی پیوسته به افعال و سایر کلمات: ضمیری است که به افعال و سایر کلمات پیوسته میشود و نقشهای گوناگونی نیز می پذیرد.

اول شخص	دوم شخص	سوم شخص
مفرد: م	ت	ش
جمع: مان	تان	شان

ضمیر متصل به افعال و سایر کلمات



این جان عاریت که به حافظ سپرده دوست روزی رخسار بینم و تسلیم وی کنم (حافظ)

کتابم کجاست؟ قلمت را بگیر!، کتاب مان در الماری است. قلم ایتان در جیب ایتان میباشد. صنف شان زیبا است.

ضمیر مشترک:

ضمیری است که غالباً با ضمیرهای شخصی همراه و مشترک است و ضمناً به جای آنها نیز به کار میرود:

من خود گفتم. ای دلم به خویش مغرور می
 گر ترا عشق نیست مغروری (حافظ)

ضمیر اشاره: ضمیری است که اشاره را می رساند و دو صیغه دارد:

آن: اشاره به دور - کتاب روی میز است آن را به من بدهید. این: اشاره به نزدیک -

داد زیر میز است این را بردارید.

گفتم میان عالم و عابد چه فرق بود تا اختیار کردی از آن این قریق را

گفت آن کلیم خویش بد میرد موج وین جهد میکند که بگیرد عنبریق را (سعدی)

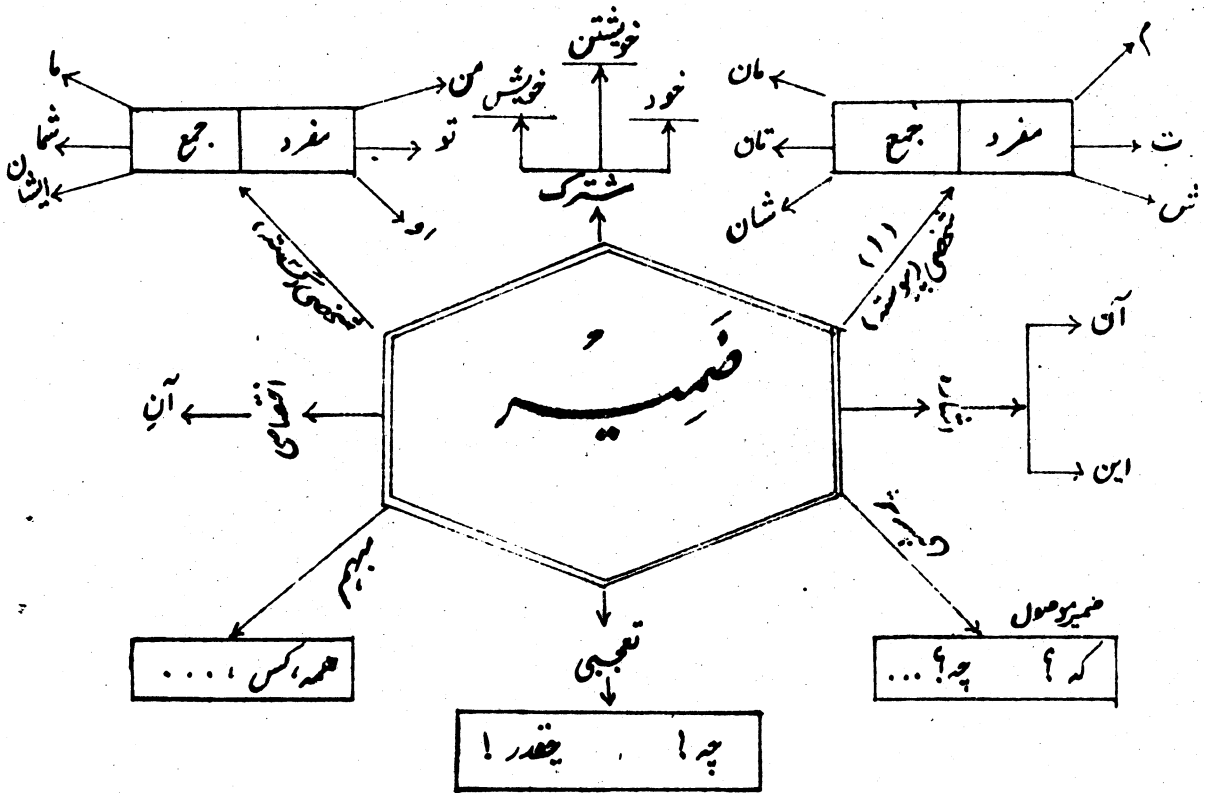
یاد آوری: اگر این دو آن جمع بسته شوند در اشخاص (اینان) - (آنان)، در غیر اشخاص (اینها و آنها)

گفته می شود. همین و همان نیز جز و ضمیر اشاره اند.

ضمیر مبهم : ضمیری است که بر کسی یا چیز مبهمی دلالت کند مانند : همه رفتند .
 بر کسی اگر عیب خود دیدی ز پیش کی شدی فارغ دی از اسلاح خویش (مولای)
 ضمیر پریشی : ضمیری است که پرسش را برساند مانند : کدام را می پسندی ؟
 ضمیر تعجبی : ضمیری است که تعجب را برساند مانند : چه زیباست !
 ضمیر اختصاصی : ضمیری است که اختصاص و تعلق و مالکیت را برساند، مانند : این کتاب از آن من است . مثال : برای تجزیه ضمایر :

آن ضمیر اشاره (به دور)
 خویش : ضمیر مشترک

من : ضمیر شخصی جدا (منفصل) اول شخص مفرد
 م : ضمیر شخصی پیوسته (متصل) اول شخص مفرد



«بخت نخوی (ترکیب)»

حالات ضمایر شخصی :

من - تو - او (وی) - ما - شما - ایشان

ضمایر شخصی جدا :

حالت نهادی (فاعلی - مُسنَدُ ایبهی)

۱- تو پاک باش و مدارای برادر از کس پاک زنده جامه می ناپاک، گازران برسنگ (سعدی)

۲- روز گذشته مادسته جمعی به گردش رفتیم

۳- در اندرون من خسته دل ندانم کیست که من خموشم داد در فغان در غوغاست (عاقله)

یاد آوری : اگر در جمله فعل تام (خاص) باشد نهاد فاعل است و خود فاعل مُسنَدُ ایبه نیز می باشد .

بر فاعلی مُسنَدُ ایبه است ولی بر مُسنَدُ ایبه فاعل نیست . هو اسر د است . هو اسنَدُ ایبه است
ولی فاعل نیست . اما در جمله ای عمر آمد . عمر هم فاعل است هم مُسنَدُ ایبه .

اگر فعل ربطی باشد نهاد مُسنَدُ ایبه است ولی فاعل نیست مانند هو اسر د جمله (هو اسر د است) .

حالت مفعولی : اشرف اور اید .

یاد آوری : غالباً من و تو در حالت مفعولی به (مرا) (ترا) تبدیل میشود :

شکر گویم که مرا خوار ساخت به خسی چون تو گرفتار ساخت

(مرا در راه مدرسه به خاک بسیارید تا بر صبح و عصر مزارم لگد کوب نوبواگان و دانش آموزان عزیز باشم)

حالت متمم فعلی : عثمان به من گفت . . . (من = متمم فعل)

سال دیگر که میدانجیات؟ یا کج رفت آن که با ما بود پای . . . اگر راست خواهی از من شنو جهان دیده بسیار گوید دروغ

حالت مضاف ایبهی : کتاب من روی میز است . (من = مضاف ایبه)

یاد تو روح پرورد و وصف تو دل فریب نام تو غمزدای دکلام تو در برای

ضمیر شخصی پیوسته به افعال : **۱-۲-۳-۴-۵-۶-۷-۸-۹-۱۰-۱۱-۱۲** همیشه فاعل بطور شناسه در آخر افعال قرار میگیرند، مانند: گفتم (من گفتم - م = من)، بازنده به ذکر دوست باشیم دیگر حیوان به نحوه صورت [یم = ما] (سعدی)

ضمیر شخصی پیوسته به افعال و سایر کلمات : **۱-۲-۳-۴-۵-۶-۷-۸-۹-۱۰-۱۱-۱۲** حالت مفعولی :

این ضلله در آخر افعال متعدی معمولاً مفعول واقع میشوند؛ در جریان انقلاب در خیابان کشتند ش را کشتند، دیدمش دشمن که سرست و خرمان میرفت (اورادیدم).

یادآوری: در افعال متعدی رکن پیشونی، فرخنده بود از دبیرستان بیرونش کرده (ضمیر بین جزو غیر فعلی و فعل قرار گرفته است). کتاب جمال بر زمین افتاد برش داشت (برداشتن = ضمیر بین میشوند و فعل قرار گرفته است)

یک روز به بندگی قبول کن روز دگر مبینی که سلطانم
حالت متمم فعلی: این داستان را برایت تعریف میکنم. (برای تو، آن مطلب را ازش پرسیدم.)

(ازاد)

یادآوری: متمم فعل غالباً با حروف اضافه می آید، مانند: (برایت) یعنی برای تو.
حالت منصف ایلی: متکلم را تا کسی عیب نگیرد و سخنش صلاح نپذیرد. (سعدی) کیغم کو؟ کیغم من،

غمت در نهانخانه دل نشیند بر نازی که لیلی به محل نشیند [غم تو]
مرجان دلم را که این مرغ وحشی زبای که بر خاست مشکل نشیند [دل من]

«حالات ضمائر مشترک»

حالت نهادی (فاعلی مستند ایلی): خودم آدم.
خودند است که قدر همه یکسان نبود زاغ را مرتبه مرغ خوش الحان نبود

حالت مضاف الیهی : به جان خودت سوکند

پر که نان از عمل خویش خورد منت از حاتم طائی نبرد (سعدی)
گوی اندوه خویش بادشمنان که لاجول گویند شادی کنان (سعدی)

حالت مفعولی :

بنیند مدعی جر خویشتن را که دارد پرده پندار در پیش
دوست عزیز خود را بشناس تا خدایت را بشناسی - خویشتن را بی سبب بزرگ مکن (سعدی)
حالت متمم فعلی :

به خودم گفتم که دیگر صلاح نیست - دوست عزیزم به خودت متکی باش .

«حالت ضمیر اختصاصی»

این کتاب از آن من است . آن - ضمیر اختصاصی است که معنی ملکیت میدهد .
یاد آوری : امروز در محاوره به جای کلمه (آن) ، لفظ مال یا ضمائر شخصی گسته به کار می برند .
مانند : این منزل من است . این باغ از من است .

«حالات ضمائر اشاره»

حالت نهادی (فاعلی ، مسند الیهی) :

سگ در بان چو یافتند غریب این گریبانش گیرد آن دامن (این دامن = فاعل)
این بهترین کتاب است . (مسند الیه)

حالت مفعولی : این عالم بر مثال کوه است . هر چه گویی از خیر و شر همان شنوی اگر گان

بری که من خوب گفتم و کوه ز شست جواب داد ، محال است . (مولوی)

حالت متمم : به آنها گفتیم .

حالت مضاف الیهی : بر سر آغ که گرد دست بر آید دست به کاری زخم که غصه سر آید

« حالات ضمایر پریشانی »

حالت نهادی (فاعلی مسند الیهی) :

ریخ همدرد که داند همدرد . که گفت برود دست رستم به بند بنزد در دست جرح بلند
(زردی)

حالت مفعولی :

شب چو عقد نماز می بندم چه خورد با ما دفر ز ندیم (سعدی)
حالت متمم فعلی : از که پرسیدی ؟ با که به مکتب رفتی ؟ از چه میترسی ؟

حالت مضاف الیهی : از دست دزبان که بر آید کنز عهد شکرش به در آید
(سعدی)

کتاب که را برداشتی ؟

« حالات ضمایر مبهم »

حالت نهادی (فاعلی، مسند الیهی) :

هر که در حال توانایی نکویی نکند ، در وقت ناتوانی سخن بپیند . هر که بابدن نشیند نیکنند .
(سعدی)

حالت مفعولی :

ماری تو هر که را بینی بزنی یا بوم که هر کجا نشینی بکنی (سعدی) باید همه ادوست داشت

کس ندیدم که گم شده از راه راست راستی موجب رضای خداست (سعدی)

یکی از ملوک متعلقان را گفت : مرسوم فلان را مضاعف کنید .

حالت مضاف ایہی :

کہ در آفرینش زیک گوهرند (سعدی)
تا نگزند دیگران ز توپند (سعدی)

بنی آدم اعضای یکدیگرند
پندگیر از مصائب دیگران

حالت متمم فعلی :

باہمہ باید دوست شد . حافظ اسرار الہی کس نمیداند خموش از کہ میرسی کہ دور روزگار را چہ شد؟

«حالات ضمائر تعجبی»

حالت نهادی : مانند : چہ ہا بر سرت آمد ! حالت مفعولی : مانند : چہ ہا پرسید !
حالت متمم : مانند : بہ چہ فکر کنم !

«صفت»

صفت علاوہ بر اینکہ چگونگی اسم را ایان میکند و وابستہ بہ اسم است ، جانشین آن نیز میشود پس حالات و نقش ہای اسم را می پذیرد .
بہ جملہ ہای زیر توجہ کنید :

۱- زبان سرخ بریز میبد بہر باد . . .

۶- دیروز بہ مرد دانی بر خوردم . . .

۲- علی بزرگ مردی است . . .

۳- مرد دانا گفت . . . مردان دانا گفتند . . .

۷- دیروز بہ مردی دانا بر خوردم . . .

۴- دانا گفت . . . دانیان گفتند . . .

۸- حسن پدری است ہر بان . . .

۵- دیروز حسن نیز چوبی زیبای خرید . . .

۹- این سخن درست نیست . . .

احکام صفت : در بررسی جملہ ہای بالا نتایج زیر بدست می آید :

- ۱- صفت معمولاً بعد از موصوف خود می آید مانند: زبان سرخ سرسبز در جمله (۱)، ولی بعضاً صفت قبل از موصوف نیز می آید مانند: بزرگ مرد (در جمله ۲)
- ۲- صفت در افراد و جمع با موصوف خود مطابقت نمی کند یعنی صفت همیشه مفرد است مانند: مردان دانا در جمله (۳). به با زوان توانا و قوت سردست خطاست تجربه مسکین ناتوان شکست (سعدی)
- ۳- ممکن است یک موصوف چند صفت داشته باشد، در این صورت اغلب آنها را به شکل انافی آورند مانند میز چوبی زیبایی، (در جمله ۵)
- ۴- مرد پرمز خرد همیشه را عمر دو بایست در این روزگار | تا به کی تجربه آموختن بادگری تجربه بردن به گام (سعدی)
 (در ترکیب وصفی میتوان (می) نکره را در آخر صفت یا موصوف آورد مانند:
- مرد دانیایی - مردی دانا - (در جمله های ۶ و ۷)
- ۵- هرگاه صفت در جمله جای اسم را بگیرد صفت در حکم اسم است و میتوان جمع بست مانند: دانایان گفتند جمله (۴)
- یادآوری: اگر صفت جانشین موصوف گردد در تجزیه صفت محسوب میشود ولی در ترکیب اسم است حالات اسم را می بینیم. مرد دانشمند آمد - (صفت وابسته به فاعل) دانشمند آمد (فاعل)
- ۶- گاهی فعلی میان صفت و موصوف قرار می گیرد مانند: پدری است مهربان در جمله (۸).
- وصف ضمیر: صفتی، ضمیری را وصف کند مانند: من دانشجو.
- ۷- گاهی صفت باینکه از فعل های ربطی می آید در نهاد نسبت داده میشود، در این موقع صفت باز بسته است (نسند)، مانند: درست (در جمله ۹) این سخن درست نیست . . .

«اقسام صفت از نظر ساختمان»

بر جمله های زیر توجه کنید؟

ساختمان صفت :

۱- ای دای بر آن مرغ گرفتار که از وی صیاد شود غافل و در دام بمیرد (علیقتی)

۲- مردان بزرگ در زندگی پیروزند ...

۳- تمام تلاش ستارخان آن بود که از حاکمان شتگر انتقام بگیرد.

۴- دو کس دشمن ملک و دینند : حاکم بی علم و پارسای بی علم .

صفت جامد : صفتی است که از بن فعلی گرفته نشده باشد، مانند : بزرگ در جمله (۲)

صفت مشتق : صفتی است که از بن فعلی گرفته شده باشد، مانند : گرفتار در جمله (۱)

صفت ساده : صفتی است که از یک کلمه بیشتر نباشد، مانند : بزرگ در جمله (۲)

صفت مرکب : صفتی است که از یک کلمه بیشتر باشد، مانند : بی علم و بی علم در جمله (۴) و شکر در جمله (۳)

بابد اندیش هم نکویی کن دهن سگ به لقمه دوخته به (سعدی)

یادآوری ۴: اگر بر اول صفتی فاعلی که با (نده) ساخته شده اند اسمی اضافه شود پسوند

(نده) از آخر آنها حذف میشود مانند : دانش آموز، در بعضی کلمه با باقی میماند. مانند مشایعت کننده.

(صفت مرکب فاعلی) پسوندی

یادآوری ۵: کلمه دانش آموز را که با حذف (نده) همراه است صفت فاعلی مرکب محرم گویند.

صفت مفعولی :

صفتی است که فعل بر آن واقع شود مانند پرسیده . (پرسیده شده) مانند : سگ پرخوردناله میکند.

طرز ساخت صفت مفعولی:

بن ماضی افعال متعدی + هه (بیان حرکت) = ساخت + هه = ساخته .

بن ماضی بعضی افعال متعدی + ار = گرفت + ار = گرفتار

بر آن دل را که سوزی نیست دل نیست دل اندوده غیر از آب دل نیت ریشی

یاد آوری: گاهی نشانه صفت مفعولی (هه) در موقع ترکیب از آخر آن حذف می شود مانند:

خدا داد. و در بعضی مواقع باقی می ماند، مانند: سفر کرده (صفت مرکب مفعولی)

دیقان سالخورده چه خوش گفت با پسر کای نور چشم من بجز از گذشته ندروی

یاد آوری ۲: صفت‌های مفعولی از افعال متعدی ساخته میشوند اگر از افعال لازم بسازند معنی

صفت فاعلی میدهد، مانند رفته که معنی رونده میدهد.

ظالمی را خفته دیدم نیمروز گفتم این فتنه است خوابش بر رویه (سعدی)

خفته را خفته کی کند بیدار. خفته = خوابنده

یاد آوری ۳: امروزه حرف قبل از (هه) را با زیر خوانند ولی در قدیم با زیر می خوانند، مانند:

زده شده (در همه بعضی دلالت با باقی است)

صفت نسبی:

صفتی است که کسی یا چیزی را به جایی یا به چیزی نسبت دهد نشانه های آن عبارت اند از (ی، بن،

پینه، گان، گانه، هه، آند) مانند: افغانی - کمین - زرینه - گروگان - جداگانه - سده - عامیانه

پیمچد چو زرینه مار آذر خوش دمی روشنایی دهد آب را

طی مکان به بین در زمان در سلوک شعر کاین طفل یکشنبه ره صد ساله میرود (سعدی)

دلم را داغ عشقی بر جسمین نه زبانم را بیانی آتشین ده (وحشی)

صفت لیاقت :

صفتی است که لیاقت موصوف خود را نشان میدهند نشانه های آن عبارتند از :

ی - در آخر مصدر دری و فارسی مانند : پوشیدنی . وار - در آخر بعضی اسمها مانند : گوشوار

ی - در آخر مصدر عربی مانند : تفریحی . کار - در آخر بن ماضی مانند : رشکاً

زوشیدنی ، هم زگسترده
تازه رسوبیاورد آوردنی (پروژه)

« اقسام صفت از نظر معنی »

صفت مطلق (بیانی) : صفتی است که چگونگی اسم را بیان می کند ، مانند : غلام فاروق خاندی
بزرگی دارد . مرد هنرمند و با مروت اگر چه گنام و بسیار خصم باشد روزی ظاهر گردد .
(سعدی)

صفت مطلق بر دو قسم است : الف - سماعی ب - قیاسی

صفت سماعی : صفتی است که از روی قاعده ای درست نشده باشد ، مانند : کوتاه - بلند ، . . .
نام نیکوگر بماند ز آدمی
به کز و ماند ساری ز رنگا (سعدی)

صفت قیاسی : صفتی است که از روی قاعده درست شده باشد ، مانند : دانا ، گرفتار ، . . .

صفت قیاسی بر چند نوع است : ۱- فاعلی ۲- مفعولی ۳- نسبی ۴- لیاقت

۵- برتر (تفضیلی) ، ۶- عالی (برترین) ، ۷- صفت مرکب .

صفت فاعلی : صفتی است که برکننده کار یا دارنده حالتی دلالت کند . بر چند قسم است .

۱- صفت فاعلی موقتی : بن مضارع + نده = رو + نده = رونده

۲- صفت فاعلی دائمی : بن مضارع + ا = رو + ا = روا

۳- صفت فاعلی حالیه : بن مضارع + ان = رو + ان = روان

اول دگر بنام ایند دانا
صانع و پروردگار حاجی ، توانا

خروشند تندر بد ز دوزیم
زدلها توان وزتن تاب را

صیغه مبالغه جزو صفت فاعلی است.

طرز ساخت صیغه مبالغه

۴- بن مضارع + گار = آموز + گار = آموزگار . ۷- بن ماضی + گار = آفرید + گار = آفریدگار

۵- بن مضارع + ار = پرست + ار = پرستار . ۸- بعضی اسمها + گار = ستم + گار = ستمگار

۶- بن ماضی + ار = خواست + ار = خواستار . ۹- بعضی اسمها + گر = ستم + گر = ستمگر

پرهیزگد باش که دادار آسمان فردوس جای مردم پرهیزگار کرد (سعدی)

شب هرتوانگری سیرابی همی روند درویش بر کجا که شب آید سیرابی است (سعدی)

یاد آوری ۱: آینه گر دزرگر و امثال اینها صفت‌های شغلی هستند.

یاد آوری ۲: صفت مشبه (دائمی) برثبوت صفتی، ولی صفت موقتی فاعلی برعدم ثبوت صفتی دلالت دارد.

یاد آوری ۳: بعضی پیوند هستند که صفت فاعلی میسازند مانند: دور، دانشور و دمند مانند دانشمند

خلق در بانا ریکسان میروند آن یکی در ذوق و دیگر در دمند (مولوی)

صفت تفضیلی (برتر):

صفتی است که برتری یک چیز را بر چیزهای دیگر نشان می دهد علامت آن (تر) است مانند: بزرگتر

زاهد که دم گرفت و دینار زاهد تر از او یکی به دست آر

صفت عالی (برترین):

صفتی است که برتری یک چیز را بر تمام افراد بنفس میسازد، علامت آن (ترین) است مانند:

خوبترین. اگر خواهی که نیکوترین و پسندیده ترین مردمان باشی آنچه به خود نپسنی به کسی پسند .

گرامی ترین شما نزد خدا پرهیزگارترین شماست. (ترجمه ای از آیات کلام الله مجید) (قابوسنامه)

یاد آوری ۱: معمولاً در اول موصوف فرد تر حرف اضافه ی (از) می آید مانند: محمد از احمد بزرگتر است.

محمد (موصوف فراتر) احمد (موصوف فروتر)

یادآوری؛ صفتهای بیانی (میه - که - به - بیش) معنی برتری دارند مانند یکی مردی بزرگ سوار (سعدی)
 یادآوری؛ اگر اسمی که بعد از (ترین) می آید جمع باشد (ن) دارای علامت اضافه است. صفتی ترین
 شهرهای افغانستان کابل است.

اما اگر بعد از (ترین) اسم مفرد باشد (ن) بدون نشانه ی اضافه نوشته میشود مانند؛
 لایقترین سیاحت حکایت آن زاهد است (کلید و دمنه)
 صفت اشاره؛

این و آن برگزیده اسم همراه باشد صفت اشاره گویند مانند؛ این کتاب، آن دفتر، اگر جمع شوند اینان
 اینها و آنان، آنها گویند.

یادآوری؛ بعضی دستور نویسان اسم اشاره نوشته اند و اسم بعد از آن و این را مشاؤالیه گویند،
 مانند؛ این کتاب / اسم اشاؤالیه
 آن سبوشکست و این پیمان ریخت.

یادآوری؛ این و آن برگزیده اسم و ضمیری را توصیف کنند حرف تعریف نامیده میشوند.
 «ماخوذ از دستورهای یون فرخ»
 صفت شمارشی؛

صفتی است که شماره و مقدار اسمی را معین کند مانند دوین صنف - صنف دوم - چهار کتاب -
 یک دوم - ده ده ...
 عدد بر چهار قسم است؛

- | | | |
|----------------|------------------------------|-------------------------------------|
| ۱- عدد اصلی؛ | گرد و سه ابله تورا منکر شوند | تنخ کی گردی چو هستی کان قند (مولوی) |
| ۲- عدد ترتیبی؛ | یکم باب عدست و تمیرورای | نکجهانی خلق و ترس خدای (سعدی) |
| ۳- عدد کسری؛ | چو دشمن خرد ستایی برد | ملک باج ده یک چرامخورد (سعدی) |

۴- عدد توزیعی: این زمان پنج پنج میگیرد چو شده عابد و مسلمانا (عبیدزاکانی)
صفت تعجبی:

چه، چقدر که تعجب را می رسانند اگر با اسم همراه باشند صفت تعجبی نامیده می شوند مانند:
چه هوای دل پذیری! چه برف تندی می بارد! چقدر خوش گفتار است!
صفت مبهوم:

گر کلمات مبهوم با اسم همراه باشند آن را صفت مبهوم می نامند، مانند:
که نام دانه فروفت در زمین که نرمست چیرا به دانه انساننت این گمان باشد (مولوی)
دمی چند ختمم بر آرم بحام درینا که بگرفت راه نفس (سعدی)
پس کد این شهر از آنها خوشتر است گفت آن شهری که دروی لبر است (مولوی)
صفت پریشانی:

اگر کلمات پریشانی با اسم همراه باشند آن را صفت پریشانی نامند. بوشا انکه گرام شاعر است؟
یا دآوری: معمولاً صفتهای شمارشی، مبهوم یا استثنای بعضی از آنها، پریشانی، و تعجبی و اشاره ای یا
جزو صفتهای پیشین می شمارند.

صفت مثبت - منفی:

صفتهای بیانی گاهی مثبت است مانند مرد دانا و گاهی منفی است مانند: مرد نادان

حالات صفت

- ۱- حالت وصفی مانند: بهرام، مرد دانی است. ۵- اگر صفت جای اسم بنشیند در حکم است بیشتر
- ۲- حالت قیدی مانند: فرید، خوب می نویسد. حالات اسم را می پذیرد:
- ۳- حالت سندی مانند: این مرد دانا است. الف - حالت فاعلی مانند:
- ۴- حالت سندی الهی مانند: دانا توانا است. مرد خردمند آمد = خردمند آمد.

ب - حالت مفعولی مانند:

ه - حالت نهادی مانند:

ما مردم پر پر میز کار را در دست داریم = ما پر میز کاران را در دست داریم . ای مردم پر میز کار خدا باشماست =

ج - حالت متمم فعلی مانند : ای پر میز کاران خدا باشماست .

با - مردم پر میز کار اعتماد میکنند = ما به پر میز کاران اعتماد میکنیم . د - حالت وابستگی :

د - حالت اضافی مانند : ۱- وابسته به نهاد : مرد دانشمند آمد .

نام مردم پر میز کار زنده است = نام پر میز کاران زنده است . (دانشمند وابسته به نهاد است) .

۲- وابسته به مفعول : پولیس مرد خلاف کار را جریمه کرد . (خلاف کار وابسته به مفعول است)

۳- وابسته متمم فعل : پر ام ، کتاب را به مرد با ادب داد . (با ادب وابسته متمم فعل است)

۴- وابسته به مضاف الیه : احترام مرد با ادب لازم است . (با ادب وابسته به مضاف الیه است)

تجزیه صفت : در تجزیه صفت ، نوع صفت از نظر ساختمان و معنی لازم است .

بد : صفت مطلق - سماعی - جامد - ساده چه : صفت تعجبی ، ساده ، جامد

خروشنده : صفت مطلق - قیاسی - فاعلی - مشتق چگونه ؟ صفت پر شنی ، جامد

زیرینه : صفت مطلق - قیاسی - نسبی - مرکب هیچ : صفت مبهم ، ساده ، جامد

دوم : صفت شمارشی - ترتیبی گرمی تر : صفت مطلق - قیاسی - تفضیلی - مرکب

آن : صفت اشاره (به دور) پوشیدنی : صفت مطلق - قیاسی ، ییاق - مشتق

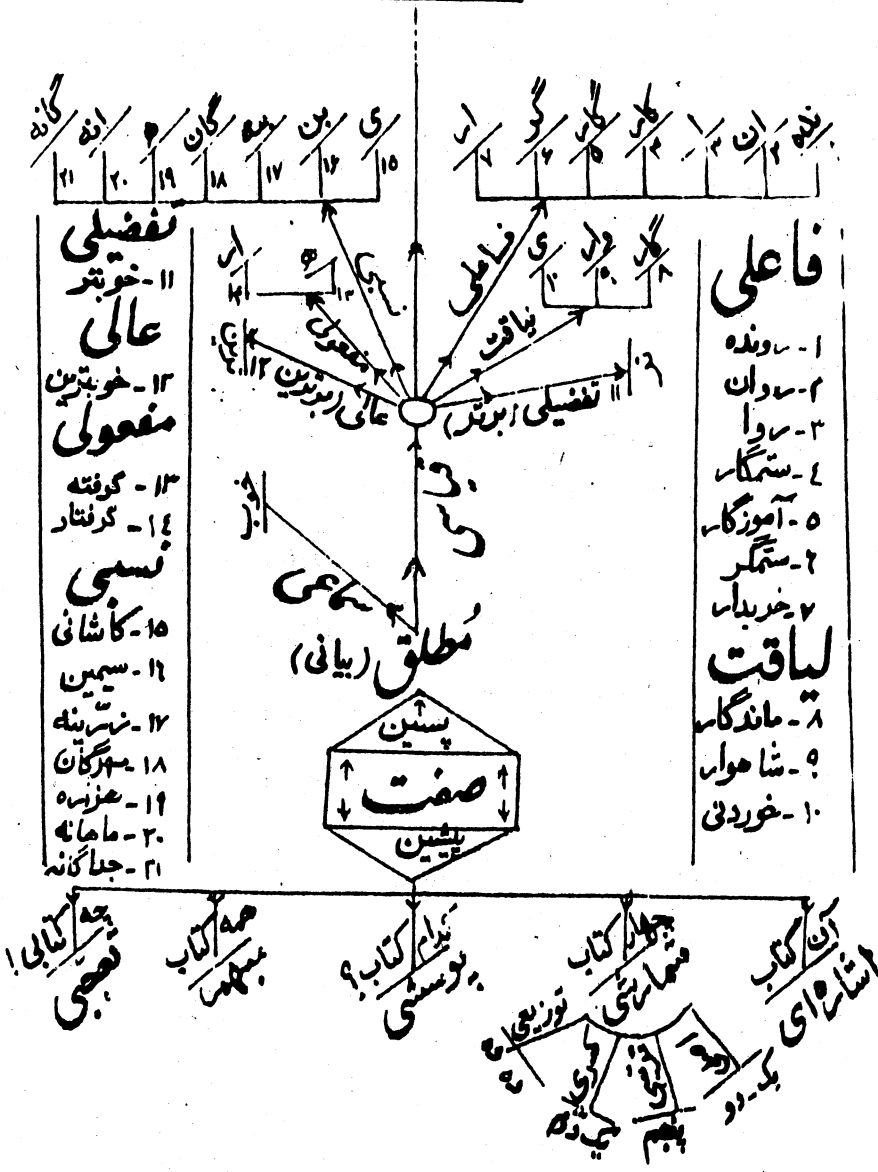
تمرین : انواع اضافه و انواع صفتها را در ابیات ذیل پیدا کنید !

ای قناعت توان گرم گردان که در ای تو هیچ نعمت نیست (سعدی)

اگر شب را چونم زنده داری همیشه بارخ تابنده داری ()

سرمهنگ لطیف خوی دلد ار بهتر ز فقیه مردم آزار ()

صفت



صفت‌های مرکب



پیش‌وند: بی ادب - بادب - بنام - ناکام بهدوش
پسوند: دانشمند - تنومند - دانشور - بخور - پوشیار - بیناک - نیلگون - سرخ‌نام - برق‌آسا - زهرآگین - خشکین - دیوسان - هرودش - (شیرفش) - بزرگوار - باغبان

بدون‌وند: سر بلند تیز دند ان درنده خوی - افسرده دل - زودرنج - شنید و سیاه - سنگدل - خودکام
 اگر این درنده خویی ز طبیعتت بمیرد همه عمر زنده باشی به روان آدمیت (سعدی)
 هر که اول بنگه پایان کار اندر آخرا او نگر دد شرمسار (مولوی)
 آن چنان دل که وقت بیجا تیج جز خدای اندر و نباشد تیج (سنائی)

«قید»

قید کلمه‌ای است که چگونگی انجام یافتن فعل یا مفهوم صفتی یا معنی کلمه دیگری را به چیزی از قبیل زمان، مکان، حالت و... مقید سازد.

وقتی میگویم، حسین سخنرانی کرد (۱)

شنونده‌ی پرسد چگونه سخنرانی کرد؟ در جواب میگویم: حسن خوب سخنرانی کرد (۲)

پس کلمه خوب چگونه انجام یافتن فعل را نشان میدهد. باز شنونده‌ی پرسد:

کی و کجا سخنرانی کرد؟ جواب میدهم: حسین امروز اینجا خوب سخنرانی کرد (۳)

در نتیجه کلمه‌ی امروز زمان وقوع فعل و اینجا مکان وقوع فعل را نشان میدهد.

اگر بگویم حسین بسیار خوب سخنرانی کرد. (۴) کلمه (بسیار) خوب را قید است مقید ساخته است

اینگونه قید را قید مقید نامند.

حسین کتاب زیبایی دارد. (۵) حسین کتاب بسیار زیبایی دارد. (۶)

کلمه (بسیار) قید است. صفت زیبایی را مقید ساخته است.

خوشبختانه آگای مردم جهان بیشتر شده است. (۷) در اینجا کلمه خوشبختانه تمام جمله را مقید کرد

است پس نتیجه میگیریم که: وظیفه‌ی اصلی قید مقید ساختن فعل است ولی میتواند صفت و قید دیگر

و تمام جمله را مقید سازد.

«قید از نظر ساختمان»

قید از نظر ساختمان بر چند نوع است:

۱- قید ساده: قیدی است که از یک کلمه بیشتر نباشد، مانند: تند.

۲- قید مرکب: قیدی است که از یک کلمه بیشتر باشد، مانند: بزرگ.

۳- قید جامد: قیدی است که از بن فعلی گرفته نشده باشد مانند: برگز.

۴- قید مشتق: قیدی است که از بن فعلی گرفته شده باشد مانند: تالان.

۵- قید مختص: قیدی است که فقط نقش قیدی دارد مانند: همیشه.

۶- قید مشترک: قیدی است که بین قید و سایر کلمات مشترک باشد. مانند خوب.

«اقسام قید از نظر معنی»

قید از نظر معنی بر چند نوع است :

۱- قید زمان : گاه - گاه گاهی - گاهی - ناگاه - ناگهان - پیوسته - همیشه - همواره - دیروز -
 باداد - دوشس - دوشینه - پارسال - امسال - پیرار - شب دروز - لحظه - دم - اکنون
 امروز - دی - دیشب - همه روزه - همه ماه - همه ساله - یکروزه - یکماه - یکساله - فردا - دیرین
 پیشین - پار - نیروز - آنکا - شنبه - آنا .

از آن به دیرتر مغایر نمی‌رند که آتشی که نمیرد همیشه در دل ما ^{ست}

۲- قید مکان : اینجا - آنجا - همه جا - هر جا - پس - پیش - راست و چپ - پایین - فرود -

زیر - بالا - نزدیک - دور - هیچ جا - داخل - اندرون - بیرون - میان - بین - بیار

هر کجا تو بامنی من خوشدم که بود در قعر چاهی منفرم (سودی)

۳- قید ترتیب : اول - دوم - نخست - در آغاز - پیانی - گرده گرده - دسته دسته

یکان یگان - فوج فوج - دوتا دوتا .

در میکرده ز بهانم و در صومعه عابد که معتکف دیرم و که ساکن مسجد

یعنی که تو را می طلبم خانه به خانه

۴- قید کیفیت : خوب - بد - زشت - زیبا - راست - کج - آهسته - تند .

اسب تازی دو تک رود بشتاب شتر آهسته می رود شب دروز

۵- قید نفی : نه - هرگز - هیچ - به هیچ رو - به هیچ وجه - (اصلاً - ابداً) .

مکن نماز بر آن هیچ کس که هیچ نکرد که عمر در سر تحصیل مال که دو نخورد

نکند دانامستی ، نخورد عاقل می در ره مستی هرگز نهد دانای پی

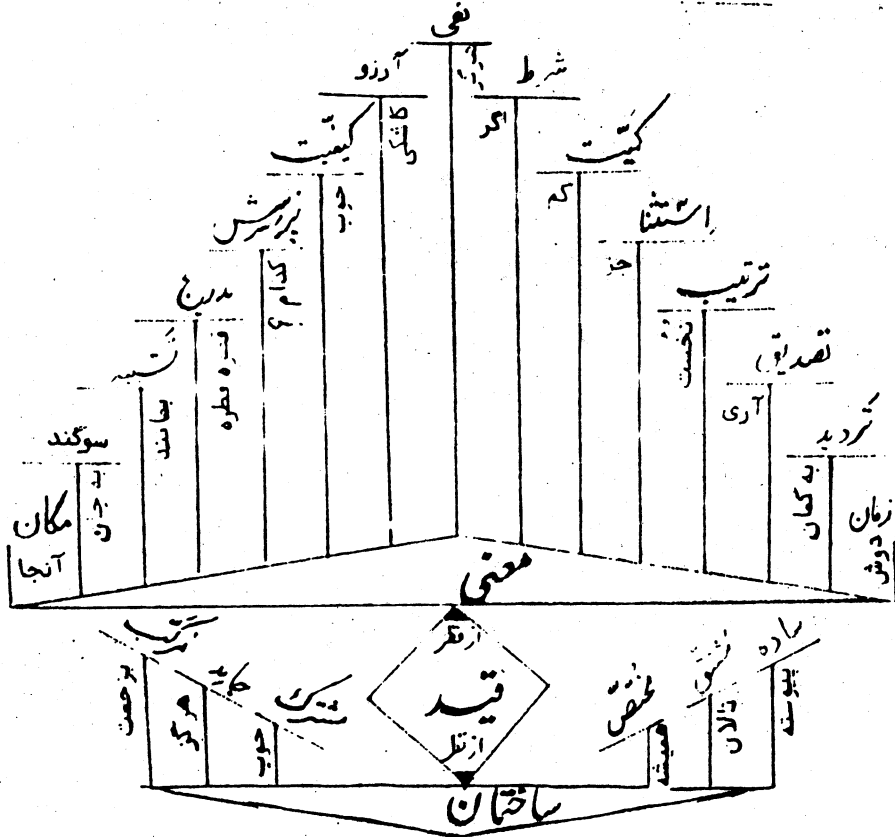
- ۶- قید شک و تردید: به گان - پنداری - گویا - گویی - مگر
 تو گویی هر یکی حوز بهشتیست بدست - هر یک از ایا قوت محمد (در قیام)
- ۷- قید استثنا: جز - مگر - جز که - مگر که
 شده بر بدی دست دیوان دراز زینکی بودی سخن جز بر دراز (در نزد)
- ۸- قید شرط: اگر - اگر چه - وگر - در - چنانچه
 عیبت نکنم اگر بخندی بر من که بجزیم از غمت زار
- ۹- قید تدریج: قطره قطره - اندک اندک - کم کم
 قطره قطره جمع گردد و انگهی دریا شود (ناصر خسرو قبادیانی)
- ۱۰- قید آرزو: کاش، ای کاش - بود - آیا - کاشکی
 کاشکی قیمت انفاس بدانندی خلق تا دمی چند که مانده است غنیمت شمار (سعدی)
- ۱۱- قید تصدیق: آری - بلی - قطعاً - بدستی - هر آینه - البته
 هر که عیب دیگران پیش تو آورد شمار بیگمان عیب تو پیش دیگران خواهد بود (سعدی)
- ۱۲- قید سوگند: به خدا - به جان - ...
 به جان زنده دلان سعدی که ملک بود نیز ز دآن که دلی راز خود بیازاری (سعدی)
- ۱۳- قید مقدار: کم - بسیار - بیش - اندک - بسی - سراسر - یکسر - چند پاک
 هر که پر پیروز علم و زهد فروخت خرمی گردد که دو پاک بسوخت (سعدی)
- ۱۴- قید تشبیه: مانند - مانا - همانا - چنان - چنین - به که دار - بسان
 آن کس که مرا بگشت، باز آید پیش مانا که دلش بسوخت بر کشته خویش (سعدی)
- ۱۵- قید پرسش: کدام - کی - چگونه - چند - هیچ - چرا - ...
 ترا کی میسر شود این مقام که باد و ستانت خلافت و جنگ؟ (سعدی)

یادآوری؛ قیدهای زیادی است که میتوان از معنای جمله به وجود آنها پی برد. مانند:

قید انحصار حالت سوخته را سوخته دل اندولس شمع دانست که جان دادن پرواز ز جیست (توسیدی شیرازی)

قید

تجزیه وید: در تجزیه قید اقسام آنها را باید در نظر گرفت.



تعریف: معین کننده این کلمات در جزء کدامیک از اقسام قیودند.

- اینجا - چرا - کم - بیش - بسیار - قطعاً - چگونه - نه - هر - هیچگاه - بود - آیا -
 اندک اندک - وگر - اگرچه - مگر - پنداری - دیر - زود - همه - روزه - ناکهان -
 پیوسته - در دم - پس - پیش - داخل - نخست - پهای - گروه - گروه - خندان - شادان
 گریان - نشسته - پیاده - خوب - نیک

نمونه: اینجا = قید مکان

«حرف»

تعریف : حروف کلماتی هستند که خود بخود معنی مستقلی ندارند و اسطه های بستند برای تکمیل معانی دیگر. حروف بر چند قسم است : حرف اضافه - حرف ربط - حرف نشانه - موصول حرف ندا - حرف زاید - حرف بدل از کسره .
حروف اضافه : به جمله های زیر توجه کنید :

- ۱- کوشش برای زندگی است .
 - ۲- علی به دبیرستان رفت .
 - ۳- فرید را با زلی دیدم .
 - ۴- رحمان بابا از شعرای بزرگ افغان است .
- در جمله (۱) حرف اضافه ی (برای) دو کلمه کوشش و زندگی را بهم نسبت میدهد . در جمله (۲) حرف اضافه ی (به) دبیرستان را متمم فعل قرار داده است . در جمله (۳) حرف اضافه ی (با) زلی را متمم فرید قرار داده است . در جمله (۴) حرف اضافه ی (از) با متمم خود ، مستند برای فعل ربطی در سبب کرده است .

پس : از بررسی جمله های بالا چنین نتیجه میگیریم که :

حروف اضافه ، کلماتی هستند که دو کلمه را بهم نسبت می دهند کلمه ای را متمم فعل یا متمم اسم قرار می دهند و همچنین با متمم خود برای فعل ربطی مستندی سازند و کاربرد های دیگری نیز دارند که در متن بهارگون میشود .

یاد آوری : حرف تا ، اگر بر پایان زمان و مکان دلالت کند حرف اضافه است و اگر دو جمله را بهم مربوط کند حرف ربط گویند . مانند :

- ۱- از کابل تا گر دیر یکصد و بیست کیلومتر فاصله است (مکان = حرف اضافه)
- ۲- از صبح تا ظهر شش ساعت درس خواندیم . (زمان = حرف اضافه)
- ۳- برو تا بررسی . (حرف ربط)

حروف اضافه ساده عبارت اند از: به - با - بر - برای - بر - از - در - اندر - نزد

نزدیک - پیش - روی - زیر - سوی - زی - میان - بی - فرا - جو

ای بار خدای گیتی آرای بر بنده پیر خود بخشای

حروف اضافه مرکب عبارت اند از: از برای - از روی - از پی - بجز - در نزد - در باره - ...

یاد آوری: کلمات، روی - زیر - نزد - پیش - و نظایر اینها اگر با کسره ی اضافه

به کار روند به پیروی از زبانهای خویشاوند مانند انگلیسی و فرانسوی حروف اضافه محسوب می شوند. در بعضی مواقع حالات اسم را می پذیرند مانند: زیر میز را خالی کنید.

زیر آن جهان این نوشته بردار که ره بی زاد باشد سخت دشوار

یاد آوری: حرف را، اگر معنای از - به - برای - بد به جز و حروف اضافه میباشد:

لقمان را پرسیدند ادب از که آموختی، گفت: از بی ادبان، هر چه از ایشان در نظرم ناپسند آمد

از فعل آن پرسیدم. (سعدی) (را = از)، و زیری را گفتند. (را = به)

زیر و بود مرد را راستی (را = برای مرد)

یاد آوری: حرف که، در بعضی مواقع معنای حرف اضافه میدهد، مانند:

به سختی مردن به که بار منت و نمان کشیدن. (که = از)

به چه کار آیدت جهان داری مردنت به که مردم آزاری (سعدی)

حرف ربط: به جمله ای زیر توجه کنید:

۱- شریف و اشرف آمدند. ۲- ظریف آمد که مرا ببیند. . . .

در جمله (۱) حرف (واو)، دو کلمه را به هم ربط میدهد و در جمله (۲)، حرف (که)، دو جمله را به هم مربوط

می سازد پس: حرف ربط دو کلمه یا دو جمله را بهم می پیوندد. حرف ربط از نظر ساختمان دو نوع

است: ۱- ساده ۲- مرکب

حرف ربط (پیوند) ساده عبارت اند از: و - که - اما - نه - ولی - اگر - مگر - چون - باری - تا - پس - چه - خواه - زیرا - سپس - لیکن - لکن - نه - هم - یا - نیز - . . .

گرت ز دست بر آید چون گل باش کریم ورت ز دست نیاید چو پرو باش آزاد (سعدی)

توجید گوی او نه بنی آرد مند و بس بر بلبللی که ز زمزمه به شاخسار کرد (سعدی)

حرف ربط (پیوند) مرکب، عبارت اند از: وقتی که - چون که - بلکه - بس که - از بهر آن که - تا این که - باین که - چنانکه - چند آنکه - زیرا که - همان که - همین که - اگر چه - چنانچه - وانگهی - بنا بر این - هر چند -

علم چند آن که بیشتر خوانی چون عمل در توفیقست نادانی (سعدی)

دکجا، به معنی حرف ربط: بجانام او آفریدن بود زمین را سپهری همایون بود (فردوسی)

حرف ربط از نظر معنی به دو نوع تقسیم می شوند: ۱- پیوند همپایگی . ۲- پیوند وابستگی

۱- پیوند همپایگی: بعضی از حروف ربط بین دو کلمه یا دو جمله درمی آیند و نشان می دهند که این دو همپایه هستند مانند: دوست دشمن به فضل او معترفند .

به روز و شب بود بی صبر و بی خواب گهی پیراید او را که در آب (دوس در این)

۲- پیوند وابستگی: برخی دیگر از حروف ربط جمله ای را پیر و وابسته جمله دیگر می سازند، این گونه حروف ربط را پیوند وابستگی می نامند. مانند: جهد کن که به مطالعه علاقتند شوی .

گر راست سخن گویی و در بند بمانی به زانکه دروغت دهد از بند ربانی

حرف نشانه: حرفی هستند که برای تعیین مقام کلمه در جمله به کار می روند. منوچهر سعید را دید .

در (ا) نشانه مفعولی محمد کتاب حمید را داد . (--) نشانه مضاف الیهی

فضل خدای را که تو را بشمار کرد یا کیست آن که شکر یکی از هزار کرد (سعدی)

حرف موصول: حرفی است که قسمتی از جمله را به قسمت دیگر وصل میکند.

که در اشخاص و چه در اشیا

مانند : نعمتی که ما را گرفتار میکند نعمت نیست. (که = مؤذول) برچرود و در باید در نیاید. (چه = موصول)
 یاد آوری : پیش از دکه، موصول معمولاً کلمات زیر می آیند :

- ۱- (دی، نکره) : میازار موری که دانه کش است که جان دارد و جان شیرین خوش است
 ۲- این دآن : خنک آن که آسایش مردوزن گزیند بر آسایش خویشان
 ۳- ای ای : ای که بجا رفت در خوابی مگر این پنج روزه دریابی
 ۴- که : طادوس ابقش و نگاری که هست خلق تخمین کنند او خجل از پزایی زشت خویش
 (که) حرف موصول - هست جمله صله که به تاویل صفت می رود .

حرف ندا : حرفی هستند که برای منادی کردن اشم به کاری روند ، مانند :

- ای ای : ای نام تو بهترین است آغاز بی نام تو نامه کی کنم باز (نظایر)
 ۱ : خدایا به همه ی ما توفیق بده که در انجام وظایف خویش کوشا باشیم .

آیا : آیا ملک افغان بزمی جاودان . . .

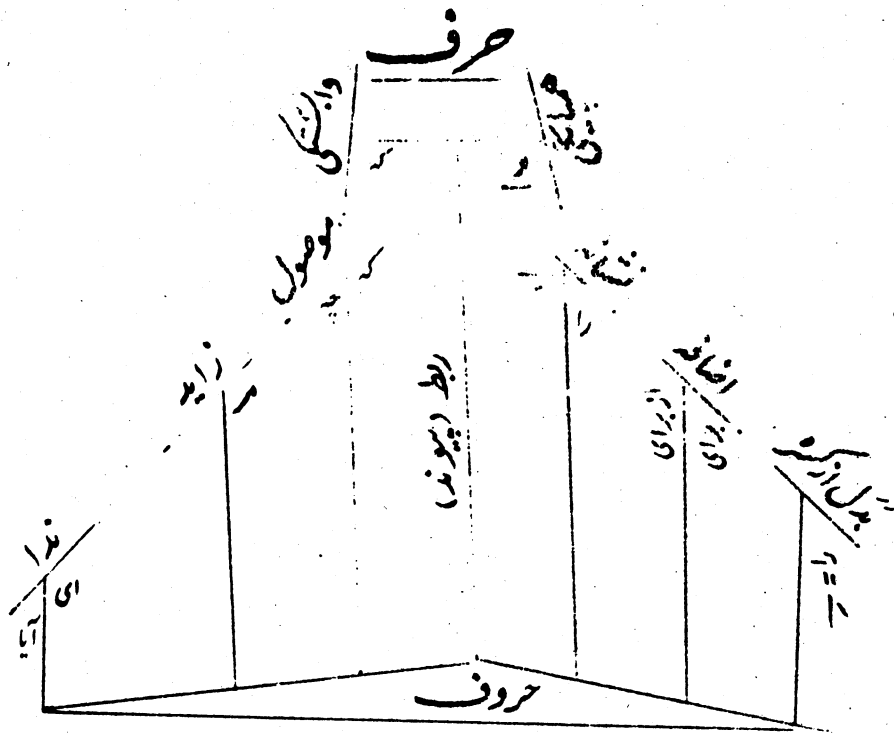
- یا : یارب به گرمی گرمی کریمانت بخش بر آب دو دیده ی تمانت بخش
 هی : آن کی پرسید اشتر را که هی از کجا می آیی ای اقبال پی
 گفت از حمام گرم کوی تو گفت خود پیدا است از زانوی تو

حرف زاید : حرفی هستند که اگر از جمله آنها را برداریم ، صدمه ای به معنای آن وارد نسازد ، ما به علم و به گوهر کنی مدحت آن را که مایه است بر جهل و بدگوهری (نظایر)

نشینده ای که زیر چناری که دوشی بر جست فبر دوید بر او بر بدوز نیست

یاد آوری : حروف زاید در بعضی مواقع معنای تأکید را می رسانند . مانند : (مر) درجا

حرف از کسره : نشانه ی اضافه در زبان فارسی کسره ای است که به آخرین حرف مصدق می افزایند ، گاهی به جای کسره از حروف استفاده میکنند ، اینگونه حروف را حرف بدل از کسره می نامند : ملک رادل به حال او سوخت . یعنی (دل ملک) به حال او سوخت . (را =)



تجزیه حروف: در تجزیه حروف نوع آن مورد نظر است.

تمرین: در تنه‌های زیر انواع حروف را معین کنید:

یکی از بزرگان گفت: پارسایی را: چه گویی در حق فلان عابد که دیگران در حق وی بر طعمه سخنما گفته‌اند؟ گفت: در ظاهرش عیب نمی بینم و در باطنش غیب نمی دانم.
 هر که را جامه پارسا بینی | پارسادان دینک مردانگار | و زندانی که در بهشت است | محسوب ادرودن خاچه کار؟

* * *

خواهنده‌ی مغربی (گدایی از مغرب)، در صف بزازان حلب می گفت: ای خداوندانِ نعمت،

اگر شما را انصاف بودی و ما را قناعت، رسم سؤال (گدایی)، از جهان برخواستی.

ای قناعت تو انگرم گردان که در ای تو بیچ نعمت نیست | اینج صبر اختیار تقانست | هر که اصبر نیست حکمت نیست

« اصوات »

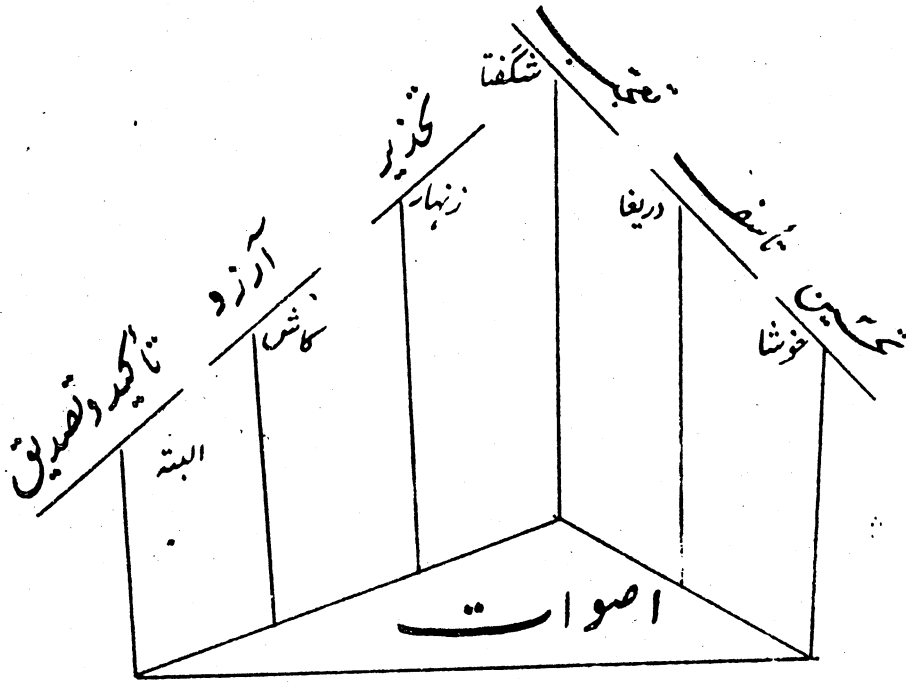
کلماتی هستند که برای حالات روحی گوینده به کار می روند . چون مفهوم جمله را دارند این گونه کلمات

را شبیه جمله نر نامیده اند .

صوت را اقسامی است :

- ۱- در مورد تحمین : بارک الله - لوحش الله - خوشا - خنگ - به به - مرجا - ...
 نیک و بد چون همی ببايد بُرد خنگ ! آنکس که گوی نیکی بُرد
- ۲- در مورد تنبیه و تحذیر : زنهار - هُن - مبادا - هلا - الا - ؛
 بیا موز آنچه شناسی تو ز نهار که بر کس نیست از آموختن عا (سعدی)
- ۳- در مورد تعجب : عجب - شکفتا - عجا - به - به به - وه - وه وه - ...
 ای سده و بلند قامت دوست وه وه که شمایلت چنین گوست (مولوی)
- ۴- در مورد امید و آرزو : انشاء الله - کاش - ای کاش - کاشکی .
 این تمنایم به بیداری میسر کی شود کاشکی خواهم ببردی تا بخواست دیدی
- ۵- در مورد درد و افسوس : افسوس - آه - ادخ - اه - فریاد - دریغا - وای
 حد زیبایی ندارند این خداوندان حسن ای دریغا که بخوردندی غم غمخور خوش
- ۶- در مورد تصدیق : آری - بلی - درست است .
- ۷- در مورد دعا : گفت : الله الله دوست را بر من رسان .
 یاد آوری : شبه جمله معمولاً ، کلمات معمولی زبان است و مفهوم تکیه و درود و دعا
 نفرین و دشنام و مانند آنها را میرساند و گاهی نیز فعل امر است مانند : درود ، سلام ، آفرین ،
 به سلامت ، لعنت ، مژده

یاد آوری ۲: شبه جمله و صوت میتواند متمم و جمله های پیرو داشته باشد مانند: آفرین بر تو.
دریغ، که عمر به بطالت گذشت. صوت را اقسامی است:



« حذف »

حذف یعنی کلمه یا جمله را به قرینه بیندازند و قرینه کلمه ای است که دلیل بر حذف باشد.
حذف در جمله به دو صورت انجام می پذیرد: قرینه لفظی - قرینه معنوی.
الف - حذف به قرینه لفظی: یعنی کلمه ای در جمله که پیش یا پس از آن آمده است شنونده یا خواننده به آن پی می برد. مانند:
به نفسی که فرو میرود و مدحیات است و چون برمی آید مفرح ذات (x)، در این جمله (است)،
به قرینه لفظی حذف شده است.
ب - حذف به قرینه معنوی: آن است که از سیاق و مفهوم جمله یا به کلمه یا عبارت

حذف شده پی می بریم مانند :

باران رحمت بی حسابش همه را رسیده (X) ، و خوان نعمت بی دریغش همه جا کشیده
(X) یعنی (رسیده است) و (کشیده است) ، کلمات مزبور بد قرینه معنوی حذف شده اند .
اسرار ازل را نه تو دانی و نه من (X) ، دین حرف معانه تو خوانی و نه من (X) ،
(۱) افعال (دانم و خوانم) حذف شده است .

موارد حذف فعل :

- ۱- حذف فعل تام در جمله های پاسخی : که رفت ؟ محمد - یعنی محمد رفت .
- ۲- حذف فعل ربطی در جمله هایی که دارای صفت برتر است . مانند : یک خلقت زیبا بد زینرا خلعت دیا . (است = محذوف)
- ۳- حذف فعل ربطی :- مانند : بزرگی به عقل است نه به سال (است = محذوف)
- ۴- حذف فعل ربطی با مکنند مانند : که شاد است ؟ احمد . یعنی احمد شاد است .
- ۵- حذف فعل ربطی با نهاد مانند : شما که هستید ؟ شریف - یعنی من شریف هستم .
- ۶- حذف فعل معین (ام - ای - است - ...)
سالهای گذشته کلیم بانی در دعات رواج داشته (X) ، و در شهر با اهمیت خاصی همراه بوده است .

۷- حذف فعل معین (باشم - باشی - باشد - ...) شاید تاکنون نام رازی را شنیده
(X) د از خدمات او در عالم پزشکی و طبابت با خبر شده باشد .

۸- حذف فعل معین (بودم - بودی - بود) سال گذشته یکی از دوستانم کتابی درباره
انقلاب افغان نوشته (X) در آن پیشنهاد کرده بود که مردم افغان باید به خود سازی ،
خود یاری و خود کفایی دست بزنند تا ریشه استعمار استعمار را از افغانستان قطع کنند .

جمله های بی فعل :

بعضی جمله ها که برای دعا، سپاس، تعارف و تعجب به کار می روند معمولاً بدون فعل هستند.

صبح بخیر - خیلی ممنون - چه هوایی !

یاد آوری : در جمله های که فعل را به قرینه لفظی حذف میکنند باید فعل حذف شده با فعل ذکر

شده یکی باشند .

موارد حذف ارکان و اجزای جمله :

۱- حذف نهاد در قرینه موجود در خود جمله ، مانند : (x) دیروز به خانه سعید رفتم .

ضمیر (م) در فعل رفتم ما را از آوردن کلمه (من) بی نیاز ساخته است .

۲- حذف نهاد در جمله های همپایه به قرینه لفظی مانند : انور به دبیرستان آمد و (x) برگشت .

یعنی انور برگشت .

۳- حذف نهاد در جمله های پایه و پیرو به قرینه یکدیگر ، مانند : اگر تقی درس بخواند (x) از امتحان

قبول می شود (یعنی تقی از امتحان ...)

۴- حذف نهاد در جمله امری (نهاد در جمله های امری غالباً محذوف است) مانند :

لطفاً برای امتحان حاضر شوید (یعنی شما ...)

۵- حذف مفعول در جواب جمله پرسشی ، مانند : که حسین را دید ؟ من (x) دیدم یعنی من

حسین را دیدم .

۶- حذف متمم فعل با حروف اضافه ، مانند : که از دبیرستان رفت ؟ اسلم (x x) رفت یعنی اسلم از

دبیرستان رفت .

۷- حذف قید ، مانند : امروز چه درس دارید ؟ ریاضی داریم . یعنی امروز ریاضی داریم .

۸- حذف همه اجزای جمله بجز یکی ، مانند : که کتاب را برداشت ؟ فرید (x x x) .

- ۹- حذف همه اجزاء جمله مانند: آیا امروز امتحان داشتید؟ آری (x : x)
- ۱۰- حذف حروف ندا مانند: نابرده رنج گنج میسر نمی شود مزد آن گرفت (x) جان برادر که کار کرد
- جان = منادی و ای مخوف .

۱۱- حذف حرف ربط، مانند: (x) خواهی که سر بلند شوی خاکسار باش یعنی اگر خواهی

« و ندها AFFIXES »

وندها:

اجزایی هستند که بپیوسته شدن به کلماتی دیگر معانی جدیدی به وجود می آورند و

نوع هستند: ۱- پیشوندها ۲- میانوندها ۳- پسوندها

« پیشوند PREFIX »

۱: نفی در دری باستان مانند: امداد (بی مرگ) در اصل امرتات

ان: نفی در فارسی باستان مانند: آتاب (بی آب)، = ناب، ایران، انوشه

دش، دثر: ضد و درشتی رامی رساند مانند: دشمن (بد نهاد)، دشمن (بد سرشت)

پاد: ضد و حفاظت رامی رساند مانند: پاد زهر، پاد سخن (پاسخ)، پادشاه، پازند

خر، گاو، شاه: بزرگی رامی رساند مانند: خرچنگ، گاو صندوق، شاهراه

هم: مشارکت رامی رساند مانند: همسایه، همکار، همدوش

اگر کلمه هم بایکی از حروف اضافه پیش از فعل در آید معنی پراگندگی میدهد: از هم یا پیشاوند های متصل به افعال: افعال را تغییر معنی میدهند مانند: در: در رفت در فرار اندر: اندر آمد (داخل شد). فراز: فراز آمد (پیش آمد) باز: باز آمد (برگشت)

فرو : فروماند (عاجز شد). وا : واداشت (مجبور کرد). بر : برنشست (سوار شد).
 فرا : فرارفت (برای تاکید). می : می دید (استمرار). همی : همی گفت (استمرار).
 ت : پزسید (فعل نفی). ر : رو (فعل نفی). ر : رنجید (برای تاکید).

«میانوند IN FIX»

الف : با فعل صیغه دعائی میسازد مانند : باد، دمار، کناد، بیناد، مبانا د.
 الف : با فعل مانند : کشاکش الف : میانوند زاید مانند : سبکسار، زیرکاً

«پسوند SUFFIX»

پسوند های مفرد :

الف : نشانه ندا مانند : خدایا، نشانه تحسّر مانند : دریغا، نشانه تشکّر و تروید مانند : گویا
 الف : با فعل برای پاسخ مانند : گفتا، نشانه مصدری مانند : درازا، نشانه دعا مانند : مبادا
 ک : برای تصغیر مانند : شهرک، برای تحقیر مانند : مردک، برای تجمیب مانند : طفلک
 ک : برای تسبیه مانند : پشنگ، برای حالت مانند : یواشک، برای نسبت مانند : سنگ
 ه : پسوند صفت مفعولی (از افعال متعدی)؛ گرفته - پسوند صفت فاعلی (از افعال لازم)؛ رفته
 ه : پسوند لیاقت مانند : مردانه، زنانه، پسوند نسبی مانند : یکروزه، یک ماهه
 ه : پسوند مصدری مانند : خنده، اندیشه - پسوند اسم ابزار مانند : گیره، دیده (چشم)
 ه : شباهت امری رساند مانند : لبه، گردنه، چشمه، دماغه، گوشه، پایه، دسته
 ه : از صفت اسم می سازد مانند : زرده، سفیده.
 ه : دوره زمان رای رساند مانند : هزاره، سده - (قرن) -
 ی : استمرار : در آخر ماضی مطلق در آید معنی استمرار دهد مانند : آمدندی (می آمدند)

- می : تمنا و استمرار : در آخر افعال در آید مانند : کاش گفتندی (کاش می گفتند) ،
می : شرط و استمرار : در آخر افعال در آید مانند : اگر رفتی ، دیدی (اگر می رفتی ، می دیدم) ،
می : نسبت : غالباً در آخر اسم ذات درمی آید مانند : مرد خراسانی ، زن دوستانی ،
می : مصدری : در آخر اسم و ضمیر و صفت و عدد درمی آید مانند : پدري ، خوبی ، مالی ، دینی ،
می : وحدت : در آخر اسم درمی آید و معنی یکی میدهد مانند : نبات گرامی ده افغانی است .
می : نکره : در آخر اسم درمی آید و معنی اسم نکره می دهد مانند : کتابی خریدم .
می : وحدت مفید نکره : شامل معنی وحدت و نکره است مانند : پیری را دیدم که . . .
می : لیاقت : در آخر بعضی مصادر درمی ، فارسی و عربی درمی آید و معنی شایستگی میدهد :
خوردنی ، تماشایی .

- می : ضمیر : در آخر افعال درمی آید و معنی (تو) می دهد ، مانند پرسیدی (تو پرسیدی) ،
می : رابط : در آخر اسم و صفت و ضمیر در آید و معنی رابط دهد مانند : تو دانی (استی) ،
می : ضمیر مقید ربط : مانند : جهانچه بد مهر و بد خو جهانی (استی تو) ،
می : میانجی (اضافه) : مانند دیده ی احترام ، آبروی کسی ، دانی روزگار ،
می : فاعلی : در آخر اسم معنی در آید و معنی فاعلی دهد مانند : سواران جنگی (جنگند) ،
می : مفعولی : در آخر اسم معنی در آید و معنی مفعولی دهد مانند : اسرار پنهانی (پنهانند) ،
می : شباهت : در آخر بعضی اسامی در آید و معنی شباهت را می رساند :
کافی گشته قدم ز سر وی .

- می : نکره مفید معنی تعظیم و تحقیر مانند : شاهبازی به شکار گسی می آید .
می : از حروف اصلی کلمه است مانند : طوطی ، ماهی ، گیتی ، قوطی .

پسوندهای مرکب

پسوندهای زنان : گاه : سحرگاه، ان : بهاران، دم : صبحدم، ستان : تابستان
پسوندهای مکان : گاه : دانشگاه، ان : ایران، کده : دهکده، ستان : گلستان، زار : بنیزه زار
سار : کوهسار، دان : خاکدان، بار : جویبار، سیر : گرمسیر
سرا : کاروانسرا، سر : رودسر، لاخ : سنگلاخ، خن : گلخن
پسوندهای شباهت : سان : دیوسان، آسا : رعد آسا، فش : شیر فش، دش : پریش
وار : دیوانه وار، سار : پلنگ سار، دیس : تندیس، فام و گون (رنگ) : سرخ فام، نیلگون
پوندهای محافظت و دارندگی : دار : سرایدار - بان : باغبان - مند : همزمند - ادمند : تنومند
ور : دانشور - اور : رنجور - یار : هوشیار - بدبخت، سپید
پسوندهای شماره های ترتیبی : م : چهارم - مین : چهارمین
پسوندهای صفت : چه : باغچه - ک : برگک
پسوندهای صفت ساز به درس های گذشته صفت راجعه شود.

« تخفیف »

گاهی در زبان درسی و فارسی کلمات محقق می شوند، مانند : ره (راه)، کیه (کوه) -
سپه (سپاه)، کز (که از)، ستخوان (استخوان)، کسی کو بود پاک ویزدان پرست
(در دومی) : نیاز به کردار بد هیچ دست

« تبدیل حروف به یکدیگر »

بعضی حروف در زبان درسی و زبان فارسی به یکدیگر تبدیل می شوند، مانند :
پ، ف : پیروز، فیروز

ب، د: باز، دواز

الف، ه: اهیج، هیج

ز، ج: ارز، ارج

ج، ژ: کج، کژ

ر، ل: ارونند، الوند

ز، غ: فروز، فروغ

م، ن: بام، بان

کنون ای خردمند ارج خرد
بدین جایگه گفتن اندر خورد (فردوسی)
ارز = ارج (ز) تبدیل بر (ج) شده است .
گوئیند از برای چوپان نیست
بلکه چوپان برای خدمت اوست (سعدی)

تمرین : ————— فرد ذیل را کلمه به کلمه در ستون های تجزیه و ترکیب حسب موقعیت آن ثبت کنید!

هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد به عشق ثبت است در جریده عالم دوام ما

ترکیب

تجزیه

هرگز :

نمیرد :

آنکه :

دل :

ش :

زنده شد :

به :

عشق :

ثبت :

است :

در :

جریده :

عالم :

دوام :

ما :

تمرین: ——— فردزیل را کلمه به کلمه در ستون‌ها تجزیه و ترکیب حسب موقعیت آن ثبت کنید

روزی که ریخت طرح محبت نگار ما
افکند آتشی به دل بیقرار ما

ترکیب

تجزیه

روزی :

که :

ریخت :

طرح :

محبت :

نگار :

ما :

افکند :

آتشی :

به :

دل :

بیقرار :

ما :

« پایان »

منابع و مآخذ :
نام کتب و مآخذ

مؤلف و مترجم

- ۱- قرآن مجید .
 - ۲- احادیث نبوی (ص ۱)
 - ۳- کتب درسی نصاب تعلیمی .
 - ۴- فرہنگ عمید .
 - ۵- تاج ادبیات فارسی .
 - ۶- فرہنگ ادبیات فارسی .
 - ۷- نقش زبان در نوشتن انسانها .
 - ۸- تاج نظم دشر در ایران و در زبان فارسی .
 - ۹- گنج سخن
 - ۱۰- گنجینه سخن
 - ۱۱- فرہنگ معارف اسلامی
 - ۱۲- آئین نگارش
 - ۱۳- آئین نگارش پیشرفته
 - ۱۴- چگونه اطلاع دادنا بنویسیم
 - ۱۵- غلط ننویسیم
 - ۱۶- رہنمای ادبیات فارسی
 - ۱۷- دستور زبان کامل
 - ۱۸- دستور زبان فارسی
 - ۱۹- صرف و نحو عربی
 - ۲۰- دستور زبان فارسی
 - ۲۱- چهار مقاله نظامی عروضی
 - ۲۲- سخنان پیرهرات - خواجه عبد اللہ انصاری
 - ۲۳- اطلاعات عمومی
- پروگرام نصاب تعلیمی
 - عمید
 - دکتر نائل خانلری
 - دکتر زهرا خانلری (کیا)
 - جہدی نقیہ ایامانی
 - سعید نفیسی
 - دکتر ذبیح اللہ صفا
 - " " "
 - دکتر سعید جعفر سجادی
 - دکتر محمد جواد شریعت
 - حسن انوری
 - میرزا سرکشکی - ملک ابراہیم امیری
 - ابوالحسن نجفی
 - عباسعلی مولوی
 - دکتر بہمن مجتہدی
 - دکتر محمد جواد شریعت
 - مراد ریاحی
 - دکتر خلیل خطیب رہبر
 - دکتر محمد معین
 - پاکوشش دکتر محمد جواد شریعت
 - حسین ملکی

تصحیح نامہ

صفحہ	صفحہ	غلط	صحیح	صفحہ	صفحہ	غلط	صحیح
۲	۳	نگاشتی	نگاشتی	۲۰	۲۰	زنگاشتی	زنگاشتی
۶	۷	زبای	زبای	۷	۷	زبان	زبان
۴	۱۵	اجتایابی	اجتایابی	۱۵	۱۵	ایتنایابی	ایتنایابی
۸	۸	آخر	آخر	۸	۸	نخاسید	نخاسیم
۱۳	۱۱	انکشاف و ذخیرہ	انکشاف و ذخیرہ	۱۱	۱۱	انکشاف و ذخیرہ	انکشاف و ذخیرہ
۱۴	۱۱	عبارت انداز	عبارت انداز	۱۱	۱۱	عبارت از	عبارت از
۱۸	۱۳	قابل توضیح و مباحثہ	قابل توضیح و مباحثہ	۱۳	۱۳	قابل توضیح و مباحثہ	قابل توضیح و مباحثہ
۱۷	۱۷	درک کنند	درک کنند	۱۷	۱۷	درک کنند	درک کنند
۱۹	۴	توسل مارین امر	توسل مارین امر	۴	۴	توسل مارین امر	توسل مارین امر
۱۴	۱۴	نشر نمودن	نشر نمودن	۱۴	۱۴	نشر نمودن	نشر نمودن
۲۱	۱۰	توجہات	توجہات	۱۰	۱۰	توجہات	توجہات
۲۲	۸	اینگونہ نثر ادیبان	اینگونہ نثر ادیبان	۸	۸	اینگونہ نثر ادیبان	اینگونہ نثر ادیبان
۱۵	۱۵	زمانہ	زمانہ	۱۵	۱۵	زمانہ	زمانہ
۲۳	۱۲	نخوری	نخوری	۱۲	۱۲	نخوری	نخوری
۱۶	۱۶	ہجائی	ہجائی	۱۶	۱۶	ہجائی	ہجائی
۱۸	۱۸	بعضی	بعضی	۱۸	۱۸	بعضی	بعضی
۲۵	۵	زیر بند	زیر بند	۵	۵	زیر بند	زیر بند
۱۵	۱۵	عبارت انداز	عبارت انداز	۱۵	۱۵	عبارت انداز	عبارت انداز
۱۲	۱۲	کشتہ	کشتہ	۱۲	۱۲	کشتہ	کشتہ
۱۲	۱۲	انواع	انواع	۱۲	۱۲	انواع	انواع
۱۳	۱۳	ملفوظ	ملفوظ	۱۳	۱۳	ملفوظ	ملفوظ
۴	۴	واد	واد	۴	۴	واد	واد
۱	۱	نمودیم	نمودیم	۱	۱	نمودیم	نمودیم
۲	۲	آیات ۲-۴	آیات ۲-۴	۲	۲	آیات ۲-۴	آیات ۲-۴
۱۴	۱۴	انشاء	انشاء	۱۴	۱۴	انشاء	انشاء
۲۲	۲۲	داود	داود	۲۲	۲۲	داود	داود
۹	۹	خصوصیت	خصوصیت	۹	۹	خصوصیت	خصوصیت
۲۲	۲۲	خط تیرہ دن	خط تیرہ دن	۲۲	۲۲	خط تیرہ دن	خط تیرہ دن
۱۶	۱۶	نابسمانی	نابسمانی	۱۶	۱۶	نابسمانی	نابسمانی
۱۷	۱۷	پرفیس	پرفیس	۱۷	۱۷	پرفیس	پرفیس
۱۲	۱۲	رستخاری	رستخاری	۱۲	۱۲	رستخاری	رستخاری
۷	۷	استعارہ	استعارہ	۷	۷	استعارہ	استعارہ
۱۳	۱۳	تنظیم	تنظیم	۱۳	۱۳	تنظیم	تنظیم
۱۰	۱۰	مضمون دار	مضمون دار	۱۰	۱۰	مضمون دار	مضمون دار
۱۹	۱۹	مضمون دار	مضمون دار	۱۹	۱۹	مضمون دار	مضمون دار
۱۶	۱۶	مؤلف	مؤلف	۱۶	۱۶	مؤلف	مؤلف
۱۲	۱۲	ارمان	ارمان	۱۲	۱۲	ارمان	ارمان

صفحه	سوره	غلام	صحیح	صفحه	سوره	غلام	صحیح
۱۷	۲	زم	زم	۱۶	۵	مانشور	مانشور
=	=	نیر	نیر	=	۱۱	احوال	احوال
=	=	اختیار	اختیار	=	=	وزارت	وزارت
=	=	بروزن مخصوص	بروزن مخصوص	۴۰	۱۶	ترازیار	ترازیار
۱۸	۱۷	گج	گج	۱۱	۱	۱۳۱۳	۱۳۱۳
=	=	گنجینه	گنجینه	۴۳	۲	پر شکلی	پر شکلی
۲۰	۲۰	فیرون	فیرون	۱۱	۱۱	وزارت	وزارت
=	=	حصم	حصم	۱۱	۱۲	جانب	جانب
=	=	گمان	گمان	۲۵	۱	غزل	غزل
۳۲	۹	حانب	حانب	۴۶	۱۲-۱۱	شعر	شعر
=	=	آورد	آورد	=	۱۱	ادب	ادب
۳۳	۸	سوشش	سوشش	۴۷	۱۰	میتوان	میتوان
۳۵	۱۵	تنگ	تنگ	=	۱۱	حوال	حوال
۳۶	۵	بازارت	بازارت	۵۱	۲	وزارت	وزارت
۳۷	۸	غیرت	غیرت	۵۳	۱۱	کیا	کیا
=	=	انگ	انگ	=	۱۳	گفت	گفت
۳۸	۲	خلق	خلق	۵۵	۷	میتوان	میتوان
=	=	نیر	نیر	=	۲۰	مستقیم	مستقیم
=	=	عالمیان	عالمیان	۵۶	۲۰	شکرگزاری	شکرگزاری
۳۹	۵	انفاظ	انفاظ	۵۸	۹	گوسوز	گوسوز

صوفی	غلط	صوفی	غلط	صحیح	صحیح
۵۹	چہ رح	۱۲	۱	تاسلیت	تاسلیت
۶۲	۲۰۱ (دُن، دُن، دُن، دُن)	۱۳	=	بہ کار برد	بہ کار برد
۱۶-۱۵	می آورد	۱۴	=	با افراد زبردست	با افراد زبردست
۱۷	معی پذیرند	۱۱	۸۳	جاشید	جاشید
۹	بصورت، بے	۱۹	=	تاریخ مامہ	تاریخ نامہ
۱۹	آخر کلمہ	۱	۸۴	دلو ۱۳۷۲	دلو ۱۳۷۲
۱۷	تبدیل	۲	=	مکاتبات اداری	مکاتبات اداری
۱۶	عالباً	۲	۸۶	بخش	بخش
۱۷	باید	۳	۸۷	باختر	باختر
۴	نماینگر	۱۹	۸۸	روز افسرون	روز افسرون
۷	آنت	۶	۹۲	تقدیم میدارم	تقدیم میدارم
۱۴	معمولی	۴	۹۳	موفقیت	موفقیت
۹	رزایل	۸	=	چنین می نویسید	چنین می نویسید
۷	انگیزترین	۱۶	=	توفیق	توفیق
۱۶	گسترده	۸	۹۴	شمالیستہ	شمالیستہ
۱۳	اورا برساند	۲	۹۵	تسلت	تسلت
۱۴	دور از ہم	۲	۹۶	پاسخ آنرا	پاسخ آنرا
۷	به خود میگرد	۱۲	=	دچاپی ملتوان	دچاپی ملتوان
۱۷	کاغذی	۱۹	=	برہیز	برہیز
۱۸	منو نویسید	۴	۹۹	صرف جوی	صرف جوی

صفا	سطر	غلط	صحیح	صفا	سطر	غلط	صحیح
از متن نکلرام	۷	۹۹	از متن نکلرام چیزی ^{نماند}	از متن نکلرام چیزی	۷	۱۳۲	چوبی
غیمت	۳	۱۰۴	غیمت	غیمت	۱۷	=	را از آخر آن
(صفت معولی)	۴	۱۰۸	(صفت مفعولی)	زجبای	۱۷	۱۳۲	زجای
مستقل	۱۰	۱۰۹	مستقبل	میانوند	۱۹	۱۳۶	میانوند
آموزگار	۱۱	=	آموزگار	مفضلی	۵	۱۳۷	مفضلی
این تویی	۱۹	=	این تویی	واقع میشود	۹	۱۳۸	واقع میشود
اداره میکند	۴	۱۱۲	اداره میکنند	از ماست بر ما ^{ست}	۱۵	=	از ماست که بر ما ^{ست}
میسازند	۱۲	۱۱۳	میسازند	پاره نیست	۵	۱۳۹	پاره پاره نیست
متعدی	۱۹	=	متعدی	بعضی از	۳	۱۴۰	بعضی را
الترازی	۵	۱۱۸	الترازی	مضاف	۱۵	۱۴۱	مضاف
ماهی	۳	۱۲۰	ماهی	باغ پرویز ^{است}	۱۹	=	باغ پرپر ^{است}
در	۹	=	در	آب حیات	۱۳	۱۴۳	آب حیات
اسیر کزیاد	۱۸	=	اسیری کزیاد	حاشین	۹	۱۴۶	حاشین
اسبس	۱	۱۲۴	اسبس	مفعول	۹	۱۴۷	مفعول
فعل جود... می	۷	=	فعل جود... می ^{کنند}	ضمیر	۲۰	=	ضمیر
مثبت	۱۸	۱۲۵	مثبت	عالباً	۱۱	۱۴۹	غالباً
رد	۱۰	۱۲۷	رو	قریق را	۱۹	=	قریق را
مبهیات	۱	۱۳۰	مبهیات	شخص	۷	۱۵۰	شخص
آن آنرا حس کرد	۹	۱۳۱	آن آنرا حس کرد	زیای که	۱۹	۱۵۲	زبانی که
نداشتند	۱۷	=	نداشتند	جر خوشتن	۵	۱۵۳	جز خوشتن

صو سطر غلط صحیح

روزگار	روزگار	۷	۱۵۶
این سخن	این سخن	۱۸	=
بن مضارع	بن مضارع	۴	۱۶۰
چیزهای	چیزهای	۱۳	=
در حکم اسم است	در حکم اسم است	۱۷	۱۶۲
متمم فعل	متمم فعل	۸	۱۶۳
از بررسی	از بررسی	۱۲	۱۷۰
حرف بدل از کوه	حرف از کوه	۱۹	۱۷۲
نیز	نیر	۳	۱۷۵
حاشا که باشد	لوحش باشد	۵	=
در مورد درد و اندوه	در مورد درد و اندوه	۱۳	=
با خبر شده باشید	با خبر شده باشد	۱۷	۱۷۷
دعا د	دعا ر	۵	۱۸۰
مماناد	مبا باد	//	//
تشبیه	تسبیه	۱۲	=
مقید نکره	مفید نکره	۷	۱۸۱
نکره مقید معنی	نکره مفید معنی	۱۸	=
دانشگاه	دانشگاه	۳	۱۸۲
نظمت پیوند های محا	نظمت پیوند های محا	۸	=





OCKENDEN INTERNATIONAL
EDUCATION PROGRAMME